در آغوش خدا (توبه)

نام نویسنده : استاد ابراهيم خرمى مشگانى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# پيشگفتار

 و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدى (1)

البته من بسيار بخشنده ام بر آن كس كه توبه كند و ايمان بياورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدايت يابد

پروردگارا، هم اكنون به سوى تو باز مى گردم و از همه گناهان بزرگ و كوچك، پنهان و آشكار، گذشته و حال در پيشگاه تو توبه مى كنم.

توبه اى كه ديگر روى شكست نبيند و هرگز فراموش نشود.

خداوندا، تو خود در قرآن فرموده اى، كه توبه بندگان گناهكار خويش را مى پذيرى و از گناهشان در مى گذرى و خود وعده داده اى كه توبه كنندگان را دوست مى دارى، پس توبه ام را بپذير و از گناهانم در گذر.

بار الها، مرا از درگاه خويش نوميد باز مگردان و به همراه زيانكاران تيره بخت از پيش خود مران؛ زيرا كه تو نسبت به گنهكاران توبه پذيرى و در حق خطاكاران پوزش خواه مهربانى.

انسان اغلب به سعادت خود مى انديشد، با اين حال كه گاهى مورد وسوسه شيطان قرار مى گيرد و به گناه آلوده مى شود و از مسير سعادت باز مى ماند. خداوند براى رسيدن به سعادت، توبه را پيش روى او نهاده و بارها به بازگشت توصيه دارد: توبه الى الله و به طور قطع براى گناهكاران چيزى ضرورى تر از توبه وجود ندارد.

نوشتارى كه پيش روى خود ملاحظه مى فرماييد، بحثى است درباره توبه و جايگاه آن، مبحث توبه از مباحثى است كه بزرگان علم اخلاق در ابعاد مختلف كلامى، تفسيرى، فقهى، اخلاقى آن بحث نموده اند. اينجانب خداوند را سپاسگزارم كه توفيق داد تا در بعد اخلاقى و تربيتى توبه اين مطالب را به رشته تحرير در آورم و در اختيار همگان قرار دهم.

اميدوارم مطالب اين كتاب رهگشاى زندگى خوانندگان محترم و بندگان مخلص الهى در دنيا باشد و با بهره گيرى از مطالب آن در پى تهذيب و پاك سازى نفس اقدام بيشترى به عمل آورند و نيز مورد پذيرش حضرت حق قرار گيرد و ذخيره اى براى آخرت اين جانب باشد.

خواننده گرامى!

باعث مسرت و خوشحالى است كه با مطالعه دقيق مطالب اين كتاب با ارسال پيشنهادها و نظرهاى خود، ما را در رسيدن به اهداف

دينى و تربيتى يارى كنيد و لغزشهاى ما را گوشزد فرماييد.

التماس دعا ابراهيم خرمى مشگانى

# توبه چيست؟

توبه در لغت؛ يعنى، رجوع و برگشتن و در اصطلاح، رجوع و برگشتن و در اصطلاح، رجوع از معصيت و ترك گناه و ضد آن، اصرار بر گناه است.

البته توبه به معناى رجوع و برگشتن به طور مطلق نيز صحيح است زيرا اين كلمه (توبه) در چندين آيه براى خدا به كار رفته است و در آن رجوع از معصيت معنى ندارد. مثلا:

فتلقى آدم ربه كلمات، فتاب عليه هو التواب الرحيم (2)

آدم از پروردگار خود كلماتى را گرفت، سپس خدا به سوى او به رحمت بازگشت زيرا او توبه پذير و رحيم است

و نيز؛

لقد تاب الله على النبى و المهاجرين و الانصار (3)

خدا، با رحمت بيكران خود به سوى پيامبر و گروه مهاجرين و انصار برگشت

بنابراين توبه مطلقا به معناى رجوع و بازگشتن است ولى توبه خدا با توبه بنده فرق دارد؛ توبه خدا بازگشت به بنده است بارحمت و مغفرت بيكران خود و توبه بنده؛ بازگشت از گناه و معصيت به سوى خداست و تصميم عدم ارتكاب آن.

# توبه در قرآن

 در بيش از هشتاد آيه قران از توبه ياد شده كه بر اهميت و لزوم آن سفارش شده است لذا براى بهره مند شدن از چشمه جوشان آن به برخى از آيات اشاره مى شود:

توبه بهتر است؛

فان تبتم فهو خير لكم وان توليتم فاعلموا انكم غير معجزى الله (4)

خطاب به مشركان: اگر توبه كنيد به نفع شماست و اگر سرپيچى نماييد، بدانيد شما نمى توانيد خدا را ناتوان بسازيد

## خداوند مهربان است؛

 و استغفروا ربكم ثم توبوا اليه ان ربى رحيم ودود (5)

از پروردگار خود آمرزش بطلبيد و به سوى او باز گرديد كه پروردگارم مهربان و دوستدار است

## خداوند توبه پذير است؛

 الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده (6)

ايا نمى دانند كه فقط خداوند توبه را از بندگانش مى پذيرد؟0

## نا اميد نباشيد؛

 قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم (7)

بگو اى بندگان من كه بر خود اسراف و ستم كرده ايد، از رحمت خداوند نوميد نشويد كه خداوند همه گناهان را مى آمرزد، همانا او آمرزنده و مهربان است

## راه بازگشت براى خطاكاران باز است؛

 الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحيما (8)

مگر كسى كه توبه كند وايمان آورد و عمل صالح انجام دهد كه خداوند گناهان اين گروه را به حسنات تبديل مى كند و خداوند آمرزنده و مهربان است

## خداوند نه تنها مى بخشد، بلكه مهربان هم هست؛

 من يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما (9)

هر كس كار بدى كند يا به خودش ستم كند سپس از خداوند آمرزش بطلبد، خداوند را آمرزنده و مهربان خواهد يافت

## توبه عامل رستگارى؛

 توبوا الى الله جميعا ايها المومنون لعلكم تفلحون (10)

اى مؤمنان همگى به سوى خداوند باز گرديد تا رستگار شويد

## توبه عامل رستگارى؛

 فاما من تاب و عمل صالحا فعسى ان يكون من المفلحين (11)

اما كسى كه توبه كند وايمان آورد و عمل صالح انجام دهد، اميد است از رستگاران باشد

## سفارش به توبه؛

 وان استغفروا ربكم، ثم توبوا اليه يمتعكم متاعا حسنا الى اجل (12) مسمى

و اين كه از پروردگار خويش آمرزش بطلبيد سپس به سوى او باز گرديد تا به طرز نيكويى شما را تا مدتى معين بهره مند سازد

## مغفرت، موضوع مسابقه؛

 سارعوا الى مغفره من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقين (13)

بشتابيد به سوى آمرزشى از پروردگارتان و بهشتى كه وسعتش آسمانها و زمين است، براى پرهيزگاران آماده شده است

## خطرناك تر از گناه، اصرار بر آن است؛

 و الذين اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذكر و الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب الا الله و لم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون (14) افراد با تقوا كسانى هستند كه هر گاه كار زشت انجام دهند و يا به خويشتن ستم كنند، به ياد خدا مى افتند و براى گناهان خود استغفار مى كنند و جز خدا كيست كه گناهان را ببخشد؟ و متقين آگاهانه بر كار زشت اصرار نمى ورزند (15)

# توبه در روايات و حكايات

 در روايات از پيامبر بزرگوار اسلام عليه‌السلام و پيشوايان معصوم عليه‌السلام سفارش زيادى به توبه و شرايط و خاصيت آن شده است، كه به برخى از آنها اشاره مى شود:

## مانند بى گناه؛

 امام جعفر صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

(التائب من الذنب كمن لا ذنب له)

توبه كننده از گناه همانند كسى است كه گناه ندارد

## بهشت براى توبه كاران؛

 پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايند:

(الجنه لكل تائب)

بهشت متعلق به توبه كاران است

## توبه، سبب خوشحالى خداوند؛

 و نيز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

الله افرح بتوبة من العقيم الوالد و من الضال الواجد و من الظمان الوارد (16)

خداوند از توبه بنده خود بيش از عقيمى كه بزايد و گمراهى كه گم كرده اش را بيابد و تشنه اى كه به آب رسد، خوشحال تر است

## خداوند به توبه بنده خود شادتر است؛

 ابو عبيده حذأ گويد، شنيده ام از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه مى فرمود:

ان الله تعالى اشد فرحا بتوبه عبده من رجل اضل راحلته و زاده فى ليله ظلمأ فوجدها فالله اشد فرحا بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدها (17)

همانا خداوند به توبه بنده خود خوشحال تر از مردى است كه در تاريكى، شتر و توشه خود را گم كرده باشد و آنها را بيابد پس خداوند به توبه بنده اش از چنين مردى در آن حال كه راحله گم شده را پيدا كند، شادتر است

## توبه، خصلت مؤمن؛

 پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من لم يندب على ذنب يرتكبه، فليس بمؤمن ولم تجب له الشفاعه (18)

هر كس از گناهى كه مرتكب شود توبه نكند، مؤمن نبوده و شفاعتى برايش نخواهد بود

## خداوند توبه پذير است؛

 و نيز پيامبر بزرگوار حضرت محمد بن عبد الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده:

لو اخطاتم حتى تبلغ خطايا كم السمأ ثم تبتم لتاب الله عليكم (19)

اگر آنقدر گناه كنيد كه خطاهايتان به آسمان برسد و سپس توبه كنيد، خدا توبه شما را مى پذيرد

## دنيا براى توبه كننده؛

 اميرالمؤمنين، امام على عليه‌السلام مى فرمايد؛

ولا خير فى الدنيا الا لرجلين: رجل اذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة و رجل يسارع فى الخيرات (20)

«دنيا فقط براى دو كس خوب است؛ كسى كه گناهانى كرده و مى خواهد با توبه جبران كند؛ و كسى كه با سرعت به كارهاى نيك مشغول است

## توبه، محو كننده گناه است؛

 ابى بصير گويد، شنيده ام از امام جعفر صادق عليه‌السلام كه فرمودند:

اذا اذنب الرجل خرج فى قلبه نكتة سودأ، فان تاب انمحت وان زاد زادت حتى تغلب على قلبه فلا يفلح بعدها ابداع (21)

زمانى كه مرد گناهى كند، نقطه اى سياه در دلش پديد آيد، اگر توبه كند، محو شود و اگر گناهش زيادتر گردد، در آن سياهى بيفزايد تا تمام قلبش را فراگيرد كه از آن پس هيچگاه رستگار نگردد.

## توبه، باعث پاكيزگى دل؛

 امام على عليه‌السلام فرمودند:

(التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب) (22)

توبه مايه پاكيزگى دل و باعث مبرا گشتن از گناهان است

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمودند:

رحم الله عبدا تاب الى الله قبل الموت، فان التوبه مطهره من دنس الخطيئه و منقذه من شقا الهلكه (23)

خداوند رحمت كند بنده اى را كه پيش از مرگ توبه كند، زيرا توبه پليدى گناه و نادرستى را پاك مى كند واز بدبختى نابودى رهايى بخش است

## بهترين بنده؛

 امام محمد باقر عليه‌السلام فرمودند:

سئل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله عن خيار العباد قال صلى‌الله‌عليه‌وآله:... واذا اسأ وا استغروا (24)

سؤ ال شد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره بهترين بندگان از آن جمله فرمودند:... زمانى كه بدى كنند، استغفار كنند

## جلاى دل؛

 پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده اند:

ان للقلوب صدأ النحاس فاجلو ها بالاستغفار (25)

همانا براى دلها زنگارهايى همانند زنگار مس موجود است، پس آن را با استغار كردن جلا دهيد و بزداييد.

## نابود كننده گناهان؛

 قال المعصوم عليه‌السلام:

(الاستغفار ممحاه الذنوب) (26)

استغفار وآمرزش طلبى وسيله محو و نابودى گناهان مى باشد

## داروى گناهان؛

 و حضرت امام على عليه‌السلام فرمودند:

(الاستغفار دوأ الذنوب) (27)

استغفار داروى گناهان است

## با استغار خود را خوشبو كنيد؛

 تعطروا بالاستغفار لا تفضحنكم روائح الذنوب (28)

خود را با استغفار وآمرزش خوشبو كنيد تا بوى گناهان رسوايتان نسازد

## سلاح گناهكار

 حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

(سلاح المذنب الاستغفار) (29)

اسلحه وابزار گناهكار آمرزش خواستن است

## اوتوبه پذير است؛

 امام زين العابدين عليه‌السلام مى فرمايد:

واستغفروا الله وتوبوا اليه فانه يقبل التوبه، ويعفوا عن السيئات ويعلم ما تفعلون (30)

واز خدا آمرزش بخواهيد وبه سوى او توبه كنيد كه او توبه پذير است و بديها را عفو مى كند و آنچه انجام مى دهيد، مى داند

## خدايا! دركدام گوشه اى از جهنم اين خبيث را جاى مى دهى؟

 غزالى در «احيأ العلوم »آورده است:

در اطراف بصره مردى از دنيا رفت هيچ كس بر جنازه او حاضر نشد، براى آنكه او پيوسته مست شراب و غرق در جنايت بود، همسرش وقتى كه ديد مردم جنازه او را بر نمى دارند به ناچار چند نفر باربر اجير كرد وبه آنها پول داد كه جنازه را بردارند، وقتى كه به «مصلى »بردند، هيچ كس حاضر نشد كه بر او نماز بخواند، چاره اى جز اين نديدند كه او را به صحرا ببرند وبدون نماز دفن كنند در آن نزديكى كوهى بود كه زاهدى در آنجا سكونت داشت وقتى كه جنازه را ديد، از بلندى فرود آمد كه بر جنازه نماز بخواند، مردم با خبر شدند و در نماز شركت كردند و به آن زاهد اقتدا كردند پس از نماز از زاهد پرسيدند، عجب است كه شما بر اين جنازه نماز خوانديد! گفت: بلى ديشب در خواب مى ديدم كه به من مى گويند از اين كوه پايين برو، در آنجا جنازه اى خواهى ديد كه كسى به همراهش نيست مگر زن او، براو نماز بخوان زيرا او آمرزيده شده است.

تعجب مردم زيادتر شد زاهد از همسر وى پرسيد و گفت از سيره و روش و اخلاق او در زندگى هر چه مى دانى بگو همسرش گفت: او دائما در ميخانه بود و هميشه در شب شراب مى نوشيد زاهد گفت از كارهاى خير او چيزى امى دانى؟ همسرش گفت: بلى، او با تمام پليديهايى كه داشت، سه كار خوب انجام مى داد.

1- نيمه هاى شب وقتى كه از مستى به هوش مى آمد، در تاريكى و تنهايى قرار مى گرفت، گريه مى كرد و مى گفت: خدايا! در كدام گوشه از زواياى جهنم مى خواهى اين خبيث (اشاره به خودش) را جاى دهى؟

2-وقتى كه از مستى به هوش مى آمد، هنگام صبح لباس خود را عوض مى كرد، وضو مى گرفت و به عنوان نماز جماعت به مسجد مى رفت وسپس به ميخانه برمى گشت.

3-هرگز خانه او خالى از يك يتيم يا دويتيم نبود. زاهد علت آمرزش او را دانست و به كوه برگشت (31)

## چهار چيز را با چهار چيز بشوييد؛

 يكى از عرفا گفته:

چهار چيز را با چهار چيز را بشوييد؛

1-صورتهاى خودتان را با آبهاى چشمهايتان (از خوف خدا)

2-زبانتان را با ذكر پروردگارتان

3-دلهايتان راباترس از خدا

4 -وگناهتان را با توبه و بازگشت به خدايتان

(و ذنوبكم بالتوبه الى مولاكم (32)

## از خدا خواستم مرا رسوا نكند؛

 وقتى كه آيه تحريم شراب نازل شد، منادى از طرف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ندا داد: كسى نبايد شراب بخورد، گفته اند: روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از كوچه اى مى گذشتند، اتفاقا يكى از مسلمان ها كه شيشه شرابى در دست داشت وارد همان كوچه شد، تا حضرت رسول را ديد خيلى ترسيد، گفت الان است كه آبرويم بريزد گفت: خدايا، غلط كردم، توبه كردم و ديگر لب به شراب نمى زنم، فقط مرا جلوى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله رسوا نكن وقتى كه نزديك حضرت شد، حضرت رسول الله فرمودند:

در اين شيشه چيست؟

از ترس گفت: يا رسول الله سركه است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر سركه است قدرى در دست من بريز، حضرت دست مبارك را پيش برد، آن مرد هم شيشه را برگرداند، يك وقت آن مرد متوجه شد كه مقدارى سركه در دست حضرت ريخته شد. مرد به گريه در آمد و گفت: يا رسول الله قسم به خدا كه در اين شيشه شراب بود ولى چون توبه كردم واز خدا خواستم كه مرا رسوا نكند، خدا هم توبه مرا قبول كرده و دعايم را مستجاب فرمود. پيامبر اسلام فرمود: چنين است حال كسى كه از گناهان خود توبه كند و خداوند تمام سيئات و بدى ها و زشتى هاى او را تبديل به حسنه و خوبى فرمايد

(اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات) (33)

## اگر توبه كنى خداوند عالم غفار است؛

 در بصره زنى بود به نام شعوانه كه بى اندازه فاسق و فاجر بود. مجلس فسق و فجورى در آن شهر نبود كه شعوانه در آن حاضر نباشد. روزى با جمعى از كنيزان خود در يكى از كوچه هاى بصره مى گذشت تا به در خانه اى رسيد كه از آن صداى ناله و خروش بلند بود، گفت: سبحان الله! در اين خانه عجب غوغايى است! كنيزى رابه درون خانه فرستاد كه از حقيقت ماجراى خانه خبرى بياورد. كنيز رفت و برنگشت، كنيز ديگرى فرستاد؛ آن هم رفت و بر نگشت و كنيز سوم را فرستاد و به او گفت: تو را مى فرستم كه زود خبرى براى من بياورى، تو ديگر نروى مانند آنها برنگردى، اين كنيز رفت و زود برگشت و گفت: اى شعوانه خانم! اين صدا و غوغاى مردگان نيست بلكه صدا و ناله زندگان است، اين فرياد بدكاران و گناهكاران است.

شعوانه اين را كه شنيد گفت: آه! بروم و ببينم كه چه خبر است و با من چه خواهد شد، چون به داخل رفت ديد، واعظى بر بالاى منبر نشسته و جمع زيادى از مردم هم اطراف منبر نشسته اند، آن عالم واعظ آنها را موعظه و ارشاد مى كند واز عذاب و عقاب و شدايد عالم پس از مرگ مردم گنهكار را مى ترساند و آنها را به رحمت واسعه پروردگار سوق مى دهد و مستمعين در گريه و ناله و زارى مى باشند و شعوانه موقعى رسيد كه واعظ تفسير اين آيه را براى آنها مى گفت:

اذا راتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا واذاالقوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا هنا لك ثبورا (34)

هنگامى كه اين آتش آنها را از دور مى بيند، صداى وحشتناك و خشم آلود او را كه با نفس زدن شديد همراه است مى شنوند، و هنگامى كه در مكان تنگ و محدودى از جهنم افكنده مى شوند؛ در حالى كه در غل و زنجيرند، فرياد و غوغاى آنها بلند مى شود.

شعوانه چون اين آيه را شنيد چنان متاثر گشت كه گفت: اى شيخ! من يكى از رو سياهان وگناهكارانم، اگر توبه كنم، آيا خداوند عالم، توبه مرا قبول خواهد كرد يا خير؟

واعظ گفت: آرى، اگر توبه كنى خداوند عالم غفار ورحمان و ستار است؛ البته كه تورا مى آمرزد اگر چه گناه تو مثل شعوانه آن زن بد كاره باشد.

شعوانه گفت: اى واعظ! واى به حال من كه من خود شعوانه هستم، آمده ام اگر راهى ببينم، توبه كنم و به درگاه آن خداى مهربان بازگردم، اگر راهى به سوى او براى من باز باشد. سپس شعوانه توبه كرد و به پروردگار رحمان گرويدو بندگان و كنيزان خود را آزاد كرد و به صومعه رفت و مشغول عبادت پروردگار عالميان شد ودايم به عبادت مشغول بود به طورى كه بدنش گداخته و بى اندازه ضعيف گشت. روزى در بدن خود نگاه كرد و خود را ضعيف و نحيف ديد گفت: آه، آه؛ در دنيا به اين نحو گداخته شدم، نمى دانم در آخرت حالم چگونه خواهد بود؟ ندايى از عالم غيب به گوش او رسيد كه دل خوش دار و ملازم درگاه ما باش (35)

آرى، اين اثر مجلس موعظه و مجلس پند واندرز است كه گاهى چنان دل را زير ورو مى كند كه به هيچ وسيله ديگر بر نمى گردد. متوجه خدا و معاد مى شود و براى روز سياه خود گريه مى كند.

گاهى در حضور مردان الهى و مذاكره با آنان دل مرده زنده مى شود و متنبه مى گردد.

## اقسام جمعيت از ديدگاه شيطان؛

 روزى شيطان در مقابل حضرت يحيى عليه‌السلام آشكار شد و به وى عرض كرد، مى خواهم تورا عوض كنم.

حضرت يحيى فرمود: من به نصيحت تو تمايل ندارم، ولى از وضع و طبقات مردم مرا اطلاعى بده. شيطان گفت: بنى آدم ازنظر ما به سه دسته تقسيم مى شوند؛

1-عده اى كه مانند شما معصومند، چون از آنها مأيوسيم از دستشان راحتيم، مى دانيم نيرنگ و حيله هاى ما در آنها اثرنمى گذارد.

2-دسته اى هم بر عكس در پيش ما شبيه توپى هستند كه در دست بچه هاى

شماست. به هر طرف بخواهيم آنها رامى بريم، كاملا در اختيار ما هستند 3- طايفه سوم براى ما از هر دو دسته قبل رنج و ناراحتى بيشترى دارند. يكى از ايشان را در نظر مى گيريم، تلاش زياد مى كنيم تا او را فريب دهيم همين كه فريب خورد و قدمى به ميل ما برداشت، يك مرتبه متدكر مى شود واز كرده خود پشيمان مى گردد. روى به توبه و استغفار مى آورد، هرچه رنج براى او كشيده ايم از بين مى برد. باز براى مرتبه دوم درصدد اغوا و گمراهيش بر مى آييم، اين بار نيز پس از آن كه او را به گناه مى كشيم، فورا متوجه شده، توبه مى كند.

نه از او مأيوسيم و نه مى توانيم مراد خود را از چنين شخصى بگيريم. پيوسته براى فريب اين دسته در زحمت و رنجيم. (36)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى يك دله صد دله، دل يكدله كن  |  | مهر دگران را از دل خود يله كن  |
| يك صبح ز اخلاص بيا بر در ما  |  | بر نايد اگر كام تو از ما گله كن  |

## مؤمن بسيار توبه مى كند؛

 حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

توبوا الى الله عز وجل وادخلوا فى جنته فان درالله يحب التوابين ويحب المتطهرين والمؤمن تواب (37)

به سوى خدا توبه كنيد و در بهشت او داخل شويد، زيرا خداوند توبه كنندگان و پاكيزگان را دوست دارد و مؤمن بسيار توبه مى كند.

## درياى رحمت؛

 تا زمانى كه انسان زنده است، براى توبه فرصت دارد و پوزش وى پذيرفته مى شود، قرآن در بيش از 96مورد به غفور وغفار بودن خداوند اشاره مى كند، فردى كه از معصيت دست بكشد و به طرف خداوند برگردد، خداوند او را مى پذيرد.

غافرالذنب و قابل التوب (38) ، اناالتواب الرحيم (39)

هو يقبل التوبة عن عباده (40)

و انسان بايد به رحمت الهى اميد داشته باشد.

ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون (41) واز رحمت خدا مأيوس نشويد كه جز قوم كافر از رحمت خدا مأيوس نمى شوند

## توبه در آخرين لحظه؛

 پيامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله در آخرين خطبه خود مى فرمايد:

من تاب قبل مؤ ته بسنه تاب الله عليه.

ثم قال: وان السنه لكثير، من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه.

ثم قال: وان الشهر لكثير من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه

ثم قال: وان يوما لكثير من تاب قبل موته بساعة تاب الله عليه

ثم قال: الساعة لكثير من تاب وقد بلغت نفسه هذه واهوى بيده الى حلقه تاب الله عليه (42)

هر كس يك سال پيش از مردنش توبه كند خداوند توبه اش را قبول فرمايد . بعد فرمود: يك سال زياد است، هر كس يك ماه قبل از مرگش توبه كند، خداوند قبول فرمايد. وبعد فرمود: يك ماه زياد است، اگر يك روز پيش از مرگش توبه كند، توبه اش را خدا مى پذيرد. سپس فرمود: يك روز نيز زياد است؛ اگر يك ساعت قبل از مردنش توبه كند، خداوند توبه اش را قبول مى فرمايد. و فرمود: يك ساعت نيز زياد است، و با دست به حلق مبارك اشاره كرد و فرمود: هر كس نفسش به حلقش برسد، به سوى خداوند توبه كند، خداوند به رحمت خود توبه اش را قبول فرمايد.

## از رحمت خداوند نوميد نشويد؛

 در هنگام مردن، روح انسان از سر انگشتان پاى او شروع به بالا آمدن مى كند تا زمانى كه جان به سينه مى رسد و فرد مى تواند در اين لحظه توبه كند، وصيت ها را بگويد، حقوقى كه از ديگران و خداوند بر عهده اوست، ادا كند، اين خود شاهد درياى بى انتهاى رحمت الهى مى باشد. در سوره مباركه زمر، آيه شريفه 53 خداوند راه بازگشت به سوى خود را با اميدوارى به روى همه گناهكاران مى گشايد:

قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم

بگو اى بندگان من كه بر خود اسراف كرده ايد، از رحمت خداوند نوميد نشويد كه خدا همه گناهان را مى آمرزد، و او آمرزنده و مهربان است.

معاذ بن جبل با چشمى گريان بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شد و عرض كرد: السلام عليك يا رسول الله

آن حضرت جواب او را داد و سپس فرمودند: اى معاذ، چرا گريان هستى؟

معاذ گفت: يا رسول الله، سبب گريه من اين است كه در بيرون خانه شما جوان زيباى خوش اندامى راديدم كه مانند زن داغ ديده گريه مى كرد ومى خواست خدمت شما شرفياب گردد، آيا اجازه مى دهيد؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: آرى! معاذ رفت وجوان را خدمت رسول خدا آورد، او سلام كرد و حضرت به او جواب دادند و فرمودند: اى جوان، چرا اينگونه گريه مى كنى؟ جوان گفت: چرا گريه نكنم و حال آنكه گناهانى از من سرزده كه اگر خداوند مرا به پاره اى از آنها مؤ اخذه نمايد، مرا به جهنم مى افكند و گمان مى كنم كه مرا مؤ اخذه خواهد كرد و مرا نخواهد آمرزيد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: اى جوان، مگر به خدا شرك ورزيده اى؟ جوان گفت: پناه مى برم به خدا از شرك؛ من هرگز براى او شريك قائل نيستم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: آيا قتل مرتكب شده اى و كسى را به ناحق كشته اى؟ جوان گفت: گناه من از كوهها بزرگتر است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداوند گناهان تو را مى آمرزد اگر چه به وسعت زمين هاى هفت گانه و درياها و ريگها و درختها و كليه خلايق باشد. جوان گفت: گناهان من از همه اينها كه فرموديد بزرگتر است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: گناهان تو رامى آمرزد هرچند كه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و كرسى باشد.

جوان گفته: يا رسول الله گناهان من از اينها نيز بزرگتر است. اينجا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ناراحت شد به او نگاهى كرد و گفت: واى بر تو اى جوان، آيا گناهان تو بزرگتر است يا پروردگار تو؟

جوان با صورت به زمين افتاد در حالى كه مى گفت: سبحان الله ربى، هيچ چيز بزرگتر از پروردگار من نيست و گفت: يا رسول الله، خداى من از هر بزرگى، بزرگتراست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: گناه بزرگ را آيا غير از خداى بزرگ مى آمرزد؟ جوان گفت: نه به خدا قسم يا رسول الله. در اين هنگام جوان ساكت شد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: واى برتو اى جوان، آيا مرا از گناهت آگاه نمى سازى؟

جوان گفت: البته يا رسول الله خبر مى دهم.

ماجراى گناه من از اين قرار است كه من هفت سال نبش قبر مى كردم، مردگان را بيرون مى آوردم و كفن آنها را مى دزديدم تا اينكه دخترى از انصار مرد. او را به قبرستان بردند و دفن كردند و به خانه خود بازگشتند. چون شب فرا رسيد آمدم و قبر را شكافتم و جسد را بيرون آوردم و كفنش را برداشتم و بدنش را كنار قبر انداخته برگشتم. شيطان به سراغم آمد و آن دختر را در نظرم جلوه داد كه آيا شكم و سينه او را نمى بينى آيا بر آمدگى پشت او را نمى بينى؟

پيوسته مرا وسوسه مى كرد تا برگشتم. و نتوانستم خوددارى نمايم با او اجماع كردم و رهايش نموده و برگشتم.

آوازى به گوش من رسيد كه اى جوان واى بر تو از مجازات روز قيامت! روزى كه من و تو را نگه مى دارند. واى بر تو كه مرا برهنه و عريان گذاشتى در ميان مردگان، كفن مرا دزديدى و به من تجاوز كردى و مرا به حالت جنابت گذاشتى، واى بر تو از آتش جهنم! يا رسول الله، با اين حال فكر نمى كنم، هرگز بوى بهشت به مشام من برسد، پس چه فكر مى كنى براى من؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: دور شو اى فاسق! مى ترسم من هم به آتش تو بسوزم، چقدر به آتش نزديكى، پيوسته اين را مى گفت و به او اشاره مى كرد تا دور شود. آن مرد به مدينه آمد و مقدارى زاد و توشه برداشت و به يكى از كوهها رفت و لباس پشمينه درشتى در بر كرد و به عبادت پرداخت. دستهاى خود را غل كرد و به گردن انداخت. صدا بر آورد: خدايا، اين بنده گناهكار تو بهلول است كه در مقابل تو خود را به زنجير كشيده است. بار خدايا! تو خوب مرا مى شناسى و مى دانى آنچه را كه از من سرزده است. بار خدايا! من از توبه كنندگان شده ام و به در خانه پيامبرت رفتم، مرا طرد نمود وترس مرا زياد كرد. بار خدايا! به اسم و جلال و بزرگى سلطانت از تو مى خواهم مرا از رحمت خود نوميد نكنى، همواره اين را چهل شبانه روز مى گفت، درندگان و وحوش براى او گريه مى كردند. پس از چهل شبانه روز، دو دست خود را بلند كرد و گفت: بار خدايا، اگر دعاى مرا مستجاب كرده اى و گناه مرا بخشيده اى به پيامبرت وحى كن و اگر مستجاب نكرده اى و مرا نبخشيده اى و اراده كرده اى عذابم كنى، پس تعجيل فرما و به آتش مرا بسوزان يا عقوبتى در دنيا مهيا كن كه مرا به هلاكت برساند ومرا از رسوايى روز قيامت خلاص گرداند. خداوند آيه اى را نازل كرد، چون اين آيه بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد، پيامبر بيرون تشريف بردند و در حالى كه آيه را تلاوت مى كردند و تبسم مى نمودند؛ به اصحاب فرمودند: چه كسى مرا بر آن جوان كه توبه كرد راهنمايى مى كند؟

معاذ گفت: يا رسول الله شنيده ام كه در فلان مكان است. پيامبر با اصحاب خود حركت كردند تا به آن كوه رسيدند و براى جستجوى جوان بالا رفتند تا او را پيدا كردند در حالى كه بين دو صخره سخت دستهايش به گردن غل شده و صورتش سياه گرديده و مژگان چشمانش در اثر گريه ريخته بود، در آن حال مى گفت اى سيد من، مرا نيكو خلق كردى و صورتم را زيبا آفريدى، پس اى كاش مى دانستم با من چطور رفتار خواهى كرد؟

آيا در آتش مرا مى سوزانى يا در جوار خودت مرا ساكن مى كنى؟

بار خدايا! همانا تو به من احسان كردى و نعمت دادى پس اى كاش مى دانستم آخر كار من به كجا مى كشد، مرا به بهشت مى برى يا به سوى جهنم؟ بار خدايا! همانا گناه و خطاى من از آسمانها و زمين واز كرسى با وسعت و عرش با عظمت تو بزرگتر است، پس اى كاش! مى دانستم مرامى آمرزى يا مرا به گناهم در روز قيامت رسوا مى كنى؟

سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نزديك جوان آمد دستهايش را باز كرد و خاك از سر و صورتش زدود و فرمود: اى بهلول مژده باد تو را كه از آتش خدايى آزاد شده اى سپس به اصحاب خود فرمود: اين چنين تدارك كنيد گناهان را، همانگونه كه بهلول آنها را تدارك نمود و آيه قل يا عبادى الذين اسرفوا... را تلاوت نمود و او را به بهشت بشارت داد (43)

## مبادا مؤمنان را از رحمت خداوند دور سازيد؛

 محمد بن مسلم گويد: امام محمد باقر عليه‌السلام فرمودند: يا محمد بن مسلم،

ذنوب المؤمن اذاتاب منها مغفوره له، فليعمل المؤمن لما يستانف بعد التوبه و المغفره، اما والله انها ليست الا لاهل الايمان، قلت: فان عاد بعد التوبه و الاستغفار من الذنوب وعاد فى التوبة؟

فقال (ع) : يا محمد بن مسلم

اترى العبد المؤمن يندم على ذنبه ويستغفر منه و يتوب ثم لا يقبل الله توبته قلت: فانه فعل ذلك مرارا يذنب ثم يتوب و يستغفر الله.

فقال (ع) : كلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبه عاد الله عليه بالمغفره و ان الله غفور رحيم يقبل التوبه ويعفو عن السيئات، فاياك ان تقنط المؤمنين من رحمة الله (44)

گناهان مؤمن كه از آن توبه كند، براى او آمرزيده است و بايد پس از توبه و استغفار كار نيك كند، به خدا قسم اين فضيلت نيست مگر براى اهل ايمان، محمدبن مسلم عرض كرد:پس اگر بعد از توبه و استغفار، باز گناه كند و دوباره توبه كند؟

امام عليه‌السلام فرمود: اى محمدبن مسلم، آيا باور دارى كه بنده مومن از گناه خود پشيمان شود واز آن آمرزش خواهد و توبه كند و خداوند توبه اش را نپذيرد؟

محمدبن مسلم گفت: اگر چند بار اين كار را كرده، گناه كند پس توبه كند واز خداوند آمرزش خواهد؟

امام عليه‌السلام فرمود: هر آنگاه كه مومن به استغفار و توبه بازگردد، خداوند نيز به آمرزش او برمى گردد و گناهانش را بيامرزد و به درستى كه خداوند آمرزنده و مهربان است، توبه را مى پذيرد و از كردارهاى بد در مى گذرد، مبادا تو مومنان را از رحمت خدا دور سازى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بازا، بازا، هر آنچه هستى باز آى  |  | گر كافر و گبر و بت پرستى، باز آى  |
| اين درگه ما درگه نوميدى نيست  |  | صد بار اگر توبه شكستى، باز آى  |

## لطف خدا به گنهكار توبه كار

 جوانى گناه كرد، ولى با كمال پشيمانى و شرمندگى به حضور پيامبر آمد و گفت: اى رسول خدا، براى من دعا كن تا خدا گناهانم را ببخشد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دعا كرد و به او مژده عفو و مغفرت داد. اين موضوع يكبار ديگر تكرار شد، باز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله براى او دعا كرد و مژده عفو و مغفرت الهى را به او داد. جوان رفت ولى براى بار چهارم گناه كرد. باز پشيمان شده وبا كمال شرمندگى نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و تقاضاى دعاكرد. اين بار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: سه بار آمدى و من براى تو طلب مغفرت كردم ولى باز توبه ات را شكستى، من ديگر از خدا شرم مى كنم كه براى تو طلب آمرزش كنم. جوان ناميد شده و سر به بيابان نهاد و صورت اشك آلودش را روى خاك گذاشت واز درگاه خدا طلب آمرزش نمود. جبرئيل از جانب خدا نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض كرد: اى رسول خدا، خداوند سلام مى رساند و مى فرمايد: آيا بندگان گنهكار من، معصيت مرا مى كنند يا معصيت تو را؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله: معصيت تو را،

جبرئيل: خدا مى فرمايد: آيا بندگان را تو مى آمرزى يا من؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد تو مى آمرزى.

جبرئيل: خدا مى فرمايد، پس چرا دل بنده ام را شكستى و براى او طلب آمرزش نكردى؟ برو به فلان مكان، سر او را از روى خاك بردار و او را به آمرزش من بشارت بده. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نزد او رفت و مژده عفو الهى را به او داد. (45)

## در چه لحظه حساسى توبه كرد!

 حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: پسر بچه اى يهودى به خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بسيار مى آمد. كم كم به آن حضرت انس گرفت. آن حضرت نيز او را در رفت و آمد هايش مى پذيرفت. و يا نامه اى به دستش مى سپرد كه به يكى از خويشاوندان خود بدهد. روزى حضرت رسول متوجه شد كه چند روز است آن پسر بچه ديده نمى شود، جوياى حالش گرديد. گفتند: يا رسول الله، مريض شده و نزديك مردن است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با چند نفر از اصحاب به عيادت آن پسر بچه يهودى رفت. رسول خدا را بركتى بود كه با هركس سخن مى گفت، جوابش را مى داد اگر چه در آخرين لحظات حيات بود، به بالين بيمار محتضر نشست، صدا زد فلانى! پسرك چشم گشوده گفت: لبيك يا ابوالقاسم!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: بگو اشهد ان لا اله الا الله وانى رسول الله

جوان تا اين سخن را شنيد از ترس نگاهى به صورت پدر خود كرده، چيزى نگفت. براى مرتبه دوم، حضرت او را صدا زد تا شهادتين را بگويد. باز نگاهى به صورت پدر كرد و چيزى نگفت. در مرتبه سوم كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله صدايش زد، همين كه جوان چشم باز كرد، حضرت گفتار خود را تكرار كرد. در اين هنگام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: به ميل خود اگر مى خواهى، گواهى بده و در صورتى كه مايل نيستى، لب فروبند. جوان تصميم خود را گرفت. در آن لحظات آخر كه چشم از جهان فرو مى بست، سعادت خود را بادو جمله خريد. مثل اينكه متوجه شد كه در مسئله ايمان شرم و حيا، يا رعايت خواسته پدر شرط نيست. بدون تأمل گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه واشهد ان محمدا رسول الله

گويى از زندگى او گفتن همين دو جمله باقى مانده بود، بلافاصله ديده از جهان فرو بست. پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به پدرش فرمود: ما را با اين جوان وا گذار واز پى كار خود برو و او اكنون به ما تعلق دارد. به اصحاب دستور داد اورا غسل دهند و كفن كنند و وقتى آماده گرديد، بياورند تا آن حضرت بر جنازه اش نماز بخواند. از منزل يهودى بيرون شد، خداى را ستايش مى كرد كه امروز يك نفر را به وسيله وى از آتش جهنم نجات داد. (46)

## آن مرد اهل بهشت است؟

 معاويه بن وهب گويد: به طرف مكه مى رفتم. پيرمرد عابد و خداپرستى همراه ما بود، ولى مذهب ما را نداشت. در سفر نمازش را تمام مى خواند با اينكه به مذهب شيعه، بايد شكسته بخواند پسر برادرش كه مسلمان و مذهب داشت، همراهش بود. آن مرد عابد در بين راه مريض شد. به پسر برادرش گفتم، خوب است اين پيرمرد را متوجه مذهب ما كنى و او را به ولايت على عليه‌السلام دعوت نمايى، شايد خداوند از اين گمراهى نجاتش دهد. پسرك جلو رفت، گفت: عمو جان!مردم بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مرتد شده از دين برگشتند مگر چند نفرى، همچنان كه لازم بود از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اطاعت شود لازم است از على عليه‌السلام نيز اطاعت شود و پيروى على عليه‌السلام پيروى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است پيرمرد اين سخنان را كه شنيد، آهى كشيده ناله اى زد و گفت: «من نيز بر همين عقيده (شيعه) برگشتم و اين مذهب را اختيار نمودم » اين سخن را گفت وجان سپرد. خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيديم. على بن سرى داستان پيرمرد را براى حضرت نقل كرد. امام عليه‌السلام فرمود: آن مرد از

اهل بهشت است.

على بن سرى گفت: او كه ايمان و ولايت نداشت مگر همان ساعت مرگ، حضرت فرمودند: از او ديگر چه مى خواهيد؟ به خدا سوگند، داخل بهشت شد. (47)

## اى آنكه دنيا و آخرت از توست، رحم كن برحال كسى كه نه دنيا دارد و نه آخرت؛

 نقل است: مردى بود كه تمام عمر خود را به معصيت به سر برده بود و در مدت عمر خود هرگز خيرى از او صادر نشده و اصلا از هيچ معصيتى انديشه نمى كرد. (48)

تمام صلحا و اتقيا و خوبان روزگارش از او دورى جستند واز او نفرت داشتند. ناگاه موكل قضا دست بر دامن عمرش دراز كرده و ملك الموت آهنگ قبض روحش نمود. چون به مرگ يقين كرد و دريافت كه وقت مردنش رسيده است، نگاهى به جرايد اعمال خود كرد و پرونده را از كارهاى صالح خالى ديد و خطى كه رقم جايى داشته باشد، نديد و به جويبار عمل خود نگاه كرد، شاخى كه دست اميد در آن توان زند، نيافت. عاجز وار آهى بر كشيد و بى اختيار گفت: يا من له الدنيا والاخرة ارحم ليس له الدنيا و الاخره

اى آنكه دنيا و آخرت از توست رحم كن بر حال كسى كه نه دنيا دارد و نه آخرت.

اين جمله را گفت و جان داد. اهل شهر بر مرگ او شاد شدند واز مردنش فرحناك گشتند و او را در مزبله اى (زباله دان) انداختند و خاك و خاشاك و زباله براو ريختند و آن را از خاك پر كردند، شب يكى از بزرگان در خواب ديد كه فلانى در گذشت و او را در مزبله انداختند، و به او امر شد كه بر خيز و او را از آنجا بردار و غسل ده و كفن كن و بر او نماز بخوان و او را در قبرستان صلحا و خوبان دفن كن، گفت: خداوندا، او بد كردار بود و در ميان خلق به بد رفتارى و بدنامى شهرت داشت. چه چيز به درگاه خداوند آورد كه شايسته كرامت و بخشش گرديد؟ خطاب آمد: كه چون به حال نزع (جان دادن) رسيد، نگاهى به گذشته هاى خود انداخته، لذا مفلس وار به در گاه مابناليد و دست در دامن فضل ما زد. به همين جهت به بيچارگى و عجز او رحمت كرديم و گناهان او را از نظر پوشيديم واز عذاب دردناكش نجات داديم و او را به نعمت جاويدان رسانيديم. (49)

## از كرده خود پشيمان شده و توبه كردم؛

 در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله جوانى عياش و لاابالى بود. هر چه پدرش او را نصيحت و موعظه مى كرد، سودى نداشت. غرور جوانى نمى گذاشت حرف پدر در گوشش فرو رود. پدر كه خسته شده بود او را طرد كرد وبالأخره پس از مدتى پسر مريض شد. به پدر خبر دادند كه پسرت مريض شده است ولى او اعتنايى نكرد و گفت من او را عاق كرده ام. پسر مرد و پدر حتى در تشييع جنازه او شركت نكرد. ديگران رفتند و پسر را كفن و تشييع و تجهيز كردند و دفن نمودند. شب در عالم رويا پدر در خواب ديد. كه پسرش با حال مرتب و خوشحال و در مكانى عالى جاى دارد. پدر گفت: تو پسر من هستى؟

پسر گفت: بله، پدر گفت: تو كه حال و وضع درستى در دنيا نداشتى، چطور به اين مقام رسيدى؟ پسر گفت: درست مى گويى، تا آخر عمرم چنين بودم اما در آن وقت كه مرگ خود را نزديك ديدم و حالم به قدرى خراب شده بود مشاهده كردم كه نزديكترين اشخاص به من كه پدرم باشد، مرارها كرده است و به من رحم نكرد، از كرده خود پشيمان شدم و توبه كردم، آن وقت با دل شكسته گفتم: «يا ارحم الراحمين » اى خدايى كه از هر رحم كننده مهربان ترى، يك عمر گناه و معصيت كردم، مرا ببخش و به من رحم كن يك لحظه با دل شكسته و توبه راستين رو به درگاه خدا آوردم. (50)

## مرا از رحمت الهى خود ناميد نفرما؛

 در بنى اسرائيل جوان فاسقى بود كه اهل شهر از فسق و گناه او عاجز شده بودند و رنج مى بردند، از او به پروردگار شكايت كردند. به موسى عليه‌السلام خطاب شد: آن جوان را از شهر خارج كن تا به سبب او آتش غضب بر اهل آن شهر نازل نشود، حضرت موسى عليه‌السلام آن جوان فاسق را به قريه اى از قراى آن شهر تبعيد كرد، براى دومين بار خطاب رسيد اى موسى! اورا از آن روستا هم بيرون كن، پس حضرت موسى عليه‌السلام او را از آن روستا هم اخراج كرد، آن جوان به غارى در كوهى رفت كه در آن جا نه انسانى بود و نه حيوانى و نه زراعتى، در آن غار مريض شد و هيچ كس نزد او نبود كه كمكش نمايد، صورتش را روى خاكها گذاشت و گفت: پروردگارا! اگر مادرم به بالينم حاضر مى بود به طور حتم بر من ترحم مى كرد وبر ذلت و غربت من گريه مى كرد. و اگر پدرم به بالينم مى بود مرا غسل مى داد و كفن مى كرد و به خاك مى سپرد و اگر عيال و اولادم حاضر بودند؛ بر من گريه مى كردند يمى گفتند: خدايا! بيامرز پدر غريب و ضعيف و گناهكار ما را كه از شهرى به شهرى واز قريه اى به غارى رانده شده. بعد عرض كرد: پروردگارا، حال كه بين من و پدر و مادر و عيال و اولادم جدايى انداختى مرا از رحمت الهى خود ناميد نفرما، چنانچه قلب مرا از جدايى خويشانم سوزانيدى، مرا به خاطر گناهانم به آتش غضب نسوزان، در همان حال خداوند فرشته اى به شكل پدرش، حوريه اى به شكل مادرش، حوريه ديگرى به شكل همسرش و غلمانى به شكل اولادش فرستاد تا در نزد او بنشينند و بر او گريه كنند. جوان گمان كرد اينها پدر و مادر و عيال و اولادش هستند كه دورش جمع شده اند و بر او گريه مى كنند، با دل خوش از دنيا رفت. سپس به حضرت موسى خطاب شد: اى موسى، دوستى از دوستانم در فلان جا از دنيا رفته برو و او را غسل بده و كفن كن، بر او نماز بخوان و دفن كن. حضرت موسى عليه‌السلام به آن مكان آمد، ديد همان جوانى است كه او را از شهر و از قريه اخراج نمود. خطاب رسيد اى موسى، من بر او ترحم كردم به ناله هاى او و به دوريش از پدر و عيال و اولادش و به جهت اظهار ذلتش، حور العين را به صورت مادر و همسرش و نيز فرشته اى به صورت پدرش و غلمانى به صورت اولادش فرستادم. بدان اى موسى! وقتى كه غريبى از دنيا مى رود، ملا ئكه آسمانها بر غربت او گريه مى كنند. پس چگونه من بر غربت او رحم نكنم و حال آن كه من ارحم الراحمين هستم. (51)

## پروردگارتان رحمت غبارآلود واجب كرده است؛

جمعى از گناهكاران نزد پيامبر آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زيادى كرده ايم و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سكوت كرد. تا آيه شريفه 54 از سوره مباركه انعام نازل شد. كه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دستور مى دهد كه تمام افراد با ايمان را هر چند گناهكار باشند نه تنها طرد نكند، بلكه به خود بپذيرد و چنين مى گويد: واضع جأك الذين يؤ منون باياتنا فقل سلام عليكم، كتب ربكم على نفسه الرحمة انه من عمل منكم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم

هرگاه كسانى كه به آيات ما ايمان دارند نزد تو آيند به آنها بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود واجب كرده، هر كس از شما كار بدى از روى نادانى كند وسپس توبه و اصلاح نمايد، او آمرزنده مهربان است.

## گناه ناميدى از رحمت خداوند بزرگتر ازقتل است؛

 موحد پس از اين كه به خداى عالم ايمان آورد، نبايد از رحمت الهى مأيوس شود و اگر از رحمت پروردگار مأيوس گردد، به صفات كافران متصف گرديده است. انه لا يياس من روح الله الا قوم الكافرون (52)

همانا از رحمت الهى ناميد نمى گردد، مگر كسانى كه به خدا كافرند.

خود يأس و نااميدى از گناهان كبيره شمرده شده است، در اينجا مناسبت دارد، روايتى را كه در كتاب عيون اخبار الرضا عليه‌السلام آمده است ذكر كنيم كه حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام فرمودند: گناه نااميدى از رحمت پروردگار، از قتل بيشتر است.

روايت است كه عبدالله بزاز نيشابورى گفت: بين من و حميد بن قحطبه (ملعون) معامله اى بود وقتى از مسافرت مراجعت نموده بودم، مرا احضار كرد. با همان لباس مسافرت به ملاقاتش رفتم، وقت ظهر ماه مبارك رمضان بود بر او وارد شدم، تشت و آفتابه اى آوردند دستان خود را شست و به من هم امر نمود كه دست خود را بشويم و من هم شستم و فراموش كردم كه ماه رمضان است و روزه هستم، چون طعام حاضر كردند، متذكر شدم و عقب نشستم. حميد گفت: چرا نهار نمى خورى؟

عبدالله بزاز: اى حميد ماه مبارك است و من هم مريض نيستم و عذر ديگرى هم براى افطار ندارم، شايد شما عذرى داشته باشى. حميد شروع به گريه كرد و گفت: من هم عذرى ندارم و مريض هم نيستم و اشكش جارى شد پس از فراغت از طعام علت گريه اش را از او پرسيدم، گفت: زمانى كه هارون الرشيد در توس بود، شبى دنبال من فرستاد، وقتى كه بر او وارد شدم، ديدم شمعى روشن وشمشيرى سبز رنگ و برهنه جلوى اوست. چون مرا ديد پرسيد: اطاعت تو از اميرالمؤمنين چگونه است؟

گفتم: با جان و مال، سپس مرا مرخص نمود. طولى نكشيد مرا احضار كرد و همان سؤ ال را تكرار نمود.

گفتم: با جان و مال و اهل و اولاد، دوباره مرا مرخص نمود. براى سومين مرتبه احضارم كرد و همان سؤ ال را تكرار كرد.

گفتم: با جان و مال و اهل و اولاد و دين.

هارون خنديد و گفت اى حميد، اين شمشير را بردار و هر كسى را كه اين خادم به تو نشان داد بايد بكشى. شمشير را برداشتم و همراه خادم بيرون رفتم. مرا به خانه اى كه در آن قفل بود آورد، پس از باز كردن قفل وارد شديم. ديدم وسط آن چاهى است و در آن خانه سه اطاق است و هر سه قفل است، پس يكى را باز نمود ديدم، بيست نفر پيرو جوان همه از اولاد على وزهرا عليه‌السلام در زنجيرند. خادم گفت: بايد اينها را گردن بزنى. خادم يكى يكى جلو مى آورد و من گردن مى زدم و بدن و سر آنها را در چاه مى انداختم تا بيست نفر كشته شدند. آنگاه در اطاق را باز نمود و در آن هم بيست نفر علوى در زنجير بودند، همه را با اشاره خادم هارون الرشيد كشتم و در چاه انداختم. سپس در حجره سوم را باز كرد و در آن هم بيست نفر شيعه بود، كه مانند آن دو دسته همه را كشتم. نفر آخرى پيرمردى بود. به من فرمود: واى بر تو! فرداى قيامت چه عذرى دارى وقتى كه تو را حضور جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حاضر كنند و حال آن كه تو شصت نفر از اولاد او را بدون گناه كشته اى؟ پس بدنم لرزيد، خادم از روى غضب نگاهى به من نمود و مرا ترسانيد، آن پيرمرد راهم كشتم و در آن چاه انداختم، پس كسى كه شصت نفر از اولاد پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را كشته باشد، روزه و نماز او را چه نفعى است؟ و من يقين دارم كه مخلد در آتش هستم و لذا ماه رمضان را روزه نمى گيرم.

در ادامه آمده است كه پس از ورود حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام به خراسان، عبدالله نيشابورى داستان آن ملعون و يأس و نااميدى او را از خداوند عالم براى حضرت نقل كرد. امام عليه‌السلام

فرمود: واى بر او، آن يأسى كه حميد از رحمت الهى داشت، از قتل آن شصت نفر علوى گناهش بيشتر است.

بلى اگر ملعون، پس از قتل اين سادات بى گناه و پس از ارتكاب اين گناه بزرگ به كلى از خداى خود بريده نشده بود و به راستى از كرده خود پشيمان مى شد واز روى اخلاص توبه مى كرد واز در عجز و زارى به رحمت الهى پناه مى برد، خداى كريم توبه او را قبول مى فرمود چنانچه توبه وحشى قاتل حضرت حمزه سيدالشهدأ، عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را پذيرفت با اينكه دل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را فوق العاده به درد آورده بود. با آن كه جنازه آن بزرگوار را وحشيانه مثله كرده بود، مع الوصف پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله توبه اش را پذيرفت.

## در توبه همواره باز است...؛

به جز پيامبران و امامان معصوم عليه‌السلام چه كسى را مى توان يافت كه از گناه و معصيت پاك باشد و هرگز لغزش و خطايى، خواه كوچك يا بزرگ از او سرنزده باشد، اما لطف و رحمت خداوند هميشه شامل حال انسان است. هر زمان كه انسانهاى گناهكار به خود آمدند واز گناه خويش پشيمان شدند، مى توانند از طريق توبه به سوى خداوند برگردند، چرا كه در توبه و استغفار همواره به روى آنان باز است. توبه؛ يعنى آشتى با خداوند؛ ان الله يحب التوابين. بنابراين برتمام كسانى كه در زمينه هاى فرهنگى كار مى كنند، فرض است كه با سخن، قلم و نوشتار خود افراد گناهكار را به رحمت الهى فراخوانيد و روزنه هاى اميد را در دل آنها بگشايند. چرا كه خداوند توبه پذير است واز بديها و گناهان انسانها مى گذرد. خداوند هرگز انسانهاى گناهكار را از درگاه خويش نمى راند، دانشمندان و بزرگان فرهنگى نبايد آيه يأس و نااميدى را در گوش گناهكاران زمزمه كنند. على عليه‌السلام مى فرمايد:

الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله، ولم يؤ يسهم من روح الله، ولم يؤ منهم من مكرالله. (53)

فقيه و عالم كامل آن كسى است كه مردم را از رحمت الهى نوميد نكند واز لطف و محبت او مأيوس نسازد واز مجازاتهاى غافلگيرانه خدا ايمن ننمايد.

امى دو رجا از عوامل مؤ ثر تربيتى است كه مى تواند نيروهاى درونى انسان را براى نيل به مقصود بسيج سازد. قرآن يكى از صفات برجسته پيامبران را، مسأله اميد به رحمت و ترس آنان از عذاب الهى بيان مى كند، شما سراسر آيات قرآن را در نظر بگيريد، هر جا سخن از عذاب و دوزخ به ميان آمده با سخن بهشت و نعمت همراه است وا ين به خاطر آن است كه در قلمرو تربيت، تنها ايجاد ترس و خوف كافى نيست بلكه در كنار آن بايد اميد را نيز پرورش داد و به گناهكار گفت: اگر خدا جهنم دارد، تا از رحمت گسترده او مأيوس نشود. واز برخى آيات برداشت مى شود كه اگر تهديد به كيفر، يكى از پايه هاى اتمام حجت از جانب خداست، نويدهاى شادى بخش نيز پايه ديگر آن را تشكيل مى دهد. (رسلا مبشرين مبذرين) (54)

پيامبرانى نويد بخش و بيم دهنده (برانگيخت)

وبعضا در اين پندارند كه توبه موجب جرى و گستاخ شدن افراد مى شود، مى گويند گناه مى كنيم و به دنبال آن توبه خواهيم كرد. در جواب اين پندار بايد گفت: توبه شرايطى دارد كه به جاى خود بحث مى شود و توبه مايه نجات انسان است، روزنه اميدى براى رهايى از اسارت شهوتها و نجات از شقاوت و بدبختى است، نه عامل پيدايش گناه و يا فزونى گناه. «زهرى »از عالمان دربار اموى بود. روزى دستور مجازات و تنبيه فردى را صادر كرد، آن فرد در حين مجازات جان سپرد. زهرى از اين حادثه به وحشت افتاد و خانواده خود را ترك كرد و به غارى پناه برد. مدت نه سال در آن جا اقامت نمود، تا اين كه در ايام حج به محضر امام سجاد عليه‌السلام شرفياب شد و امام عليه‌السلام به او فرمود: انى اخاف من قنوطك مالا اخاف من ذنبك (55)

من از يأس و نااميدى تو را از رحمت الهى، بيش از گناهى كه مرتكب شده اى، ترسانم. آنگاه امام عليه‌السلام فرمود:

ديه مقتول را به وارثان او پرداخت كن و به سوى خانواده خود بازگرد و به فراگيرى برنامه هاى دينى خود بپرداز. »

سخنان امام عليه‌السلام نور اميدى در روان سردوتاريك زهرى تابانيد، از انزوا وخمودگى نجات يافت واز آن پس در شمار اصحاب و ياران امام سجاد عليه‌السلام قرار گرفت.

# درياى مهر

##  همه گناهان بخشوده مى شود به جز شرك؛

 بعضى از افرادى كه مرتكب گناهان بزرگ مى شوند، براى هميشه از رحمت و آمرزش الهى نوميد مى گردند. به اين خاطر درباقيمانده عمر خويش راه گناه وخطارا با همان شدت دنبال مى كنند. در حالى كه اميد به آمرزش و عفو پروردگار وسيله مؤ ثر بازدارنده اى براى آنان در برابر گناه و طغيان است. بنابراين آيات 48 و 116 از سوره مباركه نسأ درواقع موجب دلگرمى واميد اين گروه از مردم است و تأكيد بر يك شيوه تربيتى كارآمد كه مى فرمايد: ان الله لا يغفران يشرك به ويغفر مادون ذلك لمن يشأ

خداوند گناه شرك را نمى بخشد و پايين تر از آن را براى هر كس كه بخواهد، مى آمرزد.

آيات صراحت دارند كه همه گناهان بخشوده مى شوند مگر گناه شرك؛ يعنى كسى كه براى خدا شريك و همتايى قايل شود، بخشوده نمى شود. و آيا گناه شرك هر چند توبه كند، بخشوده نمى شود؟

مسلم، مقصود اين آيه غير از اين است و آن اين كه؛ بعضى از گناهان بدون توبه و بر اثر رحمت گسترده و تفضل و احسان خدا بخشوده مى شوند و هرگز گناه شرك در قلمرو چنين رحمتى قرار نمى گيرد، زيرا مشرك هيچ گونه شايستگى براى نزول رحمت حق ندارد. ناگفته نماند بخشيده شدن مشرك در سايه توبه واضح است. در صدر اسلام كسانى مشرك بوده اند به اسلام و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ايمان مى آوردند و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آنان را مى پذيرفت.

صاحب تفسير «مجمع البيان » از كلبى نقل كرده است كه: آيه اى كه ذكر شد درباره مشركان؛ يعنى وحشى و رفقايش نازل شد، زيرا به او وعده داده بودند كه حمزه را بكشد تا آزادش كنند و چون حمزه را كشت، آزادش نكردند و به مكه بازگشت، او و رفقايش از كردار خود پشيمان شدند و نامه اى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نوشتند و پشيمانى خود را اعلام داشتند؛ كه هيچ چيز مانع اسلام ما نيست، جز اين كه در مكه از شما شنيديم كه شرك و قتل نفس و زنا مانع توبه است و ما همه اينها را مرتكب شده ايم و اگر اين موانع در كار ما نبود، به تو ايمان مى آورديم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اين آيه را براى وحشى و رفقايش فرستاد:

الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئك يدخلون الجنه (56)

مگر كسى كه توبه كند وايمان آورد و عمل صالح انجام دهد پس ايشان به بهشت وارد مى شوند.

چون آيه را خواندند، نوشتند: اين هم شرط سختى است، مى ترسيم نتوانيم عمل صالحى انجام دهيم، و صلاحيت تبعيت از اين آيه را پيدا نكنيم. از اين رو آيه مورد بحث «ان الله لا يغفر ان يشرك... » نازل گرديد و پيامبر گرامى آيه را براى ايشان فرستاد، آيه را قرائت كردند، نوشتند: مى ترسيم از آن كسانى نباشيم كه مشيت الهى بر آمرزش ايشان تعلق گيرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اين آيه را براى آنها فرستاد:

يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم... (57)

اى بندگان من، كه بر خويشتن اسراف (ظلم) كرده ايد، از رحمت خدا نااميد نشويد كه خداوند همه گناهان را مى آمرزد

ايشان پس از قرائت آيه همگى اسلام آوردند و نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمدند. پيامبر به وحشى گفت: بگو كه چگونه حمزه، عمويم را كشتى؟ چون ماجرا را شرح داد، فرمود: واى بر تو، خودت را از من دور گردان و او به شام رفت و تا آخر عمر در آنجا بماند. (58)

## براى همه گناهان، غير از شرك، اميد آمرزش هست؛

 در تفسير كبير «منهج الصادقين » مرحوم علامه ملا فتح الله كاشانى (ره) آمده: ضحاك، از ابن عباس روايت كرده كه نزول آيه سوره نسا در شأن پيرمردى از اعراب آمده است كه خدمت پيامبر رسيده و گفت: يا رسول الله، من پيرمردى هستم كه عمرم را در گناه سپرى كردم ولى به خدا ايمان آوردم و به او شرك نورزيدم و كسى را جز او دوست نگرفته ام و از روى جرأت و بى ادبى گناه نكرده ام مى دانم به اندازه يك چشم بر هم زدن نمى توانم از او فرار كنم و حال آمده ام در حالى كه از گناهانم پشيمان هستم واز درگاه الهى پوزش مى خواهم. حال من چگونه مى بينى؟ خداوند آيه مزبور را بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرو فرستاد و مژده داد كه براى همه گناهان، غير از شرك، اميد آمرزش هست.

## محبوبيت توبه كار؛

 گناهكار وقتى از گناه توبه كرد، در پيشگاه خداوند از محبوبيت خاصى برخوردار مى شود و اين تأييدى است، بر مضمون آيه شريفه 221سوره بقره كه مى فرمايد: ان الله يحب المطهرين

خداوند افراد توبه كننده و پاكيزه را دوست دارد.

و روايات زيادى نيز از جانب پيشوايان معصوم عليه‌السلام رسيده كه به برخى از آنها اشاره مى شود:

پيامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ليس شى احب الى الله من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة (59)

در پيشگاه خداوند چيزى محبوب تر از مرد وزن با ايمانى كه از گناه پشيمان شده و توبه كرده اند، نيست.

و نيز آن حضرت فرموده اند:

ان كل بنى آدم خطأ و خير الخطائين التوابين (60)

همانا همه فرزندان آدم خطاكارند و بهترين خطاكاران، توبه كنندگان هستند.

حضرت اميرالمؤمنين، على عليه‌السلام مى فرمايند:

توبوا الى الله عزوجل و ادخلوا فى محبته (61)

توبه كنيد به سوى خداوند تا در محبتش داخل شويد.

امام جعفرصادق عليه‌السلام فرموده اند:

اذا تائب العبد المؤمن توبة نصوحا احبة الله (62)

هرگاه بنده مؤمن توبه خالص كند، خداوند او را دوست دارد

و نيز ايشان مى فرمايند:

من احب عبادالله المحسن التواب (63)

از محبوبترين بندگان خدا، در پيشگاه خداوند، نيكوكارى است كه بسيار توبه كند.

همان طورى كه ملاحظه كرديد، كسى كه از گناه خويش توبه كند، در نزد پروردگار از محبوبيت ويژه اى برخوردار مى شود. بنابراين وظيفه جامعه ايمانى است كه با آغوش گرم و پر مهر و محبت از او استقبال كنند و دست رد به سينه وى نزنند. بر خورد صميمى و سالم با توبه كار موجب مى شود كه ديگر گنهكاران دست از گناه بردارند و به آغوش گرم امت باز گردند. اين وظيفه را پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله به دوش امت گذارد، آنجا كه مى فرمايند: يلزم الحق لامتى فى اربع: يحبون التائب، و يرحمون الضعيف، و يعينون المحسن و يستغفرون للمذنب (64)

رعايت حق امت در چهار مورد لازم است: 1 - توبه كنندگان را دوست بدارند 2 - به ضعيفان رحم كنند 3 -به نيكوكار كمك كنند 4 - و براى گنهكاران آمرزش طلبند.

در جامعه اسلامى نبايد گناهكارى كه توبه نموده است به بهانه اين كه در قبل گناه مى كرده، مورد بى مهرى و بى محبتى قرار گيرد. جاى بسيار تأسف است كه امروزه نه تنها از توبه كننده استقبال نمى شود، بلكه باديد منفى به او مى نگرند و هميشه بر او انگ گناه مى زنند و وى را هدف تير ملامت و سرزنش قرار مى دهند. پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه در همه حالات حتى به كسانى كه دندان و پيشانى او را شكسته بودند، دعا مى كند و مى فرمايند: «اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون »، قوم مرا هدايت فرما، زيرا آنان جاهل و نادانند.

# توبه و جوانان

 انسان بايد هر چه زودتر دامن همت «توبه » به كمر بزند و تصميم را محكم و اراده را تقويت كند و تا در سن جوانى هست يا فرصت دارد وزنده است از گناهان توبه كند و نگذارد فرصتهاى طلايى خدادادى از دست وى برود و توبه رابه تأخير اندازد. بهار توبه ايام جوانى است كه بار گناهان كمتر و كدورت قلبى و ظلمت باطنى ناقص تر و شرايط توبه آسان تراست. مرحوم استاد شهيد مطهرى مى گويد: تا كى بگوييم آقا دير نمى شود، حالا وقت باقى است، تا هنوز جوان هستيم، مى گوييم اى آقا، جوان بيست ساله كه ديگر وقت توبه كردنش نيست. عجيب اين است كه بعضى افراد پير و كهن سال وقتى يك جوان رامى بينند كه متوجه عبادت است و به گناه خودش توجه دارد و در حال توبه وند امت است، مى گويند، اى آقا تو جوانى، هنوز وقت اين حرفها براى تو نرسيده، اتفاقا جوانى بهترين وقتش است. يك شاخه در اوايلى كه هنوز تازه است. آمادگى بيشترى براى مستقيم شدن وراست شدن دارد و هر چه كه بزرگتر بشود، هر چه خشك تر بشود، آمادگى اش كمتر مى شود. تازه، كى به اين جوان قول داده كه او پا به سن بگذارد؟ ميان مرد بشود، از ميان مردى بگذرد و پير بشود؟ تا جوانيم، در ميان مردى هم كه مى گوييم، حالا خيلى وقت داريم، توبه وقتش پيرى است، وقتى كه پير شديم، از همه كارها افتاديم، همه قدرتها از ما گرفته شد، آن وقت توبه مى كنيم. نمى دانيم كه اشتباه كرده ايم، آن وقت اتفاقا هيچ توبه نمى كنيم، آن وقت ديگر حال توبه برايمان نمى ماند، آن قدر در زير بار معاصى كمر ما خم شده است كه اين دل ما ديگر حاضر براى توبه كردن نيست. دل يك جوان آماده تر است براى توبه كردن تا دل يك پير، چه خوب مى گويد مولوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاربن در قوت و برخاستن  |  | خاركن در سستى ودر كاستن  |

مثلى مى آورد؛ مى گويد:

يك نفر خارى را در سر راه مردم كاشته بود، اين خار بزرگ شد. گفتند آقا بيا اين خار را بكن. مى گفت: دير نمى شود، درخت خارى است، كنده مى شود. دوباره گفتند: اين خار را بكن. گفت: دير نمى شود، حالا مى كنيم، يك سال ديگر مى كنيم، سال بعد درخت خار بزرگتر شد ولى خاركن چطور؟ پيرتر شده، گفتند بيا بكن، گفت: دير نمى شود، بعد مى كنيم. سال به سال درخت خار بيشتر رشد مى كرد، بيشتر ريشه مى دوانيد. تنه اش كلفت تر مى شد. خارها بيش تر تيز مى شد، خطرش بيشتر مى شد. اما خاركن سال به سال پيرتر مى شد، از نيرويش كاسته مى شد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاربن در قوت و برخاستن  |  | خاركن در سستى ودر كاستن  |

مى خواهد بگويد آقا جان، اين ملكات رذيله، اخلاق فاسد، روز به روز در وجود تو مثل آن درخت خار بيشتر رشد مى كند، بيشتر ريشه مى دواند. تنه اش كلفت تر مى شود. خارهايش تيزتر مى شود. خطرش بزرگتر مى شود، ولى تو، خودت روز به روز پير مى شوى واز نيرويت، از آن نيروهاى مقدس تو كاسته مى شود، وقتى كه تو جوان هستى، مثل يك آدم قوى و نيرومندى هستى كه يك نهال رامى خواهد بكند، به سرعت مى كنى، ريشه اش راهم مى كنى مى اندازى دور. اما وقتى كه پير شدى، يك آدم سست قوه اى هستى كه مى خواهد يك درخت قوى را با دست خودش بكند هرچه زور مى زند، درخت از ريشه در نمى آيد. » (65)

پيشوايان معصوم در روايات خود سفارش زيادى به توبه در ايام جوانى كرده اند كه در اينجا بعضى از احاديث را مى آوريم.

## جوانى و توبه در روايات

 پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايند:

ما من شى ء احب الله تعالى من شاب تائب (66)

هيچ كس پيش خداوند محبوب تر از جوان توبه كار نيست.

شاب تا ئب اجره كاجر يحيى بن زكريا. (67)

«پاداش جوان توبه كننده چون اجر يحيى بن زكرياى پيامبر است.

و حضرت على عليه‌السلام نيز مى فرمايند:

ستة اشيأ حسن و لكنها من احسن... و التوبه حسن و هى من الشباب احسن (68)

شش چيز نيكو است وليكن از شش كس نيكوتر است، از جمله: توبه نيكوست و لكن توبه از جوانان، نيكوتر ژ است.

## توبه جوان گناهكار؛

 نجيب الدين نقل فرموده است: يك شب در قبرستان بودم، ديدم چهار نفر مى آيند و يك جنازه روى دوش دارند. من جلو رفتم و به آوردن جنازه در آن وقت شب اعتراض كردم و گفتم به نظر مى رسد كه شما انسانى را كشته ايد و نيمه شب قصد دفن آن جنازه را داريد تا كسى از اسرارتان سر در نياورد. گفتند: آى، گمان بد نكن زيرا مادرش با ماست. ديدم پيرزنى جلو آمد، گفتم اى مادر، چرا نيمه شب جوانت را به قبرستان آورده اى؟ گفت: چون جوان من معصيت كار بود و خودش چند وصيت كرده است.

اول: چون من از دنيا رفتم طنابى به گردنم بى انداز و مرا در خانه بكش و بگو: خدايا اين همان بنده گريز پا و گناهكارى است كه به دست سلطان اجل گرفتار شده او را بسته نزد تو آورده ام به او رحم كن.

دوم: جنازه ام را شبانه دفن كن تا كسى بدن مرا نبيند واز جنايات من ياد نكند تا عذاب شوم.

سوم: اين كه بدنم را خودت دفن كن و در لحد بگذار كه خداوند موهاى سفيد تو را ببيند و به من عنايتى فرمايد و مرا بيامرزد، درست است كه من توبه كرده ام واز كرده هايم پشيمانم ولى تو اين وصيتهاى مرا انجام بده. وقتى كه جوانم از دنيا رفت، ريسمانى به گردنش بستم و او را كشيدم. ناگهان صدايى بلند شد و گفت: الا ان اوليأ الله هم الفائزون، با بنده گنه كار ما اين طور رفتار نكن ما خود مى دانيم با او چه كنيم.

خوشحال شدم كه توبه اش پذيرفته شده و او را به طرف قبرستان آوردم. من از پيرزن خواهش كردم كه دفن پسرش را به من واگذار كند. او هم اجازه داد بدن را در قبر گذاشتيم همين كه خواستم لحد را بچينم، آيه اى را شنيدم كه: (الا ان اوليأ الله هم الفائزون)

از اين جريان نتيجه گرفتم كه توبه جوان گناهكار مورد قبول واقع شده است و خداوند دوست ندارد بنده گناهكارش كه توبه كرده، مورد اهانت قرار گيرد. (69)

## جوان توبه كار؛

 سيد نعمت الله جزايرى در « انوار نعمانيه » مى نويسد:

جوانى به تمام گناهان و معاصى آلوده بود، به طورى كه عمل ناشايستى نبود كه او انجام نداده باشد. اتفاقا مريض شد، هيچ يك از همسايگان به عيادت او نرفتند. روزى يكى از همسايگان را خواست و به او گفت: همسايه در زندگى از من ناراحت بودند واز مجازات من رنج مى بردند به طور حتم بعد از مرگ من هم كسانى كه اطراف من باشند، رنج خواهند برد، مرا در گوشه خانه ام دفن كنيد.

وقتى از دنيا رفت، به خواب ديدند كه داراى وضع بسيار شايسته اى است. پرسيدند: با تو چه معامله اى شد؟ گفت: ندايى به من رسيد كه اى بنده، تو را تنها گذاشتند و اعتنايى به تو نكردند ولى من از تو اعراض نمى كنم و تنهايت نمى گذارم.

## جوان توبه كار عاقبت به خير شد؛

 جوانى در بنى اسرائيل غرق در معصيت بود، به طور اتفاقى در يكى از مسافرتهايش به كنار چاهى رسيد، سگى راديد كه از تشنگى نزديك به هلاكت است، جوان گناهكار بر آن حيوان رقت آورد و عمامه اى كه بر سرش بود برداشت و به كفش خود بست و مقدارى آب از چاه كشيد و سگ را از تشنگى نجات داد، در چنين حالى خدا به پيامبر آن زمان وحى فرمود كه: من آن مرد گنهكار را فقط به خاطر دلسوزى او بر آفريده اى از آفريده هايم بخشيدم ، آن جوان وقتى كه اين لطف را درباره خودش شنيد، توبه كرد واز خوبان شد. (70)

# آيا توبه واجب است؟

 به اجماع تمام علماى دين توبه از گناهان، واجب است و آيات قرآن بر اين موضوع تصريح دارند:

توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون (71)

اى مؤمنان، توبه كنيد و به سوى خداوند باز گرديد.

يا ايها الذين امنوا توبوا الى الله توبة نصوحا (72)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد، توبه كنيد به جانب خداوند توبه نصوح و خالص.

توبه از نظر عقل نيز واجب است. زيرا توبه باعث دفع ضرر مى شود و دفع ضرر هم به حكم عقل سليم واجب است.

## توبه، واجب فورى است؛

 همانطور كه گفته شد، توبه به حكم كتاب و سنت و اجماع و عقل واجب است، حال اين سؤ ال مطرح مى شود كه توبه از كدام اقسام واجب است؟ مرحوم شيخ بهايى در شرح حديث 38 كتاب شريف «اربعين »آورده است:

لا ريب فيه وجوب التوبة على الفور. فان الذنوب بمنزلة السموم المضرة بالبدن. و كما يجب على شارب السم المبادرة الى الا ستفراغ تلا فيا لبدنه المشرف على الهلاك. كذلك يجب على صاحب الذنوب المبادرة الى تركها والتوبة منها تلافيا لذنبه المشرف على التهافت والا ضمحلال

در وجوب فورى بودن توبه شكى نيست، زيرا گناهان مانند سم هاى مضر به بدن هستند و همانطور كه بر خورنده سم واجب است مبادرت و عجله به معالجه و برگرداندن سم (قى كردن) تا بدنش از بين نرود و هلاك نشود، همچنين بر گنهكار واجب است ترك گناه و شتاب در توبه از آن تا دينش ضايع نگردد.

آرى، توبه واجب فورى است. مانند محل و مكانى كه دچار آتش سوزى شده و يا بسان كسى كه در آب افتاده است. اطفاى حريق و نجات غريق واجب فورى است و نمى توان آن را به وقت ديگرى موكول نمود، زيرا اگر آتش مهار نشود به جاهاى ديگر خسارت وارد مى كند و غريق هم اگر نجات داده نشود، هلاك مى شود. اينك اين سؤ ال پيش مى آيد دليل فورى بودن توبه چيست؟

## دو خطر تهديد مى كند؛

 مرحوم شيخ بهايى (ره) در كتاب اربعين آورده است:

من اهل المبادرة الى التوبة و سو فها من وقت الى وقت فهو بين خطر ين عظيمين، ان سلم من واحد فلعله لا يسلم من الاخر

كسى كه سهل انگارى و اهمال كند در شتاب كردن به توبه و آن را به تأخير اندازد و امروز و فردا كند، در معرض دو خطر بزرگ واقع شده است، كه اگر از يكى نجات پيدا كند، شايد از خطر ديگر نجات نيابد.

خطر اول: رسيدن مرگ ناگهانى

در واقع اولين خطرى كه آدمى را تهديد مى كند و چه بسا نمى گذارد انسان به توفيق توبه دست يابد، رسيدن اجل و مرگ ناگهانى است، گناه مى كند و امروز و فردا مى كند و بر اين باور است كه در آينده توبه خواهد كرد اما اجل از راه مى رسد و بين او و توبه فاصله مى اندازد و نمى گذارد توبه كند و خطاب به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ولوترى اذ فزعو افلا فوت و اخذوا من مكان قريب و قالوا امنا به... و حيل بينهم و بين ما يشتهون (73)

اگر ببينى هنگامى كه فريادشان بلند مى شود، اما نمى توانند بگريزند (از چنگال عذاب الهى) و آنها را از مكان نزديكى مى گيرند (وقتى گرفتار مى شوند و در چنگ مرگ مى افتند) گويند: به او ايمان آورديم... و سرانجام ميان آنها وآنچه مورد علاقه شان بود، جدايى افكنده شد.

در اين هنگام شروع به در خواست مهلت و تأخير مرگ مى كنند. هر چند، يك روز يا يك ساعت باشد. ولى در جواب او گفته مى شود: «لا مهملة »، تو را مهلتى نيست.

و انفقوا مما رزقناكم من قبل ان يأتى احدكم الموت فيقول رب لو لا اخرتنى الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين و لن يؤ خر الله نفسا اذا جأ اجلها (74)

از آنچه به شما روزى داده ايم، انفاق كنيد، پيش از آن كه مرگ يكى از شما فرا رسد و بگويد پروردگارا! چرا اجل مرا مدت كمى به تأخير نيانداختى (كمى مهلتم بده) تا صدقه دهم واز صالحان باشم. خداوند هرگز، مرگ كسى را هنگامى كه اجلش مى رسد، به تأخير نمى اندازد.

گروهى از مفسرين در تفسير آيه فوق فرموده اند: محتضر به هنگام برطرف شدن پرده مى گويد: اى ملك الموت، يك روز مرگ مرا به تأخير بينداز تا از خداوند عذرخواهى كنم و توبه نمايم و توشه شايسته برگيرم. ملك الموت در پاسخ مى گويد: روزها و روزگارها را فانى ساختى. او مى گويد: پس يك ساعت مهلت بده. پس در توبه به روى او بسته مى شود و به رو او را به دوزخ مى اندازند و خونابه يأس و حسرت و ندامت را به خاطر ضايع كردن عمر مى چشد. (75)

## روايات

 پيامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايند: (لا تؤ خر التوبة فان الموت يأتى بغتة) (76)

توبه را به تأخير نيندازيد، زيرا مرگ ناگهانى فرامى رسد.

و نيز آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايند: (شر المعذرة حين يحضر (الموت) (77)

بدترين توبه ها هنگامى است كه مرگ درآيد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در يك روز جمعه اى، خطبه اى ايراد نموده و فرمودند:

ايها الناس توبوا قبل ان تموتوا، و بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا (78)

اى مردم، قبل از مرگتان توبه كنيد، و مبادرت ورزيد به اعمال صالح پيش از آن كه سرگرم امور زندگى شويد.

شحصى از اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه‌السلام تقاضاى موعظه كرد، حضرت فرمودند:

لا تكن ممن يرجوا الاخرة بغير العمل، و يرجى التوبة بطول الامل (79)

از كسانى مباش كه بدون عمل اميد سعادت آخرت را دارند، و توبه را با آرزوهاى دراز تأخير مى اندازند.

و نيز حضرت على عليه‌السلام مى فرمايند:

لا تكن ممن... ان عرضت له شهوة اسلف المعصية، و سوف التوبة (80)

مباش از كسانى كه هرگاه شهوت بر او عارض شود، گناه را جلو مى اندازند و توبه را به تأخير مى افكند.

و در خطبه 183نهج البلاغه آمده:

فبادرو و المعاد، و سابقوا الاجال، فان الناس يوشك ان ينقطع بهم الامل، و يرهقهم الاجل، و يسد عنهم باب التوبة

پس به سوى قيامت مبادرت و عجله ورزيد پيش از آن كه مرگتان فرا رسد، كار كنيد كه آرزوى مردم قطع گردد، مرگ آنها را در آغوش كشد و دروازه هاى توبه به رويشان بسته شود.

و همچنين امام على عليه‌السلام در خطبه 64نهج البلاغه مى فرمايد:

فاتقى عبد ربه نصح نفسه و قدم توبته و غلب شهوته فان اجله مستور عنه وامله خادع له و الشيطان موكل به، يزين له المعصية لير كبها و يمنيه التوبة ليسوفها اذا هجمت منيته عليه اغفل ما يكون عنها

بنده بايد از پروردگارش بترسد، خويشتن را اندرز دهد، توبه را مقدم دارد و بر شهوات خود پيروز گردد زيرا مرگش از نظرش پنهان است و آرزويش او را فريب مى دهد، شيطان هميشه همراه اوست، گناه را پيش چشمش زينت مى دهد و او را در آرزوى توبه نگه مى دارد كه آن را به تأخير اندازد، تا زمانى كه مرگ در حال غفلت (به طور ناگهانى) در برابرش آشكار گردد.

امام على عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام مى فرمايد:

و انك طريد الموت الذى لا ينجومنه ها ربه ولا يفوته طالبه ولابد انه مدركه فكن منه على حذر ان يدركك وانت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك و بين ذلك، فاذا انت قد اهلكت نفسك (81)

پسرم تو طريد و رانده شده مرگى، همان مرگى كه هرگز فرار كننده از آن نجات نمى يابد، واز دست جوينده اش بيرون نمى رود و سرانجام او را مى گيرد بنابراين از مرگ برحذر باش، نكند زمانى تو را به چنگ آورد كه در حال گناه باشى در حالى كه تو بيشتر با خود مى گفتى كه از اين حال توبه خواهى كرد. اما او ميان تو و توبه ات حائل مى گردد و اينجاست كه تو خود را به هلاكت انداخته اى.

خطر دوم: تباه شدن روح ايمان

خطر دوم آن است كه دراثر تأخير توبه، تاريكى هاى گناه بر قلب او احاطه مى يابد، تا به صورت زنگارى در آيد وعقده چركينى مى شود كه هرگز نابود نمى گردد. هر گناهى كه شخص انجام مى دهد، ظلمتى در دلش پيدا مى شود هرگاه سياهى گناهان برقلب زياد شد، به صورت زنگ در مى آيد. همان طورى كه بخار زياد روى آينه رامى پوشاند ودر اثر تراكم بخار، جرم آيينه را فاسد وتباه مى كند به حدى كه صيقل وجلا نمى پذيرد. از دل چركين وقلب تاريك نور ايمان مى رود، آنگاه نصيحت اثر نمى كند، پند و اندرز سودى نمى بخشد، هر چه از مواعظ بگويى دروغ مى پندارد. مصداق اين آيه مى شود: ختم الله على قلو بهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم (82)

خداوند بر دلهاى آنها مهر نهاده و همچنين بر گوشهاى آنها وبر چشمهايشان پرده اى فروافتاده وبراى آنها عذاب بزرگى است.

بنابراين قبل از آن كه زهر گناه، روح ايمان راتباه سازد وزنگار معصيت قلب و دل را سياه كند، آدمى بايد اقدام به توبه و انابه نمايد.

آرى بدترين اثر گناه و ادامه آن، تاريك ساختن قلب واز ميان بردن نور علم و معرفت است، گناهان از اعضا و جوارح به طرف قلب سرازير مى شود و قلب رابه يك باتلاق بدبو و گنديده مبدل مى سازد. اينجاست كه انسان راه و چاره راتشخيص نمى دهد. با دست خود تيشه به ريشه سعادت خويش مى زند و سرمايه خوشبختى خود را به باد فنا مى دهد. واثرات ديگر گناه آن است كه انسان را به سوى كفر مى كشاند و باعث مى شود لذت مناجات را از او بگيرد و قبح و تلخى معصيت را از بين ببرد. پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: (كثرة الذنوب مفسدة للقلب) (83)

گناهان زياد، قلب انسان را فاسد مى كند.

و نيز آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله مى گويد:

من علامات الشفأ جمود العين وشدة الحرص فى طلب الرزق وقسوة القلب و الاصرار على الذنب (84)

خشكى چشم و حرص زياد در طلب روزى و سنگدلى و اصرار بر گناه از نشانه هاى شقاوت است.

و همچنين پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است:

(اربع يمتن القلب: الذنب على الذنب...) (85)

چهار چيز قلب رامى ميراند؛ گناه پرروى گناه مرتكب شدن...

و حضرت على عليه‌السلام مى فرمايند:

ما جفت الدموع الا لقسوة القلوب و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب (86)

اشك چشم خشك نمى شود مگر به علت سنگدلى، و سنگدلى پديد نمى آيد مگر به خاطر گناه زياد.

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرموده است:

مامن شى ء افسد للقلب من خطيئه ان القلب ليواقع الخطيئه فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله (87)

هيچ چيزى بيشتر از گناه قلب و دل انسان را تباه و فاسد نمى كند، زيرا دل انسان مرتكب گناهى مى شود وبرآن اصرار مى ورزد تا اين كه سرنگون و وارونه مى شود. «سخن حق و موعظه در او اثر نمى كند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمايند:

بر هر بنده اى چهل پرده كشيده است تا وقتى چهل گناه كبيره مرتكب شد، چون مرتكب چهل گناه كبيره شد، پرده ها از او برداشته مى شوند، آنگاه خدا به آن فرشته ها وحى فرمايد كه: بنده ام را به بالهاى خود بپوشانيد، فرشتگان او را با بالهاى خود مى پوشانند، سپس آن بنده كار زشتى را نگذارد جز آن كه مرتكب شود، تا آنجا كه مرتكب شود، تا آنجا كه به ارتكاب زشتكارى ميان مردم ببالد. آنگاه فرشتگان گويند: پروردگارا! اين بنده تو هر عملى را مرتكب مى شود و ما از اعمال او خجالت مى كشيم. خداى عزوجل به آنها وحى فرمايد: بالهاى خود را از او برداريد و چون كارش بدينجا كشيد، بنيان دشمنى با ما گذارد و آنگاه است كه پرده او در آسمان و زمين دريده مى شود. سپس فرشتگان گويند: پروردگارا، اين بنده تو پرده دريده مانده است. خداى عزوجل به آنها وحى فرمايد: اگر خدا در او نياز و توجهى مى ديد، به شما دستور نمى داد بالهاى خود را از او برداريد. (88)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف حق با تو مداراها كند  |  | چونكه از حد بگذرد، رسوا كند  |

امام محمد باقر عليه‌السلام مى فرمايند:

مامن عبد الا وفى قلبه نكتة بيضأ، فاذا اذنب ذنبا خرج فى النكتة نكتة سودأ فان تاب ذهب ذلك السواد وان تمادى فى الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطى البياض. فاذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا وهو قول الله عزوجل: كلا بل ران على قلوبهم ماكانوا يكسبون (89)

هر بنده اى در دلش نقطه سفيدى است كه چون گناهى كند، خال سياهى در آن پيداشود سپس اگر توبه كند آن سياهى برود و اگر گناه را پيگيرى كند، آن سياهى بيفزايد تا روى سفيدى را بپوشاند و چون سفيدى پوشيده شد، ديگر صاحب آن دل هرگز، به خير نگرايد.

و همين است كه خداى عزوجل در قرآن مى فرمايد: نه چنين است بلكه آن چه مرتكب شدند، بر دلشان زنگارى بست. (90)

از روايات ياد شده اين طور برداشت مى شود كه اصرار بر گناه باعث تباهى روح ايمان آدمى مى گردد، مانند برصيصاى عابدو امثال او كه در پايان همين بخش داستانش ذكر خواهد شد. پس تنها راه پيشگيرى از نابودى ايمان توبه است و توبه از گناه به حكم عقل و شرع واجب فورى است و به تأخير انداختن توبه از سوى پيشوايان دين مورد توبيخ و سرزنش واقع شده است.

امام على عليه‌السلام مى فرمايند: (91)

لادين لمسوف بتوبته آن كس كه توبه كردن را به آينده موكول كند، دين ندارد. تأخير التوبة اغترار و طول التسويف حيرة (92)

تأخير انداختن توبه يك نوع غرور است و طولانى شدن تأخير توبه يك نوع سرگردانى است.

## به خاطر يك گناه ريشه سعادت خود را سوزاند؛

 موذنى پس از اين كه چهل سال براى مسلمانان اذان گفت، روزى براى گفتن اذان بالاى مناره رفت و پس از اتمام اذان نگاهى به خانه هاى اطراف مسجد انداخت. چشمش به دخترى كه دريكى از خانه هاى اطراف مشغول شستن سر و صورت خود بود افتاد. با ادامه نگاههاى شهوت زاى خود به تدريج به دختر دل بست و همچنان تا وقتى دختر در حيات خانه بود با نگاه او را تعقيب كرد وچون دختر به اطاق رفت او نيز از مأذنه پايين آمد و به جاى اين كه مانند هميشه براى نماز به مسجد برود، چنان اسير شهوت خود شده بود، كه به در خانه آن دختر آمد و در زد. پدر دختر به در خانه آمد. و چشمش به مؤ ذن مسجد افتاد، با كمال تعجب پرسيد: چه كار داريد؟

مؤ ذن: به خواستگارى دختر شما آمده ام. صاحب خانه كه از اين پيشنهاد غرق در حيرت گشته بود، فكرى كرد و گفت: ما مسلمان نيستيم و مذهب ما زردشتى است و بنابر آيين خود نمى توانيم به مسلمان دختر بدهيم و هر كه بخواهد با ما وصلت كند بايد به دين ما در آيد.

مؤ ذن گفت: حاضرم به دين شما در آيم. پدر دختر نيز كه به دنبال همين فرصت مى گشت، تا بدين وسيله يك نفر را از دين اسلام خارج كرده و به دين خود درآورد؛ گفت: ما حاضريم در اين صورت دختر به شما بدهيم. پس از مذاكره و قرارداد، وقتى براى انجام اين كار تعيين كردند و مؤ ذن به خانه برگشت و در وقت موعود به منزل آنها رفت و مراسم ورود اين آقاى مؤ ذن مسلمان، به دين جديد انجام شد و سپس مراسم مقدماتى ازدواج نيز صورت گرفت. حجله عروسى را در طبقه فوقانى ترتيب دادند و آقاى داماد سر از پا نشناخته به طرف پله ها راه افتاد وبا عجله، بالا مى رفت همين كه به پله آ خر رسيد، پايش لغزيد واز همانجا به درون حيات پرت شد و در دم جان سپرد و به كام دل نرسيده، به حال كفر از اين جهان چشم بربست. (93)

## گناهى باعث تباه شدن ايمانش شد؛

 گروهى از مفسران از جمله مرحوم طبرسى در تفسير آيه 16سوره حشر:

كمثل الشيطان اذقال للانسان اكفر فلما كفر قال انى برى ء منك

داستانى زيبا و شنيدنى نقل كرده اند و آن همان داستان بر صيصاى عابداست. شيطان از كثرت عبادت وى، ناراحت شده بود و هر چه خواست او را منحرف سازد، نتوانست. تا سرانجام شيطان اعور را كه موكل بر زنا كاران است، بر وى گماشته شد، اتفاقا دختر پادشاه آن مملكت به بيمارى فلج مبتلا شده بود واز برصيصا خواستند كه به خانه سلطان رفته و براى شفاى آن دختر دعا كند. برصيصا نپذيرفت واز اين رو برادران آن دختر وى را روى تختى گذاشته به صومعه برصيصا آوردند.

برصيصا گفت: او را همين جا نهاده تا وقت سحرگاه من دعا مى كنم و شفا مى يابد. برادران دختر قبول كرده دختر را در آنجا گذارده و رفتند و چون وقت سحر شد برصيصا درباره دختر دعا كرد و دختر شفا يافت.

در اين موقع شيطان اعور فرصت را غنيمت شمرده به نزد عابد آمد و شروع به وسوسه كرد و آن دختر را در نظر وى چنان جلوه داد كه فريفته اش گرديد و بالاخره با او زنا كرد. پس از فراغت از آن عمل پشيمان شد، به فكر افتاد كه ممكن است اين دختر جريان را به برادرانش گزارش دهد و من را رسوا سازد. شيطان به دلش انداخت كه او را خفه كند و همانجا دفن كند و بدين وسيله جنايت خود را مخفى سازد. برصيصا همين كار را كرد و پس از ساعتى جسد دختر را در كنار صومعه اش دفن كرد. چون صبح برادران آمدند و سراغ خواهر را گرفتند، به آنها گفت: من دعا كردم او خوب شد واز صومعه بيرون رفت. شاهزادگان به دنبال خواهر شروع به جستجو كردند و بالأخره به فكرشان افتاد و يا شيطان به آنها گفت كه؛ برصيصا دختر را كشته است، پس از تحقيق جاى دفن او را پيدا كرده، جسد دختر را بيرون آوردند.

پادشاه دستور داد ريسمانى به گردن برصيصا انداخته او را به شهر آوردند ت مردم شهر را نيز خبر كردند، اجتماع عظيمى شد ديگر طبيعى است كه در چنين وضعى چه رسوايى براى عابد به بار آمد، بالأخره او را به پاى دار آوردند، چون طناب دار را به گردنش انداختند، شيطان مزبور در مقابلش مجسم شد و به او گفت: تمام اين گرفتاريها را من براى تو پيش آوردم اكنون اگر مرا سجده كنى وبا اشاره سر، مرا معبود خود گردانى تو را از اين وضع نجات خواهم داد و چون عابد با سر به او اشاره كرد، شيطان خنده اى كرد واز نزد او دور شد.

# شرايط پذيرش توبه

 انسان سالهاى زيادى از عمر خويش را در دنيا صرف انجام گناه و معصيت كرده و مشغول شهوترانى مى گردد، حقوق خداوند و ديگران را تضييع مى كند و بر اين باور است كه در آينده استغفار خواهد كرد. آيا در واقع توبه لفظ است؟ به طور قطع توبه كردن با زحماتى همراه است، بزرگان براى توبه شرايطى ذكر نموده اند كه تا آنها محقق نشود، توبه صحيح حاصل نمى شود. توبه اى به درگاه پروردگار پذيرفته مى شود كه داراى جميع شرايط باشد.

## به يك يا على چهل سال يا حسين از بين نمى رود؛

 گفته اند: شبى دزدى به منزل روضه خوانى آمد و تمام اثاثيه او را جمع كرد و به طناب بست. هرچند تلاش كرد كه آن را بلند كند و ببرد توانش نرسيد. دست آخر دزد گفت: يا على ، روضه خوان جرأت كرد و گفت: اى دزد، من چهل سال است كه يا حسين گفته ام تا اين اثاثيه را جمع آورى نموده ام، تو مى خواهى به يك يا على آن را ببرى؟ البته، على راضى به اين عمل نخواهد بود، آيا كسى كه سالهاى متمادى گناه مى كرده، اكنون با گفتن ذكر استغفر الله آمرزيده مى شود، گناهانى چون خوردن شراب و غارت نمودن اموال ديگران، ظلم و ستم، بى عدالتى و تبعيض با گفتن يك لفظ، بخشيده نمى شود. قبول توبه شرايطى دارد كه بدون آنها توبه مؤ ثر واقع نمى شود و كسى كه مى خواهد به سرحد كمال برسد و زنگارهاى گناه از آيينه دل او زدوده شود، بايد نخست ترك گناه كند واز گناهان گذشته نادم و پشيمان باشد و نيز عزم جدى بر عدم اعاده گناه كند و به دنبال آن تلافى مافات نمايد؛ يعنى در آينده جبران گذشته را بنمايد. در كلامى از امير المؤمنين على عليه‌السلام وارد شده كه:

التوبة على اربعة دعائم: ندم بالقلب و استغفار باللسان، و عمل بالجوارح و عزم على ان لايعود (94)

توبه بر چهار پايه استوار است؛ پشيمانى قلبى و استغفار زبانى و پرداختن به اعمال شايسته و تصميم جدى بر عدم روى آوردن به گناهى كه مورد توبه قرار گرفته است.

## راههاى پذيرش توبه از ديدگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام

 جهت آشنايى با شرايط قبولى توبه و استغفار در اينجا به كلام امام على عليه‌السلام در نهج البلاغه، قصار 417اشاره مى شود كه از اين قرار است:

امام به كسى كه در حضورش از روى غفلت و بى خبرى گفت: استغفر الله فرمودند:

ثكلتك امك، اتدرى ما الا ستغفار؟

الاستغفار درجة العليين، و هو اسم واقع على ستة معان:

اولها: الندم على مامضى،

والثانى: العزم على ترك العود اليه ابدا

والثالث: ان تودى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس عليك تبعة

و الرابع: ان تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتودى حقها،

والخامس: ان تعمد الى اللحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالاحزان، حتى تلصق الجلد بالعظم، وينشابينهما لحم جديد،

والسادس: ان تذيق الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية، فعند ذلك تقول استغفرالله

مادرت به عزايت بنشيند، آيا مى دانى استغفار يعنى چه؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است و آن يك كلمه است اما شش معنى و مرحله دارد:

1-پشيمانى از گذشته

2-تصميم بر ترك هميشگى گناه در آينده

3-اين كه حقوقى را كه از مردم ضايع كرده اى به آنها بازگردانى به طورى كه به هنگام ملاقات پروردگار حقى بر تو نباشد.

4-اين كه هر واجبى كه از تو فوت شده، حق آن را به جا آورى، (قضا كنى).

5-اين كه گوشتهايى كه در اثر حرام بر اندامت روييده، با اندوه بر گناه آب كنى تا چيزى از آن باقى نماند و گوشت تازه به جاى آن برويد.

6-آن كه به همان اندازه كه شيرينى معصيت و گناه را چشيدى، زحمت طاعت را نيز بچشى، پس از انجام اين مراحل مى گويى: از خدا آمرزش مى خواهم.

## اركان توبه

 در كلام مولى اميرالمؤمنين، على عليه‌السلام شش ركن براى توبه آمده است و دانشمندان و بزرگان دين فرموده اند، اين شش ركن به سه قسمت تقسيم مى شود:

1-دو تاى آن اساس توبه

2-دو تاى ديگر شرط قبولى توبه

3-دو تاى آخر شرط كامل شدن توبه است

### مرحله اول: ندامت و پشيمانى

 نخستين مرحله براى پذيرفته شدن توبه كه اساس و ركن توبه است؛ ندامت و پشيمانى از اعمال گذشته مى باشد.

الندم على مامضى

و در احاديث فراوانى از كلام معصومين عليه‌السلام به اين مرحله اشاره شده كه تعدادى از آنها را ملاحظه فرماييد:

پيامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

التائب اذا لم يستبن اثر التوبة فليس بتائب (95)

توبه كننده اى كه آثار پشيمانى وتوبه را آشكار نكند، توبه نكرده است.

و نيز پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است:

(الندم توبة) (96)

پشيمانى خود توبه است.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در وصف توبه كنندگان فرموده:

غرسوا اشجار ذنوبهم نصب عيونهم وقلوبهم وسقوها بمأ الندم (97)

توبه كنندگان درختان گناه را مقابل چشمم و دلهاى خويش كاشته اند وبا آب ندامت و پشيمانى آبيارى شان كرده اند.

و امام محمد باقر عليه‌السلام فرموده:

(كفى بالندم توبة) (98)

ندامت و پشيمانى براى توبه كافى است.

از گذشته خود پوزش خواست؛

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روزى در بغداد از كنار منزل «بشر حافى »مى گذشت، صداى سازو نواز از داخل منزل به گوش مى رسيد. در اين موقع كنيز بشر براى ريختن خاكروبه از خانه خارج شد. امام عليه‌السلام فرمود: اى كنيز، صاحب اين خانه بنده است يا آزاد؟

كنيز گفت: آزاد است.

امام عليه‌السلام فرمود: راست مى گويى، اگر بنده بود از مولاى خود ترس داشت. كنيز وارد خانه شد، بشر بر سر سفره شراب نشسته بود، علت تأخير كردن او را پرسيد.

كنيز گفت: شخصى رد مى شد از من سؤ ال كرد صاحب اين خانه عبد است يا آزاد، جواب دادم آزاد است، گفت: آرى، اگر بنده بود از آقاى خود مى ترسيد. اين سخن چنان در قلب بشر اثر كرد كه سر از پا نشناخت، با پاى برهنه از منزل خارج شده خود را به موسى بن جعفر عليه‌السلام رسانيد و اظهار ندامت و پشيمانى كرد و به دست آن حضرت توبه نمود واز گذشته خود پوزش خواسته با چشم گريان بازگشت. (99)

حضرت امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

سبعة اشيأ بغير سبعة اشيأ من الاستهزأ... من استغفربلسانه ولم يندم بقلبه فقد استهزأ بنفسه (100)

هفت چيز بدون هفت چيز، يك نوع مسخره كردن خود است، ... كسى كه با زبان استغفار كند ولى در قلبش پشيمان نباشد، خود را مسخره نموده است.

از اعمال خود پشيمانم؛

در دوران حضرت موسى عليه‌السلام در بنى اسرائيل قحطى شديدى پيش آمد، مؤمنين هفتاد مرتبه به طلب باران رفتند، دعايشان مستجاب نشد، يك شب موسى عليه‌السلام به كوه طور رفت و مناجات و گريه زيادى كرد و عرض كرد: پروردگارا! اگر مقام و منزلت من در نزد تو بى ارزش شده، از تو مى خواهم به مقام پيامبرى كه وعده دادى او را در آخر الزمان مبعوث كنى، باران رحمتت را بر ما نازل فرما.

خطاب آمد: اى موسى! مقام و منزلت تو در نزد مابى ارزش نشده، تو در پيش ما آبرومندى، ليكن در ميان شخصى است كه مدت چهل سال است آشكارا معصيت مرامى كند، اگر او را از ميان خود بيرون كنيد، من باران رحمتم را بر شما نازل مى كنم ، موسى عليه‌السلام درميان بنى اسرائيل فرياد برآورد:

اى بنده اى كه چهل سال است، معصيت پروردگار مى كنى، از ميان ما بيرون رو تا خداوند باران رحمتش را بر ما نازل كند كه به خاطر تو ما را از رحمتش محروم كرده است.

آن مرد گنه كار صداى حضرت موسى عليه‌السلام را كه شنيد، فهميد او مانع نزول رحمت الهى است، با خود گفت: چه كنم؟ اگر بمانم خداوند باران رحمت نمى فرستد و اگر از ميان آنها بيرون بروم، مرا خواهند شناخت و آنگاه رسوا و مفتضح خواهم شد. عرض كرد: الهى! مى دانم كه معصيت تو را كردم، از روى جهل و نادانى گناه و عصيان كردم، حال به درگاه تو آمده ام در حالى كه از كرده ها وا عمال خودم نادم و پشيمانم، توبه كردم، قبولم نما و به خاطر من رحمتت را از اين جماعت منع نكن.

هنوز سخنش تمام نشده بود كه ابرى ظاهر شد و باران زيادى باريد، حضرت موسى عليه‌السلام عرض كرد:

خداوندا، تو باران رحمت بر ما نازل كردى با آنكه كسى از ميان ما بيرون نرفت.

خطاب رسيد: اى موسى، همان كسى كه به خاطر او رحمتم را از ميان شما قطع كردم، حال به واسطه او براى شما رحمتم را فرو فرستادم.

موسى عليه‌السلام گفت: خدايا، آن بنده ات را به من نشان بده،

خطاب آمد: اى موسى، به من او را در حالى كه گناه و معصيت مى كرد رسوا نكردم، حال كه توبه كرده افتضاح نمايم؟ اى موسى، من نمام و سخن چين را دشمن مى دارم و مى گويى خود سخن چينى كنم؟ (101)

### مرحله دوم: تصميم بر ترك هميشگى گناه در آينده

 دومين مرحله براى قبولى توبه بعد از پشيمانى، عزم جدى برترك هميشگى گناه در آينده است كه اين، خود اساس توبه به حساب مى آيد. هنگامى كه گناهكار توبه كرد، نبايد ديگر بار، توبه را بشكند و دوباره مرتكب همان گناه شود، بلكه بايد تصميم داشته باشد كه پس از توبه مجددا دنبال خلاف و گناه نرود در غير اين صورت خداوند را به مسخره گرفته است.

روايات

امام محمد باقر عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد:

المقيم على الذنب وهو مستغفر منه كالمستهزء (102)

آن كه در گناه بماند با اين كه آمرزش خواهد، مانند مسخره كننده است.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

المستغفر عن الذنب و هو مصر عليه كالمستهزء بر به (103)

كسى كه از گناهى استغفار كند و در عين حال به گناه اصرار ورزد، گويى نسبت به پروردگارش استهزأ روا مى دارد.

شخصى به مردى برخورد نمود كه مى گفت: استغفر الله و مردم راهم فحش مى داد و فحش و استغفار را تكرار مى كرد، مردى كه فحشهاى او را مى شنيد به او گفت: من هم از اين استغفار تو استغفار مى كنم و برمى گردم، تو اى مرد، خودت را مسخره مى كنى؟ (104)

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

(التوبة من الذنب ان لا تعود) (105)

توبه گناه اين است كه ديگر مرتكب آن نشوى.

حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام فرموده است:

مثل استغفار كردن؛ مثل برگ درخت است كه حركت مى كند و مى ريزد و كسى كه از گناه استغفار مى كند و به آن ادامه مى دهد، مانند كسى است كه پروردگار خود را مسخره كرده است.

از جابر بن ژ انصارى روايت شده:

زنى خدمت حضرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد: يا رسول الله زنى اولادش را به قتل رسانيده است، آيا توبه اش قبول مى شود؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: قسم به آن خدايى كه جان من در دست اوست كه اگر من هفتاد پيامبر را به قتل رسانده باشد و بعد توبه كند و خداوند بداند كه حقيقتا توبه كرده و به معصيت برگشت نمى كند، توبه اش را قبول مى كند و او را عفو مى فرمايد، چه توبه كننده از گناه مثل كسى است كه گناه نكرده باشد. (106)

فضيل بن عياض براى هميشه برگشت؛

فضيل بن عياض در ابتداى زندگى خود يكى از راهزنان معروف و مشهور بود، مدتى از عمر خود را به اين كار گذرانيده بود و در سرقت شهرت يافت. كم كم در قلبش عشق و محبت دخترى پيدا شد، شبى خيال داشت خود را به آن دختر برساند، از ديوارى كه فاصله بين او و معشوقه اش بود، بالا مى رفت در اين هنگام صداى شخصى را شنيد كه اين آيه از قرآن را تلاوت مى كرد:

الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكرالله (107)

آيا آن هنگام نرسيده است كه مؤمنين خشوع پيدا نمايد و در مقابل ذكر خدا قلبهايشان خاضع شود.

فضيل از نيمه راه ديوار فرود آمد، اين آيه چنان در قلب او اثر گذاشت كه زندگيش را دگرگون كرد. با كمال اخلاص وصفاى دل گفت: يارب، پروردگارا، آرى نزديك شده و هنگام خشوع رسيده. فضيل از صميم قلب به سوى خدا بازگشت، آن شب را به خرابه اى پناه برد، در همان خرابه عده اى نشسته با هم صحبت مى كردند. آنها مسافرينى بودند كه در آن خرابه بار انداخته و اكنون در فكر كوچ و حركت بودند، با يكديگر مى گفتند، از شر فضيل چگونه خلاص شويم، قطعا در اين موقع شب، بر سر راه ما كمين كرده تا دستبردى بزند، از شنيدن گفتگوى كاروانيان فضيل بيشتر متأثر شد كه چقدر من بدبختم، پيوسته خاطر آسوده خانواده هايى را به تشويش انداخته، آنها را از طرف خود نگران مى كنم. از جاى حركت كرده خود را به كاروانيان معرفى نمود و گفت: آسوده باشيد ديگر كاروانى از دست من ناراحت نخواهد شد

مواظب آينده ات باش؛

على بن الحسين عليه‌السلام فرمود:

مردى با خانواده اش مسافرت دريا كرد، كشتى اش شكست واز كسانى كه در كشتى بودند، فقط زن آن مرد نجات يافت و به جزيره اى رسيد. در آن جزيره مرد جوان راهزنى بود كه همه پرده هاى حرمت خدا را دريده بود، ناگاه آن زن ديد كه آن مرد راهزن بالاى سرش ايستاده است، سر به سوى او بلند كرد و گفت: تو انسانى يا جن؟

مرد گفت: انسانم، بى آنكه با او سخنى گويد با او چنان نشست كه با همسرش مى نشيند، چون آماده نزديكى با او شد، زن لرزان و پريشان گشت. مرد به او گفت: چرا پريشان گشتى؟

زن گفت: از او مى ترسم، (با دست اشاره به آسمان كرد.)

مرد گفت: مگر چنين كارى كرده اى؟ (زنا داده اى)

زن گفت: نه، به خدا سوگند!

مرد گفت: تو از خدا چنين مى ترسى، در صورتى كه چنين كارى نكرده اى و من تو را مجبور مى كنم، به خدا كه من به پريشانى و ترس از تو سزاوارترم، سپس كارى نكرده، برخاست و به سوى خانواده اش رفت و همواره به فكر توبه و بازگشت بود. آن مرد جوان روزى درميان راه به راهبى برخورد و آفتاب داغ بر سر آنها مى تابيد، راهب به جوان گفت: دعاكن تا خدا ابرى بر سرما آوردكه آفتاب ما را نسوزاند.

جوان گفت: من براى خود نزد خدا كار نيكى نمى بينم تا جرأت كنم،

چيزى از او بخواهم. راهب گفت: پس من دعا مى كنم و تو آمين بگو. جوان گفت: آرى، خوب است، راهب دعا مى كرد و جوان آمين مى گفت، به زودى ابرى بر سر آنها سايه انداخت، هردو پاره اى از روز را زير ابر راه رفتند تا سر دو راهى رسيدند جوان از يك راه و راهب از راه ديگر رفت و ابر همراه جوان شد. راهب گفت: تو بهتر از منى، دعا به خاطر تو مستجاب شد نه به خاطر من، گزارش حال خود را بگو. جوان داستان آن زن رابيان كرد. راهب گفت: چون ترس از خدا تو را گرفت، گناهان گذشته ات آمرزيده شد. اكنون مواظب باش كه در آينده گناهكار نگردى. (108)

اگر واقعا توبه كرده باشى، خدا مى پذيرد

زيدنساج نقل كرده است: همسايه پيرمردى داشتم كه كمتر او را مى ديدم، روز جمعه اى بود، او لخت شده بود تا غسل جمعه راانجام دهد. در پشتش زخمى را ديدم به اندازه يك وجب و جايش چرك كرده بود، نزديكش رفتم و علت زخمش را پرسيدم، ابتدا چيزى نگفت، اما وقتى بيش از حد اصرار كردم، به ناچار داستانش راچنين شروع كرد: در جوانى باچند نفر از دوستانم به فسق وفجور وكارهاى زشت وگناه مشغول بوديم، هر شب در خانه يكى از دوستان جمع مى شديم، تااين كه شبى نوبت من شد. درخانه چيزى موجود نبود، ناگزير شمشيرم را برداشتم واز كوفه بيرون رفتم، شايد كسى از كنارم ردشود ومن به او دستبرد بزنم. مدتى گذشت هوا ابرى وتاريك شد، ناگهان رعد وبرق شروع شد وبرقى جست ومن درروشنايى برق، دوزن رامشاهده كردم، خودم را به سرعت به آنها رسانيدم و فرياد زدم، هر چه داريد فورا بدهيد وگرنه كشته مى شويد. آن دو زن بيچاره، جواهراتى راكه همراه داشتند به من دادند، در اين هنگام برق ديگرى جستن كرد، متوجه شدم كه يكى از آنها جوان و زيبا وديگرى پير است. شيطان مرا فريب داد، خواستم به آن زن جوان دست درازى كنم، پيرزن پيراهنم راگرفت و التماس كنان گفت: دست از اين دختر بردار. او يتيم است و من خاله او هستم، او فردا شب با پسر عمويش ازدواج مى كند، امروز از من خواست كه او را به زيارت قبر حضرت على عليه‌السلام دست از او بردار. من اعتنا نكردم و دختر رابه زمين انداختم، در اين موقع دختر در كمال يأس و دل شكستگى گفت: يا على، به فريادم برس.

ناگهان صدايى از پشت سرم شنيدم، سوارى به من نهيب زد: برخيز

من باكمال غرور گفتم: آيا مى خواهى شفاعت اين زن را بكنى؟ تو خودت نمى توانى از چنگم بگريزى، تا اين جسارت را كردم، نوك شمشير را به پشتم فرو كرد، من افتادم آن دو زن به سوار گفتند: لطف كردى كه ما را از دست اين ظالم نجات دادى، خواهش مى كنيم ما را تا قبر امام على عليه‌السلام همراهى كن.

آن سوار با صداى گرم و مهربان فرمود: زيارت شما قبول است. من خودم على بن ابيطالب هستم، اينجا بود كه من از كار زشت خود پشيمان شدم، فورا خودم را به پاى حضرت انداختم و گفتم: آقا، من توبه كردم، مرا ببخش. حضرت فرمود: اگر واقعا و حقيقتا توبه كرده باشى، خدا مى پذيرد. گفتم: اين زخم، مرا بسيار آزار مى دهد، آن حضرت مشتى خاك برداشت و بر پشت من زد، زخم من بهبود يافت ولى اثر آن براى هميشه بر پشتم باقى ماند. (109)

به آن گناهى كه كردى نبايد برگردى؛

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

روزى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام درميان جماعت اصحاب بودند. مردى آمد و گفت: يا اميرالمؤمنين با پسرى لواط «هم جنس بازى »نموده ام، پاكم كن. حضرت فرمود: برو به خانه ات، شايد حواست نيست. روز ديگر آمد و همان اقرار را كرد و خواهش اجراى حد لواط را تكرار نمود، حضرت براى بار دوم فرمود: به خانه ات برگرد؛ شايد حواست پرت شده (اقرارت از روى كمال عقل و شعور نيست.)

تا آن كه سه مرتبه بازگشته و همان طور اقرار كرد و سپس خواهشش را تكرار كرد، در مرتبه چهارم حضرت فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين واقعه سه حكم فرموده هريك رامى خواهى اختيار كن.

1-اين كه دست وپايت را ببندند واز كوه پرتابت كنند؟

2-يا اين كه با شمشير تو را بكشند؟

3-يا با آتش تو را بسوزانند؟

مرد گفت: يا على كدام يك از اينها دشوارتر است؟

حضرت فرمود: سوزاندن با آتش.

مرد گفت: آن را اختيار كردم.

حضرت فرمود: تهيه كار خودت را بكن.

مرد گفت: چنين خواهم كرد. پس برخاست و دو ركعت نماز خواند، سپس گفت: خدايا، گناهى از من سرزده كه توبه آن دانايى و من از گناه خود ترسيدم و به نزد وصى رسول تو آمدم واز او خواهش كردم مرا از گناه پاك كند. او مرا بين سه نوع عقوبت مختار فرمود.

خداوندا، من آن را كه سخت تر بود، انتخاب كردم از تو مى خواهم كه اين عقوبت را كفاره گناهان من گردانى و مرا در آخرت به آتش خود در جهنم نسوزانى، پس گريان برخاست و در گودالى پر از آتش كه برايش آماده شده بود نشست، آتش از اطرافش شعله مى كشيد. حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر حالش رقت فرمود و گريان شد و اصحاب همه به گريه در آمدند. پس از آن، حضرت فرمود:

برخيز اى مردكه ملائكه آسمان و زمين را به گريه درآوردى به درستى كه خداوند توبه ات را پذيرفت، برخيز و به آن گناهى كه كردى نبايد برگردى. (110)

### مرحله سوم: رد حقوق مخلوق

 سومين مرحله براى پذيرش توبه در كلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه از شرايط قبولى برشمرده اند؛ رد حقوق مردم است.

انسان به مجرد آن كه گفت: توبه كردم از او پذيرفته نمى شود، انسان تائب آن است كه هرچه از مردم به ناحق برده، رد كند، يا صاحبانش را راضى كند.

حق الناس كه شامل مال، جان، آبرو، ياحرم و اهل مسلمان مى شود حرمت خاصى دارد و اگر اين حقوق ضايع شود، با ندامت و پشيمانى و تنها با گفتن ذكر استغفر الله جبران نمى شود و بلكه بايد حقوق از دست رفته مردم جبران شود، همان طور كه در كلام مولا على عليه‌السلام آمده بود:

ان تؤ دى الى المخلوقين حقوقهم تلقى الله املس ليس عليك بتعة

اين كه حقوقى را كه از مردم ضا يع كرده اى به آنها بازگردانى به طورى كه هنگام ملاقات پروردگار حقى بر تو نباشد.

الف: حق مالى

 حق الناس اگر مال باشد، بر تائب واجب است چنانچه قدرت داشته باشد آن مال را به صاحبش رد نمايد و اگر صاحبش معلوم نيست بايد به مصرف فقرا برساند و اگر تنگ دست است و قدرت بر اداى آن ندارد، در صورت دسترسى به صاحبش بايد رضايت او را بطلبد و حلاليت بخواهد، و چنانچه دسترسى به صاحبش ندارد، بايد به درگاه پروردگار تضرع و زارى كند واز براى صاحب حق، طلب آمرزش كند و افعال و اعمال حسنه به جا آورد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

اذا وقعت اللقمه 0 من حرام فى جوف العبد لعنه كل ملك فى السموات و الارض ومادامت اللقمه فى جوفه لا ينظر الله اليه. ومن اكل اللقمه من الحرام فقد بأ بغضب من الله فان تاب تاب الله عليه، وان مات فالنار اولى به

هرگاه لقمه از غذاى حرام در شكم كسى وارد شود، تمام فرشتگان آسمان و زمين او را لعنت مى كنند و تا زمانى كه اين لقمه حرام در شكم شخص حرام خوار باشد، خداوند به سوى او نظر نمى كند و هر كس لقمه اى از حرام بخورد، موجبات خشم الهى را فراهم آورده است و اگر توبه نمايد خداوند توبه او را قبول مى نمايد و اگر بدون توبه از دنيا برود (و رضايت صاحب مال را فراهم ننمايد) به آتش جهنم سزاوارتر است.

امام محمد باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

من اقطع مال مؤمن بغير حقه لم يزل الله (عزوجل) معرضا عنه مساقتا لاعماله التى يعملها من البر والخير لايثبتهافى حسناته حتى يتوب ويردالمال الذى اخذه الى صاحبه (111)

كسى كه مال مؤمنى را به حرام و از راه دزدى بگيرد، خداوند آنچه را كه از اعمال خوب و نيك از او صادر شده، قبول نمى كند و آن را در حسنات وى ثبت نمى كند تا اين كه توبه كند و مالى را كه از صاحبش دزديده به او برگرداند.

چرادعايش مستجاب نمى شود؟

روايت شده: روزى حضرت موسى عليه‌السلام براى حاجتى ازخانه خارج شد. شخصى راديد كه دست خود رابه سوى آسمان بلند نموده به درگاه خداوند تضرع وزارى مى كند، به هنگام بازگشت آن شخص راديد كه هنوز بدان حال زارى مى كند.

حضرت موسى عليه‌السلام روبه آسمان كرده وگفت: خدايا، اين بنده توست كه به سوى تودعا وتضرع مى كند، دعايش رااجابت فرماى، وحى آمد كه: اگر هردو دست راآن قدر بلند كند كه به آسمان رسد وبه اندازه اهل زمين گريه نمايد تا كه نفسش قطع شود به او رحم نكنم ودعايش رابه اجابت نرسانم.

حضرت موسى عليه‌السلام ازخداوند پرسيد: چرادعايش مستجاب نمى شود؟ خداوند فرمود: اى موسى، اين فرددرظلم پافشارى مى كند، درخانه اموال حرام دارد وشكمش ازحرام انباشته گشته است.

چون در منزل آن فرد راجستجو كردند، شانزده درهم مال حرام يافتند. (112)

آيا براى من راه خلاصى هست؟

على بن حمزه گويد: من دوستى داشتم ازاهل كوفه كه از منشيان خليفه بنى اميه بود، به من گفت از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام اجازه بگير تا من به حضور ايشان برسم. من ازامام اجازه خواستم وآن حضرت اجازه فرمودند، (آن دوست جوان) داخل شد وسلام كردونشست. جوان گفت: فدايت شوم من دردربار بنى اميه بودم وازدنياى آنها مال زيادى به دست آوردم. امام عليه‌السلام فرمود: اگر بنى اميه ازبراى خوداعوان وانصارى نمى ديدند، حق ماراغضب نمى كردند. جوان گفت: آيا ازبراى من راه خلاصى هست؟ امام عليه‌السلام فرمود: اگر گويم اطاعت مى كنى؟ جوان گفت: آرى!

امام عليه‌السلام فرمود: جميع آنچه راكه درديوان آنها تحصيل كرده اى از خود خارج كن، پس هر چه صاحبانش رامى شناسى به آنها ردكن وهر چه رانمى شناسى صدقه ده ومن براى توبهشت راضامن مى شوم. آن جوان مدتى سرخودرابه زيرانداخت بعد سربلند كردوگفت: فدايت شوم حاضر هستم. على بن ابى حمزه گويد، آن جوان باما به كوفه آمد، هرچه داشت ازخود ردكرد، حتى لباس تنش راوماازبراى اولباسى خريديم وچند وقت نفقه اش راداديم.

چندماه كه گذشت آن جوان مريض شد وماهمه روزه به عيادتش مى رفتيم يك روز رفتيم ديديم درحال احتضار است، چشمهايش راباز كرد وگفت: يا على بن حمزه وفى لى والله صاحبك؛ به خدا دوستت به وعده خود وفا كردواز دنيارفت.

على بن حمزه گويد: مامشغول تجهيز اوشديم، بعدا من از كوفه بيرون رفتم وبه نزد حضرت صادق عليه‌السلام رفتم چون نظرامام به من افتاد فرمود: ياعلى بن ابى حمزه وفينا والله لصاحبك به وعده بهشتى كه به رفيقت داده بوديم، وفاكرديم.

عرض كردم فدايت شوم به خدا قسم خودش وقت مردن همين مطلب رابه من گفت. (113)

حق الناسى كه به مال تعلق مى گيرد شامل دين، غصب، ربا، رشوه، سرقت، كم فروشى، تصرف وخوردن مال يتيم وغيره مى شود.

آرى، تائب بايد آنچه مربوط به حق مخلوق است به صاحبانش ردنمايد و ياحلاليت طلبد درغير اين صورت توبه او هيچ نتيجه اى، جز خستگى براى او ندارد. براى روشن شدن مطلب درباره هر يك از موارد فوق توضيحات بيشترى ارائه مى گردد:

دين

بدهكار بودن نكوهش نشده، بلكه جايز است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ازدنيا رفت، درحالى كه بدهكار بود، امام على عليه‌السلام شهادت رسيد بدهكار بود، امام حسن عليه‌السلام وامام حسين عليه‌السلام به شهادت رسيدنددرحالى كه بدهكارى داشتند. (114)

چيزى كه حرام است، مسامحه كردن دراداى دين است وبر مديون واجب است بدهكارى رابه صاحبانش پرداخت كند ويا رضايتش راجلب نمايد.

وگرنه كسى كه بدهكارى دارد ودر پرداخت آن مسامحه مى كند، هرچه انابه وتوبه نمايداز او پذيرفته نمى شود.

معاوية بن وهب گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: به مارسيده كه مردى از انصار مرددرحالى كه دو ديناربدهكار بود، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله براو نماز نخواند وبه اصحاب فرمودند، براو نماز نخوانيدتايكى ازبستگانش ضمانت اداى وام اوراكند. امام صادق عليه‌السلام فرمود: اين مطلب حق ودرست است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اين عمل را از آن جهت انجام داد تامسلمين پند گيرند وحقوق يكديگر رااداكنند وقرض راسبك نشمارند. (115)

وحضرت امام خمينى (ره) دراحكام مكان نمازگزار مى گويند:

تصرف درملك ميتى كه به مردم بدهكار است حرام ونماز در آن باطل است و نيز اگر بدهكارى اوكمتر ازمالش باشد وورثه هم تصميم داشته باشند كه بدون مسامحه بدهى اورابدهند، تصرف اشكال ندارد. (116)

عن احد هما (امام باقر، امام صادق) عليه‌السلام قال:

يؤتى يوم القيامة بصاحب الدين يشكو الوحشة فان كان له حسنات اخذ منه لصاحب الدين،

وقال عليه‌السلام: وان لم يكن له حسنات القى عليه من سيئات صاحب الدين (117)

امام باقر يا صادق عليه‌السلام فرمود:

بدهكار را درحالى كه از وحشت شكايت دارد، در روز قيامت مى آورند. اگر اوراحسناتى باشد، از او گرفته، به حساب وامخواه منظور مى شود واگر حسنات نداشته باشد، از گناهان وسيئات طلبكار بر بدهكار افزوده مى گردد.

نخست، بدهكارى؛

ابوثمامه به امام جواد عليه‌السلام عرض كرد: من مى خواهم درمكه ومدينه منوره مجاور گردم درحالى كه بدهكارى هم دارم.

حضرت جواد عليه‌السلام فرمود:

به محل خود برگردوبدهى خودرابپرداز، ومباداازدنياروى وخداى راملاقات كنى درحالى كه بدهكار باشى، زيرامؤمن خيانت نمى كند. (118)

كفاره بدهكارى

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

كل ذنب يكفره القتل فى سبيل الله الاالذين، فانه لاكفاره له الا اداؤ ه او يقضى صاحبه او يعفوالذى له الحق (119)

شهادت درراه خدا كفاره هرگناهى است به جز دين ووام، تنها كفاره بدهى، ادا كردن است ياآنكه صاحبش از حق خود بگذرد وطلب راببخشد.

غصب

از جمله حقوق مالى كه از حق الناس محسوب مى شود، غصب است. غصب آن است كه انسان از روى ظلم برمال ياحق كسى مسلط شود وتاهنگامى كه مال ياحق غصبى رابه صاحبش ردنكندويارضايتش راجلب ننمايد، توبه اش پذيرفته نمى شود.

پيامبر بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه، لم يزل الله عزوجل معرضا عنه ماقتا لاعماله التى يعلمها من البر والخير، لايثبتهافى حسياته حتى يتوب، و يرد المال الذى اخذه صاحبه (120)

هر كه از روى غصب مال مؤمنى را بدون حق تصرف كند، هميشه خداوند از او روى گردان باشد و كارهاى خوب و خير را كه انجام دهد، دشمن دارد و آنها را در زمره حسناتش به شمار نگيرد تا توبه كند و مال را به صاحبش برگرداند.

شيخى از نخع گفت:

به امام باقر عليه‌السلام گفتم: من از زمان حجاج تا امروز والى هستم. فهل لى من توبه؟ آيا توبه من قبول است؟

مى گويد: حضرت ساكت شدند و من سؤ الم را تكرار كردم تا اين كه حضرت فرمودند:

(لا حتى تودى الى كل ذى حق حقه)

نه تا آن كه حق تمام صاحبان حق را بپردازى. (121)

ربا

ربا نيز از حقوق مالى است كه از حق الناس شمرده اند وخوردن ربا حرام است، رباخوار تا وقتى كه آنچه از ربا از اشخاص گرفته به آنان برنگرداند يا رضايتشان راطلب نكند، هر چه انابه واستغفار وتوبه نمايد، قبول واقع نمى شود وشاهد براين مطلب رواياتى است كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل فرموده اند.

روايات

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من اكل الربا ملأ الله عزوجل بطنه من نار جهنم بقدر مااكل، وان اكتسب منه مالا لم يقبل منه شيئا من علمه ولم يزل فى لعنة الله والملائكة ماكان عنده قيراط واحد (122)

كسى كه ربا بخورد، خداوند شكمش را به مقدار آنچه خورده از آتش پرمى كند. پس اگر از ربا مالى رابه دست آورد، عملش رانمى پذيرد وهميشه موردلعن خدا وملائكه است، مادامى كه قيراطى از مال ربايى نزدش باشد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

درشب معراج جماعتى راديدم كه هرگاه يكى از ايشان مى خواست برخيزد، از بزرگى شكمش نمى توانست.

ازجبرئيل پرسيدم: اينها كيستند؟

گفت: خورندگان مال يتيم به ناحق.

خورنده مال يتيم

حضرت على عليه‌السلام به چشم درد سختى مبتلا شدند. به طورى كه صداى ناله آن حضرت بلند شد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به عيادت ايشان آمده، فرمود: اين ناله در اثر كم صبرى است يا شدت درد؟

على عليه‌السلام فرمود: هيچ وقت به اين شدت دردى عارض من نشده بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر وحشتناكى ذكر فرمود كه آن حضرت چشم دردرافراموش كردوآن خبر اين است:

به درستى كه عزرائيل وقتى كه براى گرفتن جان كافرى مى آيد، سيخهايى از آتش همراه اوست، كه باآنها جان اورا مى گيرد. سپس جهنم صيحه مى زند.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام راست نشست وگفت:

يارسول الله حديثى راكه فرموديد، تكرار فرماييد كه دردچشم رافراموش كردم از ترس اين خبر، آيااز امت شما هم كسى هست كه به اين كيفيت عذاب شود وبميرد؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

آرى، سه طايفه از مسلمانانند كه اين قسم جان مى دهند:

1- حاكم ظالم 2- خورنده مال يتيم به ناحق 3- شهادت دهنده به دروغ. (123)

كم فروشى

كم فروشى از جمله حقوق مالى است كه از حق الناس هم محسوب مى شود كم فروش نسبت به آن مقدارى كه كم داده به خريدار مديون است و به وى، بدهكار است و واجب است آن را در وجه مشترى بپردازد و اگر مرده، بايد به ورثه اش بدهد و در صورتى كه نمى شناسد از طرف صاحبش تصدق دهد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:هر كس دركيل و وزن خيانت كند، فردا او را به قعر دوزخ در مى آورند، و در ميان دو كوه آتش جايش مى دهند و به او مى گويند، اين كوهها را وزن كن و اوهميشه به اين عمل مشغول است (124) .

مالك دينار گويد:

همسايه اى داشتم، بيمار شد، به عيادتش رفتم درحال جان دادن بود. فرياد مى زد كه دو كوه آتش قصدمن مى كنند.

گفتم اى مرد، خيال مى كنى، گفت: نه چنين است بلكه حق است زيراكه مرادو مكيال بود؛ يكى ناقص وديگرى زائد، به ناقص مى دادم

وبه زائد مى گرفتم واين عقوبت آن است. (125)

يكى ديگراز حقوق مالى كه مربوط به حق الناس است، امانت درخيانت، رشوه ودزدى مى باشد. تاموقعى كه خائن وراشى وسارق، اموال به ناحق برده افراد راعودت ندهند ويارضايت آنهاراجلب نكند، هر چه به درگاه خداوند استغفار كند وانابه وتوبه نمايد از او پذيرفته نمى شود.

ب: حق بدنى

 دومين حق از حقوق مخلوق حق بدنى است، مثل اين كه فردى راكشته ياعضوى از اوراشكسته يامجروح وكبود كرده باشد، واجب است كه توبه كار تمكين دهد وخود رابراى قصاص عرضه نمايد تاصاحب حق قصاص كند ياحق خودراحلال نمايد. درغير اين صورت، توبه هيچ گونه اثرى نخواهد داشت.

امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

توبة القاتل الاقرار لاوليأ المقتول، ثم التوبة بينه وبين الله تعالى ان عفوا عنه اوقبلوا الدية (126)

توبه شخص قاتل اقرار كردن درنزد اولياى مقتول است، سپس توبه كردن درپيشگاه خداوند كه يااولياى مقتول عفوش كنند ياخون بهابپذيرند.

ابن سنان گفت:

از امام جعفر صادق پرسيدم: كسى كه مؤمن رابه عمد مى كشد، آياتوبه دارد؟

امام عليه‌السلام فرمود: اگر به خاطر ايمانش كشته، توبه اش پذيرفته نيست.

وان كان قتله لغضب او بسبب شى ء من امر الدنيا فان توبته ان يقاد منه (127)

واگر براى چشم يابه سبب كارى ازكارهاى دنيابه قتل رسانيده باشد، توبه اش اين است كه قصاص شود.

ج: حق شخصيتى

 حق حيثيتى، سومين حقوق مخلوق است. مثل اين كه اورادشنام يافحش داده ياتهمت زده يابه جهتى به او اهانت كرده باشد؛ مثل غيبت، استهزاوسبك كردن، در هر حال دل اوراشكسته وبه درد آورده باشد، بايد اوراراضى كند وچنانچه ممكن نباشد، براى او استغفار وطلب آمرزش كند.

البته ارتكاب اين اعمال اگر درميان جمع وبه طور علنى بوده؛ بايد درهمان جمع از طرف عذرخواهى كند وبه اطلاع آن جمع برساند كه من به آبرو وحيثيت فلانى لطمه زده ام.

پيامبر اسلام مى فرمايد:

احدث لكل ذنب توبة السر بالسر والعلانية بالعلانية (128)

براى هر چيزى توبه اى متناسب با آن مقرر گشته است؛ بدين معنى كه توبه گناه مخفى وپنهانى به گونه مخفى صورت مى گيرد وتوبه گناه علنى وآشكار نيز به گونه آشكار انجام مى پذيرد.

و نيز اگر درجمع خصوصى بوده وآبروى طرف راريخته درهر دو مورد بايد حلاليت طلبد ورضايت وى راكسب كند. والا باصرف گفتن لفظ استغفرالله توبه مفيد واقع نمى شود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من وقع فى عرض اخيه المؤمن وحمل الناس على ذلك فقد تعلق بغصن منه (اى من الزقوم)

هركس عرض وآبروى برادر مؤمن خود رامورداهانت قراردهد ومردم رانيز بدان وادار كندبه طور حتم به شاخه اى از درخت تلخ وبدبوى زقوم (129) آويخته مى شود.

و نيز پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لماعرج بى مررت بقوم لهم اظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم،

فقلت: من هؤ لأ الذين يأكلون لحوم الناس ويفعون فى اعراضهم (130)

وقتى كه مرابه معراج مى بردند، گروهى راديدم كه ناخن هاى مسى داشتند وباآن صورت وسينه خود رامى خراشيدند، من گفتم: اى جبرئيل اينها كيستند؟

جبرئيل گفت: اينان كسانى هستند كه دردنيا گوشت مردم رامى خورند (غيبت مى كردند) وبه ناموس وآبروى مردم تجاوز مى نمودند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

هر كس به شخصى از نظرمال ياعرض وآبرو ستم روادارد واجب است، طلب حلاليت نمايد واز آنچه نسبت به او كرده، ذمه خود رابرى كند، هرگاه صاحب حق مرده باشد برائت وآزادى ذمه اش به اين است كه مال رابه ورثه اودهد و نيز توبه كند از آنچه كرده وواقعا از آن كار پشيمان شود. (131)

د: حق ناموسى

 اگر حق، مربوط به اهل وحرم باشد، مثل اينكه العياذبالله باناموس كسى زنا كرده باشد، كار آن درنهايت دشوارى واشكال است وفساد فزاينده اى دارد وراهى براى حليت جستن ندارد واظهارش به شوهر آن زن جايز نيست. چنين گناهكارى بايد شب وروز به درگاه خداوند بنالد وتضرع وزارى كند وبر طاعت وعبادت براى آن شوهر مواظبت نمايد، نماز وروزه برايش انجام دهد چنانچه زنده است اورااكرام كند ودرحق او احسان نمايد.

امام صادق عليه‌السلام از پدرانش از قول پيامبر مى فرمايد:

الا ومن زنا بامرأة مسلمة او يهودية او نصرانية او مجوسية حرة اوامة ثم لم يتب منه ومات مصراعليه فتح الله تعالى له فى قبره ثلاث مأة باب يخرج منها حيات وعقارب وثعبان من النار، فهو يخترق الى يوم القيامة، فاذا بعث من قبره تأذى الناس من نتن ريحه فيعرف بذلك وبما كان يعمل فى دار الدنيا حتى يؤ مر به الى النار، الا وان الله حرم الحرام وحد الحدود فما احد اغير من الله ومن غيرته حرم الفواحش (132)

آگاه باشيد:

كسى كه بازنى مسلمان يايهودى يانصرانى يا مجوسى، آزاديا كنيز زنا كند پس توبه نكند وبااصرار به اين گناه از دنيا برود خداوند درقبرش سيصد درب عذاب راباز مى كند كه از هر درى مارها وعقربها وافعى هايى از آتش بيرون مى آيند وتاروزقيامت مى سوزد وچون روز قيامت از قبرش بيرون شود از بوى گندش مردم اذيت مى شوند. پس به اين بوى زننده شناخته مى شود ودانسته مى گردد كه زناكار است، تااينكه امر كرده مى شود اورابه آتش برند، به درستى كه خداوند محرمات راحرام فرموده وحدودى راتعيين فرموده، پس هيچ كس از خداوند غيرتمندتر نيست واز غيرت الهيه است كه فواحش راحرام كرده است.

زناكار بى توبه

امير المومنين عليه‌السلام مى فرمايد:

اذ كان يوم القيامه اهب الله ريحا منتنه يتاذى بها اهل الجمع حتى اذا همت ان تمسك بانفاس الناس ناداهم مناد هل تدرون ما هذه الريح التى قد اذتكم؟

فيقولون: لا فقد اذتنا و بلغت منا كل مبلغ:

قال ثم فيقال هذه ريح فروج الزناه الذين لفوا الله بالزنا ثم لم يتوبوا فالعنو هم لعنهم الله:

قال: فلا يبقى فى الموقف احد الا قال: اللهم العن الزناة) (133)

در روز قيامت به امر خداوند بوى گندى وزيده مى شود كه تمام اهل محشر ناراحت مى شوند تا اين كه نفس كشيدن بر آنها مشكل مى گردد پس منادى ندا مى كند آيا مى دانيد اين بوى گند چيست؟

گويند نمى دانيم و سخت ناراحتمان كرده پس گفته مى شود: اين بوى عورت زناكاران است كه بدون توبه از دنيا رفته اند پس آنها را لعنت كرده و در محشر كسى نمى ماند مگر اين كه آنها را نفرين مى كند و مى گويد: خدايا، زناكاران را لعنت فرما.

آيا سزاوار است كه پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدرى؟

در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شيوه آن حضرت ابن بود كه هرگاه مى خواستند عازم جهاد شوند، ميان هر دو نفر از ياران اخوت و برادرى مى بستند تا يكى به جهاد برود و ديگرى در شهر بماند و كارهاى لازم او را انجام دهد. حضرت در جنگ تبوك ميان سعيد بن عبدالرحمان و ثعلبه بن انصارى پيمان برادرى بست. سعيد در ملازمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به جهاد رفت، ثعلبه هم در مدينه ماند و عهده دار امور خانواده او گرديد، ثعلبه هر روز مى آمد و احتياجات خانواده سعيد را آماده مى كرد، دريكى از روزها زن سعيد راجع به كار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف مى زد. وسوسه نفس، هوس خفته ثعلبه را بيدار نمود وبا خود گفت، مدتى است كه اين زن از پس پرده با تو سخن مى گويد، آخر نگاهى بينداز و ببين در پشت پرده چيست و گوينده اين سخنان كيست؟

خيالات شيطانى و هوسهاى نفساتى چنان او را تحريك نمود كه قادر بر حفظ خويشتن نبود. به همين جهت به خود جرأت داده و پرده را كنار زد، ديد زنى زيبا است كه حجاب و حيا چهره او را احاطه كرده است. ثعلبه با همين يك نگاه چنان دل از دست داد و بى قرار شد كه قدم پيش نهاد و به زن نزديك شد. آنگاه دست دراز كرد كه با وى درآميزد، در همان لحظه حساس و خطرناك زن فرياد زد و گفت:

اى ثعلبه، آيا سزاوار است كه پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدرى؟ آيا رواست كه اودرراه خدا پيكار كند و تو در خانه وى نسبت به همسرش قصد سوء كنى؟

اين سخنان همانند صاعقه اى بر مغز ثعلبه فرود آمد، نعره زد واز خانه بيرون رفت و سر به كوه و صحرا نهاد. در پاى كوهى شب و روز با پريشانى و بى قرارى و گريه و زارى سر آورد و پيوسته مى گفت: خدايا، تو معروف به آمرزشى و من موصوف به گناهم. مدتها گذشت و او همچنان در بيابان ناله و بى قرارى مى نمود و عذر و تقصير به پيشگاه خدامى برد طلب عفو و آمرزش مى كرد. تا اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از جهاد مراجعت نمود وقتى سعيد به خانه آمد، قبل از هر چيز احوال ثعلبه را پرسيد، همسر وى ماجرا را براى او شرح داد و گفت: هم اكنون در كوه و بيابان باغم و اندوه و ندامت دست به گريبان است، سعيد با شنيدن اين سخن از خانه بيرون آمد و براى جستجوى ثعلبه به هر طرف روى آورد، سرانجام او را پيدا كرد كه در پشت سنگى نشسته و دست به سر گرفته وبا صداى بلند مى گويد: اى واى، از پريشانى و پشيمانى، واى از شرمسارى، واى به رسوايى روز قيامت، سعيد نزديك آمده او را در كنار گرفت و دلدارى داد و گفت:

اى برادر، برخيز و با هم نزد پيامبر رحمت برويم، اين درد را دوايى و اين رنج را شفايى است.

ثعلبه گفت: اگر لازم است حتمابه حضور پيامبر شرفياب شوم، بايد دستها و گردن مرابابند بسته و مانند بردگان گريز پاى به خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ببرى، با همان وضع به در خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ايستاد وبا صداى بلند گفت: المذنب، المذنب (يعنى گناهكار، گناهكار)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسيدند اى ثعلبه، اين چه وضعى است؟

ثعلبه خلاصه ماجرا را گفت، حضرت فرمود:

گناهى بزرگ و خطايى عظيم از تو سرزده، از اينجا برو و با خدا راز و نياز كن تا خدا چه فرمايد.

ثعلبه از خانه پيامبر بيرون آمد و روى به صحرا نهاد، دخترش جلو آمد و گفت: اى پدر، دلم، سخت به حالت مى سوزد، مى خواهم هر جا بروى همراهت باشم ولى چون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تو را از نزد خود رانده است، من هم ديگر به تو نمى پيوندم. ثعلبه چند روزى به اين حال در سوز و گداز به سر برد و شبى چند را به گريه و انابه به پايان آورد، سرانجام هنگام نماز عصر پيك حق آمد و آيه شريفه 135 از سوره مباركه آل عمران رابر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خواند كه مى فرمايد:

پرهيزگاران كسانى هستند كه هرگاه كار ناشايستى از آنها سرزد خدا را به ياد آورند و آنها كسانى هستند كه بر كارهاى زشت اصرار نورزند زيرا به زشتى گناهان آگاهند.

پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله حضرت على و سلمان را به دنبال ثعلبه فرستادند، درميان راه شبانى به آنها رسيد حضرت، سراغ ثعلبه را از او گرفت، چوپان گفت: شبها شخصى به اينجا مى آيد و در زير اين درخت مى نالد. سپس حضرت على عليه‌السلام با سلمان صبر كردند تا شب شد، ثعلبه آمد و در زير آن درخت دست نياز به سوى پروردگار دراز كرد و گفت:

خداوندا، از همه جا محرومم اگر تو نيز مرا برانى به كه روى آورم و چاره كار را از كجا بخواهم؟ در اين هنگام حضرت على عليه‌السلام به گريه افتاد، آنگاه نزديك آمده و فرمود: اى ثعلبه مژده باد كه خدا تو را آمرزيد و اكنون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تو را مى خواند آنگاه آيه شريفه ياد شده را كه راجع به توبه نازل شده بود، قرائت فرمودند. ثعلبه برخاست و همراه حضرت به مدينه آمده و مستقيما وارد مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شدند، حضرت امير و سلمان و ثعلبه نيز اقتدا كردند، بعد از حمد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شروع به خواندن سوره تكاثر نمودند. همين كه آيه اول (الهاكم التكاثر) راتلاوت فرمود، ثعلبه نعره اى زد و چون آيه دوم (حتى زرتم المقابر) را قرائت نمود، بيشتر ناله كرد و چون آيه سوم (كلاسوف تعلمون) را شنيد، ثعلبه نعره اى ديگر كشيده وجان به جان آفرين تسليم كرد.

ه - حق گمراه شدگان

 اگرشخصى به دين و عقيده مردم آسيب رسانيد باشد؛ به آن معنا كه ديگران را از مسير دين ومذهب بازداشته وآنان رابه انحراف كشانيده وافرادى راگمراه كرده واز حق وحقيقت به باطل وضلالت سوق داده باشد؛توبه چنين كسى مشروط به هدايت گمراهان وسعى درراهنمايى آنان به سمت دين وعقيده و بازگردانيدن ايشان به سوى حق وحقيقت است. پيامبر اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

من دعاالى ضلال، لم يزل فى سخط الله حتى يرجع (134)

هركس مردم را به گمراهى فراخواند، پيوسته درخشم خداست، تااز آن كار برگردد.

و نيز آن بزرگوار فرموده است:

من غش امتى فعليه لعنة الله و الملائكه و الناس اجمعين، قالوا، يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله وماالغش؟

قال: ان يبتدع لهم بدعة فيعمل بها (135)

كسى كه امتم رافريب دهد، نفرين خدا و فرشتگان وهمه مردم بر او است، عرض كردند: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فريب چيست؟

فرمود: در امتم بدعتى بگزارد وامت بدان عمل كنند.

توبه بدعت گذار

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده:

در زمانهاى پيشين، مردى بود كه مال دنيا را از راه حلال طلب كرد و به آن نرسيد و از راه حرام نيز طلب كرد و به جايى نرسيد.

شيطان نزد او آمد و به او گفت: اى شخص، تو دنيا را از راه حلال طلبيدى و به آن دست نيافتى و همچنين از راه حرام نيز به آن نرسيدى، آيا مى خواهى تو را به چيزى راهنمايى كنم كه هم دنياى تو آباد گردد وهم پيروان زياد پيدا كنى؟

او گفت: آرى، چنين چيزى را خواهانم.

شيطان به او گفت: دينى را اختراع كن و مردم را به آن دعوت كرد، عده اى به او گرويدند و دنيايش رابدعت گزارد ومردم رابه آن دعوت كرد، عده اى به او گرويدند و دنيايش آباد شد. پس از مدتى به فكر توبه افتاد وبا خود گفت: توبه تو پذيرفته نخواهد شد، مگر اين كه همه كسانى كه اين تازه راپذيرفته آن را رها كنند.

نزدآنهارفت وگفت: من دروغ مى گفتم. از اين دين دروغين دست برداريد. آنها در جواب گفتند: دروغ مى گويى، همين دين، دين حق است و تو در دين حق شك كرده اى واز مرز دين خارج شده اى. وقتى او چنين ديد، كند و زنجيرى به گردن خود افكند و آن رابه ميخ بزرگى بست وباخود گفت: ازاين بند، بيرون نمى آيم تا خدا مرا بيامرزد. خداوندبه يكى از پيامبران آن زمان وحى كرد، به فلانى بگو: اگر آن قدر مرابخوانى كه اعضاى گردنت قطعه قطعه گردد، دعاى تورابه استجابت نمى رسانم، مگر اينكه آنها راكه معتقد به دين اختراعى تو بوده اند و مرده اند، زنده كنى و آنها را از آن دين، خارج (136) سازى.

### مرحله چهارم: رد حقوق خالق

 انسان چنانچه حق الله به عهده دارد، بايد ادا و يا قضا كند. مانند نمازهاى فوت شده و روزه و كفارات و حج، مى بايست نمازهايى را كه ترك كرده و روزه هايى را كه خورده قضا كند و حج را اگر مستطيع بوده ونرفته انجام دهد.

گناهان آدمى بر دو نوع است:

ياحق الله ومحض پروردگار است وغير رادرآن حقى نيست، ياحق الناس است.

چنانچه حق الله باشد، آن نيز بر دو قسم است:

1- ياگناهى است كه قضاوتلافى از براى آن واجب نيست، فقط جنبه قانون شكنى داردوتجاوز به حريم قانون الهى نموده، مثل شرب خمر، ساز زدن و غيره، كه پشيمانى از گذشته و تصميم بر ترك گناه و حزن و اندوه از ارتكاب آن در قبول توبه كافى است.

2- ياگناهى است كه ترك واجب نموده تلافى و قضا آن فريضه، شرعا لازم و واجب است، مثل نماز، روزه، كفارات وحج اگر مستطيع شده، كه براى توبه اين نوع گناهان علاوه بر پشيمانى وعزم برترك آنها حتى الامكان بايد آنچه از او فوت شده، قضا نمايد.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در چهارمين شرط از راههاى توبه مى فرمايند:

ان تعمد الى كل فريضه عليك ضيعتها فتودى حقها

اين كه هر واجبى كه از تو فوت شده، حق آن را به جاى آورى. (قضاكنى)

لذايكى از شرايط اساسى قبول توبه جبران كارهاى واجبى است كه در گذشته ترك شده و واژه واصلحواومشتقاتش كه در چند آيه بعد از كلمه توبه آمده؛ مانند سوره هاى بقره، آل عمران، نسا، نحل ونور به ترتيب آيات 160، 89، 146، 119، 5 بيانگر همين است كه حقوق الهى؛ يعنى، عباداتى كه درمدت نافرمانى ترك شده، بايد جبران وحقوق خالق رد شود.

مگر كسى كه خود را اصلاح نمود

شخصى در محضر امام رضا عليه‌السلام گفت:

خدا لعنت كند كسى راكه با على عليه‌السلام جنگيد.

امام رضا عليه‌السلام به او فرمود:

(قل الا من تاب و اصلح) (137)

بگو: مگر كسى كه توبه كرد و خود را اصلاح نمود.

توبه ات قبول شد

پس از پايان يافتن جنگ خندق، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله به مدينه بازگشت. هنگام ظهر جبرئيل نازل شد و فرمان جنگ با بنى قريظه را آورد، همان دم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سلاح پوشيده به مسلمين اعلام كرد كه: بايد نماز عصر را در بنى قريظه بخوانيد. دستور انجام شد، لشكر اسلام، بنى قريظه رامحاصره كردند، مدت محاصره به طول انجاميد، بالأخره يهوديان به تنگ آمده، پيغام دادند ابولبابه رابفرست تا درباره كار خود بااو مشورت كنيم.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله به ابولبابه فرمود: نزد هم پيمانهاى خود برو ببين چه مى گويند. ابولبابه وارد قلعه شد زنها وبچه ها همين كه چشمشان به او افتاد شروع به گريه و زارى كردند، ابو لبابه تحت تأثير منظره رقت انگيز واقع شده دلش بر آنها سوخت.

پرسيدند: صلاح تو درباره ما چيست؟ چه كنيم؟ آيا تسليم شويم به همان نحوى كه پيامبر مى گويد، تاهر چه مايل است درمورد ماانجام دهد؟

ابولبابه جواب داد:

آرى، ولى به همراه همين جواب بادست خود به طرف گلويش اشاره كرد؛يعنى درصورت تسليم، كشته مى شويد. اما فورا پشيمان شد باخود گفت: به خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خيانت كردم، از قلعه به زير آمد، ديگر خدمت حضرت رسول نرفت از همانجا به طرف مدينه رهسپار شد وداخل مسجد گرديد، به وسيله ريسمانى گردن خود رابه يكى از ستونهاى مسجد بست.

ابولبابه گفت: هرگز خود را از بند رهانكنم مگر اين كه توبه ام پذيرفته شود يابميرم، وقتى ابولبابه تأخير كرد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از او جويا شد. داستانش رابه پيامبر رسانيدند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:اگر پيش مامى آمد از خداوند برايش طلب آمرزش مى كرديم امااكنون كه توجه به خدا كرده او سزاوارتر است، هر چه درباره اش انجام دهد.

ابولبابه، درمدتى كه به ريسمان بسته بود. روزها روزه مى گرفت و شبها به اندازه اى كه بتواند خويشتن دارى كند، غذا مى خورد. دخترش شامگاه براى او غذا مى آورد و به هنگام قضاى حاجت بازش مى كرد. شبى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در خانه زوجه خود، ام السلمه بود، آيه پذيرفته شدن توبه ابولبابه نازل شد:

واخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم (138)

بعضى ديگر به گناه خويش اعتراف كرده عمل نيك وبدى راباهم آميختند، خداى توبه آنها را پذيرفت. خداوند بسيار آمرزنده و مهربان است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به ام السلمه فرمود: توبه ابولبابه پذيرفته شد.

عرض كرد: اجازه مى دهى او را بشارت دهم؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اجازه فرمود. ام السلمه سراز حجره بيرون كرده بشارتش داد. خدا را سپاسگزارى نمود بر اين نعمت، چند نفر از مسلمين آمدند تا ريسمانش را بگشايند، مانع شده گفت: به خدا قسم نمى گذارم مگر اين كه خود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ريسمان را باز كند حضرت رسول تشريف آورده، فرمود: توبه ات قبول شد، اكنون چنان هستى كه گويا از مادر متولد شده اى.

طناب را باز كرد، ابولبابه گفت: اجازه مى دهى تمام اموالم را در راه خدا صدقه بدهم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: نه تقاضاى دادن دو سوم از اموال خود را نمود. باز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اجازه نداد. عرض كرد نصف اموالم را، پيامبر موافقت ننمود. تا آن كه با يك سوم موافقت نمود و آيه 102 سوره توبه نازل شد (139)

تائب در كربلا، گذشته را جبران نمود

حربن يزيد رياحى اولين كسى بود كه با هزار نفر راه را در مسير كربلا بر امام حسين عليه‌السلام گرفت و در واقع قلب امام عليه‌السلام و اهل بيت وى رابه درد آورد. حر در صبح عاشورا وقتى ديد وقوع جنگ قطعى است، به عمر سعد گفت: آيا به جنگ با امام تصميم گرفته اى؟ عمر سعد گفت: آرى به خدا، جنگى كه آسان ترين آن افتادن سرها و بريدن دستها باشد، حر به كنار لشكر رفت، مردى از قبيله او به نام قره بن قيس نزدش بود، به او گفت: اى قرة، آيا امروز اسب خود را آب داده اى؟ قرة گفت: نه، حر گفت: آيا نمى خواهى آن را آب دهى؟ قرة مى گويد: به خدا من گمان كردم. حر مى خواهد از جنگ كنار برود و خوش ندارد من او را در آن حال ببينم. گفتم: من اكنون مى روم و اسبم را آب مى دهم، او كم كم كنار رفت و اندك اندك به نزد حسين عليه‌السلام رفت يكى از سربازان دشمن به نام مهاجر به حر گفت: چه مى خواهى بكنى؟ آيا مى خواهى به حسين حمله كنى؟ حر جوابش نداد ولى لرزه اندامش را گرفت. مهاجر گفت: به خدا در هيچ جنگى تو را چنين نديده بودم كه اين گونه بلرزى و اگر به من مى گفتند، دليرترين مرد كوفه كيست؟ تو را معرفى مى كردم، پس اين چه ترسى است كه در تو مى نگرم؟ حر گفت: به خدا سوگند، من خود را بين بهشت و دوزخ مى نگرم و سوگند به خدا هيچ چيز را بر بهشت بر نمى گزينم اگر چه پاره، پاره شوم و مرا بسوزانند. اين را گفت و با سرعت با اسب خود به سوى حسين عليه‌السلام آمد عرض كرد: فدايت گردم اى پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، من همان كسى هستم كه تورا از بازگشت منع كردم وراه رابر تو بستم، وهمراهت آمدم وناچار تو را در اين بيابان بازداشت نمودم، من گمان نمى كردم پيشنهاد تو را نپذيرند و تو را اين گونه در تنگنا قرار دهند. من از آنچه انجام داده ام پشيمانم و به سوى خدا توبه مى كنم. افترى لى من ذلك توبة، آياتوبه من پذيرفته است؟امام عليه‌السلام فرمود: آرى، خداوند توبه رامى پذيرد، بفرما از اسب فرود آى. حر گفت: من سواره باشم بهتر از آن است كه پياده گردم، مى خواهم هم اكنون ساعتى با دشمن بجنگم و پايان كار من به پياده شدن خواهد كشيد. امام حسين عليه‌السلام فرمود: خدايت رحمت كند، هر چه خواهى انجام بده. حر پس از آن كه در پيشگاه امام حسين عليه‌السلام پذيرفته شد، از آن حضرت اجازه طلبيد تا نزد بانوان حرم براى عذرخواهى برود. امام عليه‌السلام اجازه داد. حر نزديك خيمه آنها رفت. با دلى شكسته و چشمى گريان عرض كرد:

سلام بر شما اى دودمان نبوت، منم آن شخص كه سر راه شما را گرفتم و دلهاى شماراشكست و ترسانيد اكنون پشيمانم، اميد عفو دارم و به شما پناه آورده ام، تقاضا دارم، مراببخشيد و نزد فاطمه زهرا از من شكايت نكنيد. حر با صداى بلند گريه مى كرد واز اسب پياده شد و دست به صورت مى زد. خاك بر سر مى ريخت و مى گفت: كاش دست و پايم شكسته بود تا آنچه راكردم انجام نداده بودم، كاش، زبانم لال بود و آنچه گفته ام، نگفته بودم، كاش شما را از مراجعت منع نمى كردم! بعضى از اهل حرم، حر را دلدارى دادند و برايش دعا كردند كه موجب آرامش خاطر او گرديد، حر به سوى ميدان آمد و در برابر لشكر عمر سعد ايستاد، خطبه اى خواند و آنها را سررنش كردودرآخر به آنها فرمود:

شما رفتار بسيار بدى با ذريه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نموديد. خداوند شما را در روز عطش قيامت سيراب نكند. حر شجاعانه ايستادگى كرد تا به شهادت رسيد و با اين عمل نه تنها جبران گذشته ها رانمود، بلكه فرزند، برادر و غلام حر نيز توبه نمودند و شهيد شدند. (140)

### مرحله پنجم: ذوب گوشتهاى حرام از اندام

 از مهمترين راههاى توبه دركلام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام كه شرط كمال توبه واقعى است، آن است كه گوشتهايى كه در اثر حرام بر اندام كسى روييده با اندوه و غصه آب شود تا چيزى از آن باقى نماند و گوشت تازه به جاى آن برويد: ان تعمد الى الحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالاحزان، حتى تلصق الجلد بالعظم وينشابينهما لحم جديد

گوشتى را كه از طريق حرام در بدن او رشد كرده است، باغم و اندوه ذوب كند تا آنجا كه پوست به استخوان بچسبد و از نو درميان آن گوشت برويد.

مرحوم علامه شهيدمطهرى (ره) مى گويد:

اين گوشت هايى كه در مجالس شب نشينى بر بدن تو روييده است، اين هيكلى كه از حرام درست كرده اى، استخوانت از حرام، پوستت از حرام، گوشتت از حرام، خونت از حرام است، بايد كوشش كنى كه اينها را آب كنى و به جاى اينها گوشتى كه از حلال روييده باشد، پيدا شود، خودت را ذوب كن.

### مرحله ششم: تحمل زحمت طاعت، بعد از شيرينى معصيت

 شرط ششم براى توبه كردن كه اين نيز از كمال توبه واقعى است، چشيدن مزه طاعت است، در اين باره حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان تذيق الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية

آن كه به همان اندازه كه شيرينى معصيت و گناه را چشيدى، زحمت طاعت را نيز بچشى.

سالهاى متمادى بدن فرد آن همه لذت معصيت را چشيده و دنبال خوشگذرانى نامشروع بوده، اينك كه تصميم به توبه گرفته، مى بايست رنج طاعت را به خود بچشاند و سختى به خود دهد و خود را تأديب كند.

تو مداومت بر عمل زشت داشته اى

ابوبصير گفت: خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم مردى به ايشان عرض كرد، پدر و مادرم فدايت باد مرا همسايگانى است كه كنيزهاى نوازنده و آواز خوان دارند، مى خوانند و مى نوازند. گاهى كه براى قضاى حاجت به مستراح مى روم، صداى آنها رامى شنوم، نشستنم را در آنجا براى شنيدن صدا طولانى مى كنم.

حضرت عليه‌السلام فرمود: اين كار رانكن.

گفتم: من براى شنيدن به آنجا نمى روم وقتى مى روم صداى آنها شنيده مى شود و به گوشم مى خورد.

حضرت فرمود: مگر اين آيه را نشنيده اى: ان السمع والبصر والفؤ اد كل اولئك كان عنه مسئولا

گوش و چشم و قلب همه اينها مورد سؤ ال واقع مى شوند.

گفت: به خدا سوگند اين آيه را از عرب و يا عجمى تاكنون نشنيده بودم، ولى بعد از اين ان شأالله آن عمل را تكرار نخواهم كرد، اينك از خداى طلب آمرزش مى نمايم. (استغفر الله)

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: برو غسل كن و بعد هر مقدارى كه مايلى، نماز بخوان زيرا تو مداومت بر عمل زشت بزرگى داشته اى اگر بر همان حال مى مردى، چه حال بدى داشتى! پس از غسل و نماز خدا راستايش كن واز او بخواه از هر عمل ناپسندى كه انجام داده اى بگذرد، فقط كارهاى زشت در نزد خدا ناپسند است اين اعمال ناپسند را به اهلش واگذار كه هر كارى اهلى دارد. (141)

در پايان بحث شرايط پذيرش توبه؛حديث بسيار زيبا و جالبى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به شناخت توبه كنندگان اشاره دارد، ذكر مى شود؛ شرايط توبه و نيز حقيقت آن را نيز مى توان از اين حديث استنباط كرد:

توبه كنندگان

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است:

اتدرون ما التائب؟

قالوا: اللهم لا،

قال صلى‌الله‌عليه‌وآله: اذا تاب العبد و لم يرض الخصمأ فليس بتائب.

ومن تاب ولم يزد فى العبادة فليس بتائب

من تاب ولم يغير لباسه فليس بتائب

ومن تاب ولم يغير رفقاه بتائب.

و من تاب ولم يغير مجلسه فليس بتائب.

و من تاب ولم يغير فراشه سادته فليس بتائب.

و من تاب ولم يغير خلقه ونيته فليس بتائب.

و من تاب ولم يفتح قلبه ولم يوسع كفه فليس بتائب.

و من تاب ولم يقصر امله ولم يحفظ لسانه فليس بتائب.

و من تاب ولم يقدم فضل قوته من بدنه فليس بتائب.

واذا استقام على هذه الخصال فذاك التائب. (142)

آيا مى دانيد توبه كننده حقيقى چه كسى است؟

گفتند: نه به خدا

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

1-هرگاه بنده اى توبه كند ولى دشمنانش (طلبكاران، ستم كشيدگان) را از خود راضى نكند، توبه نكرده است.

2-هرگاه بنده اى به عيادتش نيفزايد، توبه نكرده است.

3-هرگاه بنده اى لباس خويش را تغيير ندهد، توبه نكرده است.

4-هرگاه بنده اى رفقايش را تغيير ندهد، توبه نكرده است.

5-هرگاه بنده اى محل نشستن (مجالس) خود راتغيير ندهد، توبه نكرده است.

6-هرگاه بنده اى رخت خواب و متكايش (در مسائل خانوادگى و زناشويى از مسير انحرافى) را تغيير ندهد، توبه نكرده است.

7-هرگاه بنده اى اخلاق و نياتش را تغيير ندهد، توبه نكرده است.

8-هرگاه بنده اى دلش را نگشوده و دستش را باز ننمايد، (تنگ نظر و بخيل باشد) توبه نكرده است.

9-هرگاه بنده اى آرزويش را كوتاه و زبانش را حفظ نكرد، توبه نكرده است.

10 - هرگاه بنده اى زيادى غذاى خود از بدن نگيرد (به فكر محرومان و گرسنگان جامعه نباشد و هميشه به فكر رفاه خويش باشد) ، توبه نكرده است.

سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هرگاه توبه كننده اين صفات را دارا باشد واستقامت كند به اين خصال توبه حقيقى كرده است.

# شرايط رد توبه (توبه؛ اما بى فايده)

 در اين قسمت بحث به شرايط قبول و رد توبه مى پردازيم.

گفته شد كه آدمى تازنده است، فرصت و مهلت براى توبه و بازگشت دارد و خداوند؛ غفار، غفور و توبه پذير است.

فقط در دو موقع طبق نص صريح آيات و روايات، توبه پذيرفته نمى شود و بازگشت اوديگر مفيد نيست:

## اول: مشاهده مرگ

 گناهكار لحظه اى كه مرگ را مشاهده مى كند و خود را در چنگال اجل گرفتار مى بيند و روح به سينه اش رسيده، توبه او قبول نمى شود.

قرآن در سوره نسأ آيه شريفه 18 مى فرمايد:

و ليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت،

براى كسانى كه كارهاى بد انجام مى دهند به هنگامى كه مرگ يكى از آنها فرا برسد، (و بگويد: الآن توبه كردم) توبه نيست؛ (از آنها پذيرفته نمى شود.)

دليل آن هم واضح است، زيرا در آستانه مرگ پرده ها از برابر چشم انسان كنار مى رود وديد ديگرى براى او پيدا مى شود و قسمتى از حقايق آن جهانى و نتيجه اعمالى را كه در اين زندگى انجام داده با چشم خود مى بيند و مسائل؛جنبه حسى پيدا مى كند، روشن است كه در اين موقع هر گناهكارى از اعمال بد خود پشيمان مى گردد، همانند كسى كه شعله آتشى را نزديك خود ببيند، از آن فرار مى كند.

توبه انسان از كار زشت به هنگام فرارسيدن مرگ نوعى پشيمانى ناخواسته است كه به خاطر مشاهده عذاب به آن مى گرايد. مانند مجرمانى كه وقتى چشمشان به چوبه دار افتاد و فشار طناب دار را بر گلوى خود احساس كردند، از كار خود پشيمان مى شوند، اين پشيمانى نه فضيلت است و نه افتخار ونه تكامل و به همين جهت چنين توبه اى بى اثر است و پذيرفته نمى شود. لازم به ذكر است؛ آيه شريفه با رواياتى كه در بخش قبل ذكر شد كه توبه تا آخرين نفس، تا لحظه اى كه جان به سينه و حلقوم مى رسد، پذيرفته مى شود، منافاتى ندارد. زيرا منظور از روايات لحظاتى است كه هنوز نشانه هاى قطعى مرگ را مشاهده نكرده وديد برزخى پيدا ننموده باشد والا هر كس قبل از مشاهده مرگ، توبه نمايد، توبه اش پذيرفته مى شود.

حتى اذا ادركه الغرق قال امنت انه لااله الا الذى امنت به بنو اسرائيل وانا من المسلمين (143)

تا آن زمان كه غرقاب، دامن او (فرعون) را گرفت. صدا زد الآن ايمان آوردم كه معبودى جز معبود بنى اسرائيل نيست و من از تسليم شدگانم، (اما به او گفته مى شود: الآن اين سخن رامى گويى در حالى كه پيش از اين نافرمانى مى كردى واز مفسدان بودى؟)

فلما رأوا بأسناقالوا امنا بالله وحده وكفرنابما كنا به مشركين، فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوبأسنا (144)

هنگامى كه شدت عذاب ما را ديدند، گفتند: هم اكنون به خداوند يگانه ايمان آورديم، و به معبودهايى كه شريك او مى شمرديم، كافر شديم. اما هنگامى كه عذاب ما را مشاهده كردند، ايمان آنها سودى به حالشان نداشت.

و اخبار فراوانى از پيشوايان معصوم عليه‌السلام در همين باره نقل شده كه توبه به هنگام رسيدن مرگ و مشاهده آن سودى ندارد.

از آن جمله:

شيخ صدوق (ره) گويد:

از امام صادق عليه‌السلام در مورد تفسير اين آيه الهى (نسأ، 18) سؤ ال شد كه مى فرمايد:

توبه نيست براى كسانى كه بديها را به جا مى آورند تا زمانى كه مرگ يكى از ايشان فرا رسد، گويد: الآن توبه كردم.

امام عليه‌السلام فرمودند:

(ذاك اذا عاين امر الاخرة) (145)

اين زمانى است كه مرگ را ببيند (در آن زمان توبه قبول نمى شود)

محمد همدانى گويد:

از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيدم: چرا خداوند فرعون را غرق كرد، با اين كه ايمان آورد و به توحيد اعتراف كرد؟

امام رضا عليه‌السلام فرمودند:

لانه امن عند رؤ يه البأس، والايمان عند رؤ يه البأس غيرمقبول (146)

زيرا فرعون هنگام ديدن عذاب ايمان آورد وايمان در اين هنگام پذيرفته نيست.

روايت شده است؛

چون بنده را هنگام مرگ رسد، ملك الموت بر او وارد شود و به او اعلام مى كند كه از عمر تو ساعتى بيش نمانده؛ در آن وقت از براى آن بنده اينقدر خون دل و تأسف و حسرت حاصل مى شود كه اگر تمام مملكت روى زمين را از مشرق تا مغرب مالك باشد، مى دهد به عوض اين كه يك ساعت اضافه شود كه بلكه در آن ساعت تلافى مافات كند و راهى به آن نمى يابد. (147)

و نيز روايت شده كه:

چون زمان رحلت بنده رسد و پرده از پيش او برداشته شود و به مرگ خود يقين نمايد، در نزد ملك الموت تضرع و زارى كند كه مرا يك روز ديگر مهلت ده تا به روز خود بگريم و دست عذرخواهى به درگاه الهى بردارم و در كار تباه خود چاره اى كنم.

ملك الموت گويد: هيهات، هيهات، روز تو سر آمد و ديگر روزى از براى تو نمانده است. گويد:يك ساعت مهلتم بده.

0ملك الموت گويد: (فنت الساعات) ساعتهاى توبه اتمام رسيده و ديگر ساعتى ندارى و در آن هنگام درهاى قبول توبه بر او بسته مى گردد و روح او به تلاطم مى آيد و نفس او به شماره مى افتد و غصه گلوى او رامى گيرد و بر عمر ضايع شده خود حسرت مى خورد. (148)

## دوم؛ توبه ظاهرى

 دومين گروهى كه توبه آنان بى فايده است، كسانى هستند كه توبه آنان ظاهرى باشد، اما اگر توبه آنها واقعى و حقيقى باشد؛ مسلم مورد عفو پروردگار عالم قرار مى گيرند. در اين خصوص آياتى آمده كه اشاره مى شود:

ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم از دادو كفرا لن تقبل توبتهم (149)

البته كسانى كه پس از ايمانشان كافر شدند، سپس بر كفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذيرفته نخواهد شد. (نبايد از اين توبه سوء استفاده كنند)

وليست التوبة للذين يعلمون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الان ولاالذين يموتون وهم كفار (150)

كسانى كه كارهاى زشت مى كنند تا وقتى كه مرگشان فرامى رسد، مى گويند الآن توبه كرديم و نيز آنان كه كافر بميرند، توبه آنان پذيرفته نخواهد شد.

و سوره مباركه بقره آيات 161و و سوره محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله آيه بر اين تأكيد مى نمايند.

# توبه نصوح چيست؟

 قرآن مجيد در سوره تحريم آيه 8، مى فرمايد:

يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة الى الله توبة نصوحا، عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم.

اى كسانى كه ايمان آورده ايد، توبه كنيد توبه اى خالص، اميد است بااين كار پروردگارتان گناهانتان را ببخشد.

در اين قسمت از بحث به توبه نصوح مى پردازيم، كه نصوح چه نوع توبه اى است؟

توبه به درگاه پروردگار:

1-يا به خاطر آگاهى از زشتى عمل از ديدگاه شرع، عقل و فطرت است، و شخص خالصا، مخلصا توبه مى كند.

2-يا به خاطر مذمت ونكوهش مردم،

3-و يا به خاطر ترس از عذاب اخروى،

هر چند توبه به خاطر ترس از عذاب اخروى و سرزنش مردمى نجات بخش است ولى درميان آنها از بهترين نوع توبه، قسم اول است.

بزرگان براى توبه نصوح معانى متعددى را بيان داشته اند؛

الف: گفته اند: نصوح به فتح، به معناى نصيحت كننده است، آن است كه شخص را نصيحت مى كند كه ديگر به گناه باز نگردد. (151)

ب:عده اى گفته اند: نصح در لغت عرب به معناى خالص، چنانكه به عسلى از موم كه خالص از موم باشد، عسل نصوح مى گويند.

و توبه خالص آن است كه پشيمان شود از گناهان براى زشتى آنها و خالصا لوجه الله باشد، نه براى ترس از آتش و يا به طمع بهشت.

ج: جمعى معتقدند؛ نصوح به معناى خياطت است، به علت اين كه گناه رشته دين را پاره مى كند و توبه آن را وصله كرده و مى دوزد و يا به جهت آنكه توبه نصوح جمع مى كند ميان او و اولياى خدا را چنانكه خياط پارچه را جمع مى كند و بعضى از آن به پاره ديگر مى دوزد.

و يا به خاطر آن كه توبه نصوح طاعت و بندگى را محكم مى كند چنانكه خياط با دوختن پارچه آن را محكم و مستحكم مى كند. (152)

د: گروهى ديگر توبه نصوح را به توبه صادقانه معنى كرده اند كه برگشت و عودت به گناه در آن نباشد.

ابوالصباح كنانى گويد:

سألت اباعبدالله عليه‌السلام عن قول الله عزوجل ياايها الذين امنوا توبوا الى الله توبة نصوحا قال عليه‌السلام: يتوب العبد من الذنب ثم لايعود فيه (153)

پرسيدم از حضرت صادق عليه‌السلام از گفتار خداوند در مورد اين آيه: (اى كسانى كه ايمان آورديد، توبه كنيد به سوى خدا، توبه نصوح) ، حضرت فرمود: يعنى، بنده از گناه توبه كند و ديگر به آن باز نگردد.

محمد بن فضيل گويد:

من از تفسير آيه 8 سوره تحريم از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام پرسيدم. حضرت فرمود: از گناه توبه كند و ديگر به آن بازنگردد. (154)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ان توبة النصوح هو ان يتوب الرجل من ذنب وينوى ان لايعود اليه ابدا (155)

توبه نصوح آن است كه مرد از گناهى توبه كند و تصميم گيرد كه براى هميشه به آن برنگردد.

عن ابى الحسن عليه‌السلام الاخير: وقد سئل عن التوبة النصوح ماهى؟

از امام ابوالحسن امام هادى عليه‌السلام از معناى توبه نصوح سؤ ال شد؟

امام عليه‌السلام نوشت: باطن و درون توبه كننده چون ظاهر و برتر از آن باشد.

ابن عباس گويد: معاذبن جبل گفت:

يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ما التوبه النصوح؟

قال صلى‌الله‌عليه‌وآله: ان يندم العبد على الذنب الذى اصاب، فيعتذر الى الله ثم لايعود اليه كما لايعود اللبن الى الضرع (156)

يارسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله توبه نصوح چيست؟

حضرت فرمودند: بنده خدا بر گناهى كه كرده است، پشيمان شده از خدا پوزش طلبد، سپس بر آن كار هرگز باز نگردد، چنانكه شير به پستان باز نمى گردد.

قيل لعلى عليه‌السلام ما التوبه النصوح؟

فقال عليه‌السلام: ندم بالقلب، و استغفار باللسان والقصد على ان لايعود (157)

به اميرالمؤمنين، على عليه‌السلام گفته شد، توبه نصوح چيست؟

حضرت فرمودند: بادل پشيمان شدن و با زبان آمرزش خواستن و تصميم جدى و مداوم بر ترك گناه.

## توبه صادقانه

 حسن بصرى گويد:

يك روز در بازار آهنگران بغداد مى گشتم كه ناگهان چشمم به آهنگرى افتاد كه دستش را داخل كوره آهنگرى مى كرد و آهن گداخته شده قرمز رامى گرفت بدون آن كه ابدا احساس سوزشى كند و خيلى راحت بيرون مى آورد و روى سندان مى گذاشت و با پتك روى آن مى زد و به هر نوع كه مى خواست در مى آورد و مى ساخت. ديدن اين كار خيلى شگفت انگيز بود، مرا وادار به پرستش از او كرد، رفتم جلو سلام كردم، جواب داد.

حسن بصرى گفت: آقا مگر آتش كوره و آهن گداخته به شما آسيبى نمى رساند؟

آهنگر: نه

گفتم: چه طور؟

گفت: ايامى در اينجا خشكسالى و قحطى شد ولى من همه چيز در انبار داشتم، يك روزى زنى زيبا و قشنگ پيش من آمد و گفت: اى مرد من كودكانى يتيم و خردسال دارم و احتياج به غذا و مقدارى گندم دارم، خواهشمندم براى رضاى خدا كمكى بكن و بچه هاى يتيم مرا از گرسنگى و هلاكت نجات بده. من هم به همان يك نگاه عاشق و فريفته جمال آن زن شده بودم. در مقابل درخواستش گفتم: اگر گندم مى خواهى بايد ساعتى با من باشى تا خواسته ات را برآورده كنم. آن زن از اين پيشنهاد ناراحت شد و روترش كرده و رفت، روز دوم باز آن زن نزدم آمد در حالى كه گريان بود و اشك مى ريخت، سخن روز قبل را تكرار نمود. من هم حرفهاى روز گذشته را براى او تكرار كردم، دوباره با دست خالى برگشت، دوباره روز سوم ديدم، آمد و خيلى التماس مى كند كه بچه هايم دارند مى ميرند، بيا و آنها را از گرسنگى و مرگ نجات بده، من حرفم را تكرار كردم و ديدم آن زن به طرف من مى آيد و پيداست كه از گرسنگى بى طاقت شده، خلاصه وقتى كه نزديك مى شد به من گفت: اى مرد، من و بچه هايم گرسنه هستيم، بيا و رحمى كن وگندمى در اختيار ما بگذار.

آهنگر گفت: اى زن وقت خودت را نگير بارها گفتم بيا با من باش تا به تو گندم دهم. در اين موقع زن به گريه افتاد و زياد اشك ريخت و گفت: من هرگز از اين كارهاى حرام نكرده ام و چون ديگر طاقت نمانده و كار از دست رفته و سه روز است كه خود و بچه هايم غذايى نخورده ايم، به آنچه كه مى گويى ناچارم ولى به يك شرط.

آهنگر گفت: به چه شرطى؟

زن گفت: به شرط آنكه مرا به جايى ببرى كه هيچ كس ما را نبيند.

آهنگر گفت: قبول كردم و خانه را خلوت كردم، آنگاه آن زن را به نزد خود طلبيدم، همين كه خواستم از او بهره اى بردارم، ديدم آن زن دارد مى لرزد و خطاب به من گفت: اى مرد، چرا دروغ گفتى و خلاف شرع عمل كردى؟

آهنگر گفت: كدام شرط؟

زن گفت: مگر قرار نبود مرا به جاى خلوتى ببرى تاكسى ما را نبيند؟

آهنگر: آرى، مگر اينجا خلوت نيست؟

زن گفت: چطور اينجا خلوت است با آنكه پنج نفر مواظب ما هستند و ما را دارند مى بينند اول خداوند عالم و غير از او دو ملكى كه بر تو موكلند و دو ملكى كه بر من موكلند. همه شان حاضرند و ما را مشاهده مى كنند، با اين حال تو خيال مى كنى اينجا كسى نيست كه ما را ببيند؟

بعدا گفت: اى مرد، بيا واز خدا بترس و آتش شهوت خود را بر من سرد كن تا من هم از خداى خود بخواهم حرارت آتش را از تو بردارد و آتش را بر تو سرد كند.

آهنگر گفت: من از اين سخن متنبه شدم و با خود گفتم، اين زن با چنين فشار زندگى و شدت گرسنگى اين طور از خدا مى ترسيد ولى تو كه اين قدر از نعمتهاى الهى برخوردار گشته اى، از خدا نمى ترسى؟

فورا توبه كردم واز آن زن دست كشيدم و گندمى را كه مى خواست به او دادم و مرخصش كردم.

زن چون اين گذشت را از من ديد و جريان را بر وفق عفت خود ديد، سرش را به سمت آسمان بلند كرد و گفت:

اى خدا همين طور كه اين مرد حرارت شهوتش را بر خود سرد نمود، تو هم حرارت آتش دنيا و آخرت را بر او سرد كن، از همان لحظه كه آن زن اين دعا را در حقم كردت حرارت آتش بر من بى اثر شد. (158)

پيامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است:

باب التوبة مفتوح لمن ارادها فتوبوا الى الله توبة نصوحا (159)

درتوبه هميشه به روى گنهكاران پشيمان گشوده است، پس توبه كنيد در پيشگاه خدا توبه اى واقعى، خالص و پايدار.

نظر ديگرى نيز در اين باب نقل شده كه نصوح نام مردى بوده شبيه زنها، كه داستان وى را از ترجمه مجمع البيان جلد 25 صفحه 149 ذكر مى كنيم:

## توبه نصوح

 نصوح مردى بود شبيه زنها صورتش مو نداشت و پستانهايى برجسته چون پستان زنها داشت و در حمام زنانه كار مى كرد و كسى از وضع او خبر نداشت و آوازه تميزكارى و زرنگى او به گوش همه رسيده و زنان و دختران و رجال دولت و اعيان و اشراف دوست داشتند كه وى آنها را دلاكى كند واز او قبلا وقت مى گرفتند تا روزى در كاخ شاه صحبت از او به ميان آمد.

دختر شاه مايل شد كه به حمام آمده و كار نصوح را ببيند. نصوح جهت پذيرايى و خدمت گزارى اعلام آمادگى نمود، سپس دختر شاه با چند تن از خواص نديمانش به اتفاق نصوح به حمام آمده و مشغول استحمام شد، از قضا گوهر گرانبهاى دختر پادشاه در آن حمام مفقود گشت، از اين حادثه دختر پادشاه در غضب شده و به دو تن از خواصش دستور داد كه همه كارگران را تفتيش كنند تا شايد آن گوهر ارزنده پيدا شود.

طبق اين دستور مأمورين، كارگران را يكى بعد از ديگرى مورد بازديد خود قرار دادند، همين كه نوبت به نصوح رسيد با اينكه آن بيچاره هيچگونه خبرى از آن نداشت، ولى از ترس رسوايى، حاضر نشد كه وى را تفتيش كنند، لذا به هر طرفى كه مى رفتند تا دستگيرش كنند، او به طرف ديگر فرار مى كرد و اين عمل او سوء ظن دزدى را در مورد او تقويت مى كرد ولذا مأمورين براى دستگيرى او بيشتر سعى مى كردند.

نصوح هم تنها راه نجات را در اين ديد كه خود را در ميان خزينه حمام پنهان كند، ناچار به داخل خزينه رفته و همين كه ديد مأمورين براى گرفتن او به خزينه آمدند و ديگر كارش از كار گذشته و الان است كه رسوا شود به خداى تعالى متوجه شد واز روى اخلاص توبه كرد و از خدا خواست كه از اين غم و رسوايى نجاتش دهد.

به مجرد اين كه نصوح توبه كرد، ناگهان از بيرون حمام آوازى بلند شد كه دست از اين بيچاره برداريد كه گوهر پيدا شد، پس از او دست برداشتند و نصوح خسته و نالان شكر خدا به جاآورده واز خدمت دختر شاه مرخص شد و به خانه خود رفت و هر مقدار مالى كه از اين راه گناه تحصيل كرده بود در راه خدا به فقرا داد و چون زنان شهر از او دست بردار نبودند، ديگر نمى توانست در آن شهر بماند، واز طرفى نمى توانست راز خودش را به كسى اظهار كند، ناچار از شهر خارج و در كوهى كه درچند فرسخى آن شهر بود، سكونت اختيار نمود و به عبادت خدا مشغول گرديد.

اتفاقا شبى در خواب ديد كسى به او مى گويد: اى نصوح چگونه توبه كرده اى و حال آنكه گوشت و پوست تو از فعل حرام روئيده شده است؟ تو بايد چنان توبه كنى كه گوشتهاى حرام از بدنت بريزد، همين كه از خواب بيدار شد باخودش قرار گذاشت كه سنگهاى گران وزن را حمل كند و به اين ترتيب گوشتهاى حرام تنش را آب كند.

نصوح اين برنامه را مرتب عمل مى كرد تا در يكى از روزها همانطورى كه مشغول به كار بود، چشمش به ميشى افتاد كه در آن كوه چرا مى كرد. از اين امر به فكر فرو رفت كه اين ميش از كجا آمده واز كيست، تا عاقبت باخود انديشيد كه اين ميش قطعا از شبانى فرار كرده و به اينجا آمده است بايستى من از آن نگهدارى كنم تا صاحبش پيدا شود و به او تسليمش نمايم. لذا آن ميش را گرفت و نگهدارى نمود واز همان علوفه و گياهان كه خود مى خورد، به آن حيوان نيز مى داد و مواظبت مى كرد كه گرسنه نماند. خلاصه ميش زاد ولد كرد و نصوح از شير و عوايد ديگر آن بهره مند مى شد تا سرانجام كاروانى كه راه را گم كرده بود و مردمش از تشنگى مشرف به هلاكت بودند عبورشان به آنجا افتاد، همين كه نصوح را ديدند از او آب خواستند و او به جاى آب به آنها شير مى داد به طورى كه همگى سير شده و راه شهر را از او پرسيدند. وى راهى نزديك را به آنها نشان داده و آنها موقع حركت هركدام به نصوح احسانى كردند، و او در آنجا قلعه اى بنا كرده و چاه آبى حفر نمود و كم كم در آنجا منازلى ساخته و شهركى بنا نمود و مردم از هر جا به آنجا آمده و رحل اقامت افكندند و نصوح بر آنها به عدل وداد حكومت نموده و مردمى كه در آن محل سكونت اختيار كردند، همگى به چشم بزرگى به او مى نگريستند. رفته رفته، آوازه خوبى و حسن تدبير او به گوش پادشاه آن عصر رسيد كه پدر آن دختر بود از شنيدن اين خبر مشتاق ديدار او شده، دستور داد تا وى را از طرف او به دربار دعوت كنند. همين كه دعوت شاه به نصوح رسيد، نپذيرفت و گفت: من كارى و نيازى به دربار شاه ندارم واز رفتن نزد سلطان عذر خواست. مأمورين چون اين سخن را به شاه رساندند، بسيار تعجب كرد و اظهار داشت حال كه او براى آمدن نزد ما حاضر نيست مامى رويم كه او را و شهرك نوبنياد او را ببينيم.

پس با خواص درباريانش به سوى محل نصوح حركت كرد، همين كه به آن محل رسيد به عزرائيل امر شد كه جان پادشاه را بگيرد، پس پادشاه در آنجا سكته كرد و نصوح چون خبردار شد كه شاه براى ملاقات و ديدار او آمده بود، در مراسم تشييع او شركت و آنجا ماند تا او را به خاك سپردند و چون پادشاه پسرى نداشت، اركان دولت مصلحت ديدند كه نصوح را به تخت سلطنت بنشانند. چنان كردند و نصوح چون به پادشاهى رسيد، بساط عدالت را در تمام قلمرو مملكتش گسترانيده و بعد با همان دختر پادشاه كه ذكرش رفت، ازدواج كرد. و چون شب زفاف و عروسى رسيد، در بارگاهش نشسته بود كه ناگهان شخصى بر او وارد شد و گفت چند سال قبل، ميش من گم شده بود و اكنون آن را نزد تو يافته ام، مالم را به من رد كن.

نصوح گفت: چنين است دستور داد تا ميش را به او رد كنند، گفت چون ميش مرا نگهبانى كرده اى هرچه از منافع آن استفاده كرده اى، بر تو حلال ولى بايد آنچه مانده با من نصف كنى. گفت: درست است و دستور داد تا تمام اموال منقول و غير منفول را با او نصف كنند، آن شخص گفت: بدان اى نصوح، نه من شبانم و نه آن ميش است بلكه ما دو فرشته براى آزمايش تو آمده ايم. تمام اين ملك و نعمت اجر توبه راستين و صادقانه ات بود كه بر تو حلال و گوارا باد، واز نظر غايب شدند.

در خاتمه اين بحث نيز به روايتى از امام جعفر صادق عليه‌السلام اشاره مى شود كه به اهميت و اثرات توبه نصوح تأكيد دارد:

اذا تاب العبد توبة نصوحااحبه فستر عليه فى الدنيا و الاخره

فقلت: و كيف يستر عليه؟

قال عليه‌السلام: ينسى ملكيه ما كتبا عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه اكتمى عليه ذنوبه ويوحى الى بقاع الارض اكتمى ما كان يعمل عليك من الذنوب، فيلقى الله حين يلقاه شى ء يشهد عليه بشى ء من الذنوب (160)

معاوية بن وهب گويد: شنيدم حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمود:

چون بنده، توبه نصوح كند، خداوند او را دوست دارد و در دنيا و آخرت بر او پرده پوشى كند. من عرض كردم: چگونه بر او پرده پوشى كند؟

حضرت عليه‌السلام فرمود: هر چه از گناهان كه دو فرشته موكل بر او نوشته اند، از يادشان ببرد و به جوارح و اعضاى بدن او وحى فرمايد كه گناهان او را پنهان كنيد و به قطعه هاى زمين كه در آنجاها گناه كرده وحى فرمايد كه پنهان داريد، آنچه گناهان كه بر روى تو كرده است. پس ديدار كند خدا را هنگام ملاقات او و چيزى كه به ضرر او بر گناهانش گواهى دهد، نيست.

# تفاوت استغفار و توبه

 در بسيارى از آيات قرآن استغفار و توبه باهم آمده، مانند سوره هود كه مى فرمايد:

(وان استغفروا ربكم ثم توبوااليه) (161)

(و يا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا اليه) (162)

(فاستغفروه ثم توبوااليه) (163)

(واستغفروا ربكم ثم توبوا اليه) (164)

و عموم علماى اخلاق و دانشمندان اسلامى مبحث توبه و استغفار را در كتب خود يك جا مورد بحث قرار داده اند و در دعاها نيز استغفار و توبه باهم آمده است. اينك اين سؤ ال مطرح است كه، آيا فرقى ميان استغفار و توبه است يا خير؟

در جواب اين سؤ ال، بزرگان دو نظر را طرح كرده اند:

گروهى معتقدند كه فرقى ميان استغفار و توبه نيست. براى آنكه استغفار و توبه يكى است و توبه تأكيد استغفار است.

ولى گروهى ديگر ميان آن دو فرق گذارده اند، به آن جهت كه استغفار مقدم بر توبه است و تقدم استغفار بر توبه به اين معناست كه انسان بايد خود را از گناهان پاك سازد و سپس خود را به اوصاف الهى بيارايد. در واقع استغفار، توقف در مسير گناه و شستشوى خويشتن است و توبه بازگشت به سوى اوست كه وجودى است بى انتها.

استغفار به معناى شستشو است و توبه به معناى كسب كمالات است، مانند شخص آلوده كه بايد اول لباس چركين را از تن بيرون بياورد و خود را شستشو بدهد و بعد لباس پاكيزه به تن كند. يا بايد ابتدا جاروب كند، سپس زمين را فرش كند. (165)

استغفار، طلب كردن مغفرت از خداى آمرزنده است ولى توبه عبارت از پشيمانى است؛البته با تصميم بر ترك گناه و برگشت نكردن به آن.

# هدف از توبه انبيا و اولياى الهى

 اصولا يكى از سؤ الات ديگرى كه بسيارى از مردم در مبحث توبه مطرح مى كنند، آن است كه چگونه انبياى الهى و پيشوايان معصوم عليه‌السلام كه خود مربى و معلمان معصوم امت هستند، پيوسته در گريه و توبه و استغفار و انابه فرو رفته و از خداوند طلب آمرزش داشته و كلماتى را بر زبان جارى مى كرده اند كه شايسته انسانهاى گنهكار است؟

قرآن كريم درباره پيامبرانى چون حضرت آدم عليه‌السلام گويد:

قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين (166) آن دو گفتند خدايا، ما در پيروى شيطان بر خود ستم كرديم و اگر تو ما را نبخشى و رحم نفرمايى مسلما از زيانكاران خواهيم بود و حضرت نوح عليه‌السلام گويد:و الا تعفرليى و ترحمى اكن من الخاسري و اگر مرا نبخشى و رحمم نكنى من از زيانكارانم، و حضرت ابراهيم عليه‌السلام گويد: ربنا و ثقبل دعأ ربنا اغفرلى و لوالدى پروردگار، دعاى ما را مستجاب كن، پروردگار، مرا و پدر و مادر مرا بيامرز

و حضرت موسى عليه‌السلام گويد: قال رب انى ظلمت نفسى فاغفرلى پروردگار، من بر خويشتن ستم كردم از من بگذار و مرا بيامرز و نيز حضرت سليمان، داوود و يونس كه به درگاه خدا طلب و آمرزش مى كنند و يا حضرت امام اميرالمومنين على (ع) در دعاها و زمزمه هاى سوزناكش طلب غفران مى نمايد و حتى به فرزندش امام حسن عليه‌السلام توصيه مى كند: يا بنى و ابك على خطيبك فرزندم بر خطا هايت گريه كن و يا در دعاى كميل می فرمايند: (اللهم اغفرلى الذنوب التى تهتك العصم...) تا آنجايى كه مى گويد: (اللهم اغفرلى كل ذنب اذنبته و كل خطيبهاخطاتها) ، خدايا، بيامرز بر من گناهانى كه موجب هتك عصمت مى شود

خدايا، بيامرز بر من گناهانى كه باعث نزول بدبختيها مى شود.

خدايا، بيامرز، بر من گناهانى كه موجب دگرگونى نعمتها مى شود،

خدايا بيامرز بر من گناهانى كه موجب حبس دعاست.

خدايا، بيامرز هر گناهى كه كرده ام و هر خطايى كه از من سرزده است.

و يا مى فرمايد، ظلمت نفسى و اغفر زلتى و يا امام حسين عليه‌السلام در دعاى عرفه مى فرمايند: عظمت خطيتى فلم يفضحنى و راثى على المعاصى فلم يشهرنى خطايم بزرگ شد و رسوايم نكردى و ديدى مرا به گناه و معرفى ام نكردى.

(ياالهى المترف بذنوبى فاغفرهالى)

اى خدا، منم معترف به گناهان خودم، پس بر من آنها را بيامرز.

و يا مناجات امام زين العابدين عليه‌السلام در دعاى ابوحمزه ثمالى، دعاهاى شعبانيه و غيره؛همگى حاوى اين گونه تعابير است.

گروهى حضرت اميرالمؤمنين، على عليه‌السلام را در برابرش ستودند، فرمود: اللهم انك بى من نفسى، وانا اعلم بنفسى منهم اللهم اجعلنا خيرا مما يظنون، واغفرلنا ما لا يعلمون (167)

خداوندا، تو نسبت به من از خود من آگاهترى و من آگاهتر به خودم از آنها هسستم؛خداوندا، ما را بهتر از آنچه گمان مى كنند، قرار ده و آنچه را نمى دانند، بر ما ببخش.

اينك اين سؤ ال مطرح مى شود؛هرگاه هدف از توبه پاك كردن فضاى روح از آلودگى گناهان است، هدف از توبه انبيأ و اولياى الهى كه پيراسته از گناهند، چيست؟

## 1 - شيوه آموزشى و تعليم دارد؛

 پيامبران و اولياى الهى از نظر گفتار و رفتار، الگوى امت بوده اند و براى ارشاد و هدايت مردم مبعوث شده اند. آنان با مناجاتهاى پرشور و استغفارهاى شديد و استوار خود به امت گنهكار راه استغفار و طلب آمرزش را تعليم كرده و آنان را در ادامه اين راه كمك مى كنند. (168)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ان رسول الله كان يتوب الى الله عزوجل كل يوم سبعتين مره من غير ذنب (169)

رسول خدا عليه‌السلام بدون ارتكاب گناهى در هر روز هفتاد مرتبه توبه مى كرد.

وخود حضرت رسول الله مى فرمايد:

والله انى لاستغفرالله واتوب اليه اكثر من سبعين مره (170)

به خدا سوگند من در هرروز بيش از هفتاد مرتبه به درگاه خداوند استغفار و توبه مى كنم.

اين شيوه جنبه آموزشى و تعليمى براى ديگران در برداشته است تا بياموزند كه هميشه در حال استغفار و توبه باشند.

## 2 - عصمت انبيا و اولياى الهى با استغفار و گريه آنان منافاتى ندارد.

 معمولا هر استغفار و آمرزش خواهى به خاطر گناه و معصيت نيست، بلكه استغفار در اين گونه موارد معنى و مفهوم ديگرى دارد. آدمى همين كه خود را در محضر خدا دانست و با جان و دل پذيرفت كه خدا بر فكر و دل او آگاه و ناظر است و تمام گفته ها و اعمالش ضبط مى شود، در حالى كه حتى از اعمالى هم كه گناه نيست، احساس خجالت و شرمسارى مى كند. اولياى خدا كه خود را در محضر خدا مى دانند، كوچكترين عمل خود چنان احساسى دارند كه ديگران ندارند و اين است فلسفه استغفار و مناجات و نيايشهاى پيامبر و امامان معصوم عليه‌السلام.

### انتظار از افراد مختلف يكسان نيست

 هنگامى كه عده اى براى انجام يك خدمت اجتماعى پيشقدم مى شوند و تصميم مى گيرند كه؛مثلا يك بيمارستان براى مستمندان بسازند، اگر يك فرد كارگر معمولى كه درآمدش براى مخارج خودش هم كافى نيست، مبلغ مختصرى به اين كار كمك كند، بسيار شايان تقدير و تشويق است. اما اگر همين مبلغ را يك فرد بسيار ثروتمند و پولدار بدهد، نه تنها شايان تقدير نيست بلكه حس نفرت و ناراحتى و انزجار ديگران را بر مى انگيزد. يعنى همان چيزى كه نسبت به يك فرد خدمت قابل تحسين محسوب مى شد، از يك فرد ديگر، كار ناپسندى شمرده مى شود، با آن كه از نظر قانونى چنين شخصى به هيچ وجه مرتكب جرم و خلافى نشده است. دليل اين موضوع اين است كه انتظاراتى كه از هر كس مى رود، به امكانات او؛يعنى عقل، علم، ايمان، قدرت و توانايى او بستگى دارد. اى بسا كارى كه انجام آن، از يك نفر عين ادب، خدمت، محبت و عبادت شمرده مى شود اما از فرد ديگرى عين بى ادبى، خيانت، خلاف صميميت و كوتاهى در بندگى وا طاعت محسوب مى گردد. اكنون با توجه به اين حقيقت، موقعيت پيامبران و امامان را در نظر بگيريم و اعمال آنها را با آن موقعيت فوق العاده عظيم، مقايسه نماييم. آنها بامبدأ جهان هستى مربوطند و شعاع علم و دانش بى پايان الهى بر دلهاى آنها مى تابد. حقايق بسيارى بر آنها آشكار است كه از ديگران مخفى است، علم وايمان و تقواى آنها در عالى ترين درجه قرار دارد. خلاصه، آنها به اندازه اى به خدا نزديكترند كه يك لحظه سلب توجه از خداوند براى آنها لغزشى محسوب مى شود. بنابراين جاى تعجب نيست، افعالى كه ديگران مباح يا مكروه شمرده مى شود براى آنها «گناه »ناميده شود. گناهانى كه در آيات و سخنان پيشوايان دينى به آنها نسبت داده شده و يا خود در مقام طلب آمرزش از آنها برآمده اند، همه از اين قبيل است؛يعنى، مقام و موقعيت معنوى آنها، علم و دانش وايمان آنها آن قدر برجسته است كه يك غفلت جزئى در يك كار ساده معمولى كه بايد توجه خاص و هميشگى به خداوند داشته باشد، گناه شمرده شده است.

و جمله معروف حسنات الابرار سيئات المقربين؛اعمال نيك خوبان، گناه مقربان محسوب مى شود. ناظر به همين حقيقت است. (171)

### غفلت را براى خود گناه مى دانند

 در انتهاى اين بحث مناسب است دعايى را كه دانشمند بزرگوار شيعه مرحوم «مرحوم على بن عيسى اربلى » در احوال حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام از آن حضرت نقل مى كند، ذكر نماييم؛

امام هفتم عليه‌السلام دعايى دارد كه آن را هنگام سجده شكر مى خواند و در آن اقرار به انواع گناهان كرده واز خدا پوزش خواسته است:

رب عصيتك بلسانى ولو شئت و عزتك لاخرستنى و عصيتك ببصرى ولو شئت و عزتك لاكمهتنى و عصيتك بسمعى ولو شئت و عزتك لاصممتنى و عصيتك بيدى ولو شئت و عزتك لكنعتنى

تا آنجا كه مى فرمايد:

و عصيتك بجميع جوارحى التى انعمت بها على ولم يكن هذا جزاك منى

پروردگارا: تو را به زبانم نافرمانى كردم و به عزت خودت سوگند اگر مى خواستى، لالم كرده بودى و تو را به وسيله چشمم معصيت كردم و به عزت خودت سوگند اگر مى خواستى، كورم مى كردى و نافرمانيت را كردم به وسيله گوشم و اگر خواسته بودى به عزت خودت سوگند مرا كر مى كردى و معصيت تو را كردم به وسيله دست خود كه اگر مى خواستى به عزت خودت سوگند، دست مرا شل مى كردى. تا آنجايى كه مى فرمايد:تو را نافرمانى ومعصيت كردم به وسيله همه جوارح و اعضاى بدنم كه به من انعام كردى و اين پاداش تو نسبت به من نبود.

من هنگامى كه آن دعا را ديدم در فهم معناى آن زياد فكر كردم و با خود گفتم: چگونه اين گونه كلماتى كه اقرار به انواع گناهان است با عقيده شيعه كه معتقد به عصمت است جور درمى آيد؟

هر چه فكر كردم به جايى نرسيد، تا روزى فرصتى دست داد وبا (رضى الدين ابى الحسن على بن موسى بن طاووس) دريك جا بوديم اين اشكال را از او پرسيدم.

او فرمود: مؤ يد الدين علقمى وزير، همين سؤ ال را چندى پيش از من كرد و من درجواب او گفتم: اين نوع دعاها براى تعليم مردم بوده است. (جنبه تعليمى داشته) ، بعد از اين پاسخ كمى فكر كردم و باخود گفتم: آخر اين دعا را حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام در سجده هاى نيمه شب خود مى خواند و در آن ساعتها كسى كنارش نبوده تا منظور آنها باشد؟ مدتى از اين واقعه گذشت، روزى «مؤ يد الدين محمد بن علقمى وزير» همين سؤ ال را از من كرد و من همان پاسخ اول و ايرادى كه به آن داشتم به او گفتم، آنگاه اضافه كردم؛شايد معنى صحيح اين دعا، جز اين نباشد كه حضرت آن را از باب تواضع و فروتنى نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد ولى بيان «ابن طاووس »مشكل مرا حل نكرد و اين عقده همچنان در دلم ماند. تا آنكه سيد (ره) از دنيا رفت. پس از گذشت روزگار درازى، از توجهات امام موسى بن جعفر عليه‌السلام مشكلم حل شد. و پاسخ صحيح آن را يافتم كه اينك براى شما مى نويسم:

اوقات پيامبران و ائمه عليه‌السلام مشغول به ذكر خداست و دلهاى آنها بسته به جهان بالاست. همچنان كه امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

(اعبدالله كانك تراه فان لم تره فانه يراك)

خدا را چنان عبادت كن، مثل اين كه تو را مى بينى كه اگر تو او را نبينى ذات بارى تعالى هستند و به تمام معنى رو به سوى او دارند كه هرگاه لحظه اى از اين حالت غافل شوند و كارهاى مباحى از قبيل خوردن و آشاميدن آنهارا از اين حالت توجه باز دارد، آنها همين مقدار غفلت را براى خود گناه و خطا مى دانند واز خدا طلب آمرزش مى نمايند و گفته پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله كه فرمود: (انه ليران على قلبى وانى استغفر بالنهار سبعين مره) و جمله معروف (حسنات الابرار سيئات المقربين) اشاره به همين واقعيت است كه ما توضيح داديم. (172)

## پی نوشت ها :

1- قرآن كريم، سوره طه، آيه 82.

2- قران كريم، سوره بقره

3- قران كريم سوره توبه

4- قران كريم، سوره توبه

5- قران كريم، سوره هود

6- قران كريم، سوره توبه

7- قران كريم، سوره زمر

8- قران كريم، سوره فرقان ى

9- قران كريم، سوره نسأ

10- قران كريم، سوره نور

11- قران كريم، سوره قصص

12- قران كريم، سوره هود

13- قران كريم، سوره ال عمران

14- قران كريم، سوره ال عمران

15- امام جعفر صادق عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى ايه بالا نازل شد، ابليس به كوهى بالا رفت و با صداى رفت و با صداى بلندش همه شياطين خود را با فرياد جمع كرد و خطاب به آنها گفت: اين آيه نازل شده است، كيست كه ازعهده آن بر آيد؟ (بدين معنا كه مردم را از توجه به اين آيه و از استغفار باز دارد؟) شيطانى بر خاست وگفت: از عهده من بر مى ايد به اين روش و اين راه ابليس گفت: تو براى ان قادر نيستى واز تو ساخته نيست شيطانى ديگر برخاست ومانند قبلى اعلام امادگى كرد ابليس به او هم گفت تو قادر نيستى سپس «وسواس خناس »كه يكى از شياطين است، بلند شد، گفت: من من مى توانم ابليس گفت: چگونه؟ گفت: باوعده وارزو، انهاراوعده مى دهم وبه ارزو وخيالشان مى اندازم تا انكه درگناه بيفتند وزمانى هم كه در خطا واقع شدند، استغفار را از يادشان مى برم ابليس گفت: ازعهده تو بر مى آيد واو را بر اين كار تا روز قيامت منصوب كرد وسايل الشيعه، ج 11، باب 85 ص 353، حديث 7

16-نهج الفصاحه، حديث 2199

17-اصول كافى، ج 4، ص 167

18-وسايل الشيعه، ج 6، ص 266

19-نهج الفصاحه، حديث 2313

20-نهج البلاغه، قصار 94

21-آثار الصادقين، ج 2، ص 169

22-پرورش روح، ج 1 ص 242

23-ثار الصادقين، ج 2، ص 172

24-وسايل الشيعه، ج 11، باب 85، ص 353، حديث 8

25-المحجة البيضأ، ج 2، ص 317

26-اثار الصادقين، ج 15. ص 488

27-آثار الصادقين، ج 15، . ص 493

28-وسايل الشيعه، ج 11، باب 85، ص 356، حديث 17

29-آثار الصادقين، ج 15، ص 492

30-آثار الصادقين، ج 15، ص 486

31- كشكول ممتاز، ص 565

32- مدرك قبل، ص 585

33- گناهان كبيره، ج 2 ص 419

34- قرآن كريم، سوره فرقان، آيه 12 35- معراج السعادة، ص 508. ى

36- پند تاريخ، ج 4، ص 230.

37- بحارالانوار، ج 3، ص 86، طبع قديم.

38- قرآن كريم، سوره غافر، آيه 3.

39- قرآن كريم، سوره بقره، آيه 160

40-قرآن كريم، سوره توبه، آيه 104 وسوره شورى، آيه 25

41- قرآن كريم، سوره يوسف، آيه 87

42-وسايل الشيعه، ج 11، باب 93، حديث 6، ص 371.

43- حكايات ونصايح به نقل از امالى شيخ صدوق، ص 11

44- اصول كافى، ج 4، ص 166.

45- حكايتهاى شنيدنى، ص 540 به نقل از عنوان الكلام ص 50.

46- پند تاريخ، ج 4 ص 246.

47- وسايل الشيعه، ج 11 حديث 4، ص 370

48- نمى ترسيد

49- معراج السعاده، ص 508.

50- قصص التوابين، ص 146.

51- منتخب التواريخ، ص 824.

52- 1 - قرآن كريم، سوره يوسف، آيه 87.

53- 1 - نهج البلاغه، قصار 90.

54- 1 - قرآن كريم، سوره نسأ، آيه 165.

55- 1 - منشور جاويد، ج 8، ص 219.

56- قرآن كريم، سوره مريم، آيه 60.

57- قرآن كريم، سوره زمر، آيه 53

58-تفسير مجمع البيان.

59- ميزان الحكمه، ج 1، ص 541.

60- نهج الفصاحه، حديث 2149.

61- ميزان الحكمه، ج 1، ص 541.

62- اصول كافى، ج 4 ص 164.

63- آثار الصادقين، ج 2، ص 169.

64- آثار الصادقين، ج 2، ص 163.

65- گفتارهاى معنوى، بحث توبه.

66- آثار الصادقين، ج 2، ص 166.

67- مدرك قبل، ص 166

68- مواعظ العدديه، ص 298.

69- قصص التوابين، ص 110.

70- كشكول ممتاز، ص 28.

71- قرآن كريم، سوره نور، آيه 31.

72- قرآن كريم، سوره تحريم، آيه 8.

73- قرآن كريم، سوره سبأ، آيه 54-51.

74- قرآن كريم، سوره منافقون، آيات 9 و 11.

75- اربعين شيخ بهائى.

76- پرورش روح، ج 1، ص 231.

77- نهج الفصاحه، حديث 1810.

78- آثارالصادقين، ج 2، ص 161.

79- نهج البلاغه، قصار 150.

80- نهج البلاغه، قصار 150.

81- نهج البلاغه، نامه 31.

82- قرآن كريم، سوره بقره، آيه 7.

83- تفسير نمونه، ج 26، ص 266.

84- ميزان الحكمة، ج 3، (ذنب) .

85- مدرك قبل.

86- مدرك قبل.

87- اصول كافى، ج 3، ص 269.

88- اصول كافى، ج 3، ص 381.

89- اصول كافى، ج 3، ص 375.

90- قرآن كريم، سوره مطففين، آيه 14

91- غررالحكم، ج 2.

92- پرورش روح، ج 1.

93- كيفرگناه، ج 2، ص 225.

94- ميزان الحكمه، ج 1 ص 548.

95--آثار الصادقين، ج 2، ص 163.

96- تحف العقول، ص 55.

97-آثارالصادقين، ج 2، ص 165.

98- خصال شيخ صدوق، ص 19.

99- پند تاريخ، ج 4، ص 232

100- گفتار دلنشين، ص 220.

101- منتخب التواريخ، ص 823.

102- اصول كافى، ج 4، ص 168

103- پرورش روح، ج 1، ص 229.

104- ارشاد القلوب، ج 1، باب 11، ص 111.

105- نهج الفصاحه، حديث 1211.

106- منتخب التواريخ، ص 826.

107- قرآن كريم، سوره حديد، آيه 16.

108- اصول كافى، ج 3، ص 111

109- امامت، شهيد دستغيب، ص 135.

110- گناهان كبيره، شهيد دستغيب، ج 1، ص 210.

111- ثواب الاعمال صدوق، ص 41

112- مفاسد مال ولقمه حرام، ص 29.

113- منتخب التواريخ، ص 825.

114- وسايل الشيعه، ج 13باب 2 حديث 1.

115- وسايل الشيعه، ج 13 باب 2، ص 79.

116- توضيح المسائل امام خمينى، مسئله 876

117- وسايل الشيعه، ج 13، باب 1، حديث 8، ص 78.

118- وسايل الشيعه، ج 13، باب 4، حديث 2، ص 83.

119- مدرك قبل، باب 4، حديث 1.

120-- ميزان الحكمه، ج 7 و وسايل الشيعه، ج 11، ص 343.

121- وسايل الشيعه، ج 11، ص 342.

122- ميزان الحكمه، ج 4، ص 48.

123- منازل الاخرة شيخ عباس قمى (ره) .

124-گناهان كبيره ج 1، ص 376

125- گناهان كبيره، ج 1، ص 376.

126- مستدرك الوسايل، ج 3، ص 253.

127- مدرك قبل.

128- پرورش روح، ج 1، ص 248.

129- زقوم: درختى تلخ، بدبو وبدطعم است كه درجهنم مى رويد.

130- آثارالصادقين، ج 12، ص 538.

131- پندتاريخ، ج 1، ص 198.

132- وسايل الشيعه، ج 14، ص 242 باب 9، حديث 1.

133--وسايل الشيعه ج 14 ص 243 باب 10 و عقاب الاعمال ص 599

134- آثار الصادقين، ج 2، ص 33.

135- مدرك قبل، ج 2، ص 39.

136- داستان دوستان، ج 3، ص 103 به نقل از سفينه البحار، ج 2.

137- وسايل الشيعه، ج 11، ص 266.

138- قرآن كريم، سوره توبه، آيه 102.

139- پندتاريخ، ج 4، ص 242.

140- سوگنامه آل محمد (ص) ، ص 250.

141- پندتاريخ، جلد 4، ص 244.

142- آثارالصادقين، ج 2، ص 172، به نقل از بحارالانوار ج 6، ص 36.

143- قرآن كريم، سوره يونس، آيه 90و 91.

144- قرآن كريم، سوره غافر (مؤمن) ، آيه 84.

145- وسايل الشيعه، ج 11، باب 93، حديث 7، ص 371.

146- وسايل الشيعه، ج 11، باب 93، حديث 9، ص 372.

147- معراج السعاده، ص 504.

148- معراج السعادة.

149- قرآن كريم، سوره آل عمران، آيه 90.

150- قرآن كريم، سوره نسأ، آيه 18.

151- قاموس قرآن ماده نصح، ج 7، ص 72.

152- مجمع البيان، ج 25، ص 148.

153- اصول كافى، ج 4، ص 164.

154- اصول كافى، ج 4، ص 165.

155- پرورش روح، ج 1، ص 266.

156- آثارالصادقين، ج 2، ص 171.

157-1 - تحف العقول، ص 209.

158- داستان توبه كنندگان، ص 106.

159- پرورش روح، ج 1، ص 266.

160- اصول كافى، ج 4، ص 164.

161- قرآن كريم، سوره هود، آيه 3.

162- قرآن كريم، سوره هود آيه 52.

163- قرآن كريم، سوره هود، آيه 61.

164- قرآن كريم، سوره هود، آيه 90.

165- گناه شناسى، ص 299.

166- قرآن كريم، سوره اعراف، آيه 22.

167- نهج البلاغه، قصار 100.

168- جامع السعادات، ج 3، ص 81.

169- آثار الصادقين، ج 2، ص 168.

170- آثار الصادقين، ج 15، ص 496.

171- رهبران بزرگ، صص 8و232.

172- پاسخ به پرسشهاى مذهبى به نقل از كشف الغمه، جلد 7، ص 42 - 44.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc366154531)

[توبه چيست؟ 4](#_Toc366154532)

[توبه در قرآن 5](#_Toc366154533)

[خداوند مهربان است؛ 5](#_Toc366154534)

[خداوند توبه پذير است؛ 5](#_Toc366154535)

[نا اميد نباشيد؛ 5](#_Toc366154536)

[راه بازگشت براى خطاكاران باز است؛ 6](#_Toc366154537)

[خداوند نه تنها مى بخشد، بلكه مهربان هم هست؛ 6](#_Toc366154538)

[توبه عامل رستگارى؛ 6](#_Toc366154539)

[توبه عامل رستگارى؛ 6](#_Toc366154540)

[سفارش به توبه؛ 6](#_Toc366154541)

[مغفرت، موضوع مسابقه؛ 7](#_Toc366154542)

[خطرناك تر از گناه، اصرار بر آن است؛ 7](#_Toc366154543)

[توبه در روايات و حكايات 8](#_Toc366154544)

[مانند بى گناه؛ 8](#_Toc366154545)

[بهشت براى توبه كاران؛ 8](#_Toc366154546)

[توبه، سبب خوشحالى خداوند؛ 8](#_Toc366154547)

[خداوند به توبه بنده خود شادتر است؛ 8](#_Toc366154548)

[توبه، خصلت مؤمن؛ 9](#_Toc366154549)

[خداوند توبه پذير است؛ 9](#_Toc366154550)

[دنيا براى توبه كننده؛ 9](#_Toc366154551)

[توبه، محو كننده گناه است؛ 9](#_Toc366154552)

[توبه، باعث پاكيزگى دل؛ 10](#_Toc366154553)

[بهترين بنده؛ 10](#_Toc366154554)

[جلاى دل؛ 10](#_Toc366154555)

[نابود كننده گناهان؛ 11](#_Toc366154556)

[داروى گناهان؛ 11](#_Toc366154557)

[با استغار خود را خوشبو كنيد؛ 11](#_Toc366154558)

[سلاح گناهكار 11](#_Toc366154559)

[اوتوبه پذير است؛ 11](#_Toc366154560)

[خدايا! دركدام گوشه اى از جهنم اين خبيث را جاى مى دهى؟ 12](#_Toc366154561)

[چهار چيز را با چهار چيز بشوييد؛ 13](#_Toc366154562)

[از خدا خواستم مرا رسوا نكند؛ 13](#_Toc366154563)

[اگر توبه كنى خداوند عالم غفار است؛ 14](#_Toc366154564)

[اقسام جمعيت از ديدگاه شيطان؛ 16](#_Toc366154565)

[مؤمن بسيار توبه مى كند؛ 17](#_Toc366154566)

[درياى رحمت؛ 17](#_Toc366154567)

[توبه در آخرين لحظه؛ 18](#_Toc366154568)

[از رحمت خداوند نوميد نشويد؛ 19](#_Toc366154569)

[مبادا مؤمنان را از رحمت خداوند دور سازيد؛ 23](#_Toc366154570)

[لطف خدا به گنهكار توبه كار 24](#_Toc366154571)

[در چه لحظه حساسى توبه كرد! 25](#_Toc366154572)

[آن مرد اهل بهشت است؟ 26](#_Toc366154573)

[اى آنكه دنيا و آخرت از توست، رحم كن برحال كسى كه نه دنيا دارد و نه آخرت؛ 27](#_Toc366154574)

[از كرده خود پشيمان شده و توبه كردم؛ 28](#_Toc366154575)

[مرا از رحمت الهى خود ناميد نفرما؛ 29](#_Toc366154576)

[پروردگارتان رحمت غبارآلود واجب كرده است؛ 30](#_Toc366154577)

[گناه ناميدى از رحمت خداوند بزرگتر ازقتل است؛ 31](#_Toc366154578)

[در توبه همواره باز است...؛ 33](#_Toc366154579)

[درياى مهر 36](#_Toc366154580)

[همه گناهان بخشوده مى شود به جز شرك؛ 36](#_Toc366154581)

[براى همه گناهان، غير از شرك، اميد آمرزش هست؛ 38](#_Toc366154582)

[محبوبيت توبه كار؛ 38](#_Toc366154583)

[توبه و جوانان 41](#_Toc366154584)

[جوانى و توبه در روايات 43](#_Toc366154585)

[توبه جوان گناهكار؛ 43](#_Toc366154586)

[جوان توبه كار؛ 44](#_Toc366154587)

[جوان توبه كار عاقبت به خير شد؛ 45](#_Toc366154588)

[آيا توبه واجب است؟ 46](#_Toc366154589)

[توبه، واجب فورى است؛ 46](#_Toc366154590)

[دو خطر تهديد مى كند؛ 47](#_Toc366154591)

[روايات 48](#_Toc366154592)

[به خاطر يك گناه ريشه سعادت خود را سوزاند؛ 54](#_Toc366154593)

[گناهى باعث تباه شدن ايمانش شد؛ 55](#_Toc366154594)

[شرايط پذيرش توبه 57](#_Toc366154595)

[به يك يا على چهل سال يا حسين از بين نمى رود؛ 57](#_Toc366154596)

[راههاى پذيرش توبه از ديدگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام 58](#_Toc366154597)

[اركان توبه 59](#_Toc366154598)

[مرحله اول: ندامت و پشيمانى 59](#_Toc366154599)

[مرحله دوم: تصميم بر ترك هميشگى گناه در آينده 63](#_Toc366154600)

[مرحله سوم: رد حقوق مخلوق 69](#_Toc366154601)

[مرحله چهارم: رد حقوق خالق 87](#_Toc366154602)

[مرحله پنجم: ذوب گوشتهاى حرام از اندام 92](#_Toc366154603)

[مرحله ششم: تحمل زحمت طاعت، بعد از شيرينى معصيت 93](#_Toc366154604)

[شرايط رد توبه (توبه؛ اما بى فايده) 97](#_Toc366154605)

[اول: مشاهده مرگ 97](#_Toc366154606)

[دوم؛ توبه ظاهرى 100](#_Toc366154607)

[توبه نصوح چيست؟ 102](#_Toc366154608)

[توبه صادقانه 104](#_Toc366154609)

[توبه نصوح 107](#_Toc366154610)

[تفاوت استغفار و توبه 112](#_Toc366154611)

[هدف از توبه انبيا و اولياى الهى 114](#_Toc366154612)

[1 - شيوه آموزشى و تعليم دارد؛ 116](#_Toc366154613)

[2 - عصمت انبيا و اولياى الهى با استغفار و گريه آنان منافاتى ندارد. 116](#_Toc366154614)

[انتظار از افراد مختلف يكسان نيست 117](#_Toc366154615)

[غفلت را براى خود گناه مى دانند 118](#_Toc366154616)

[پی نوشت ها : 121](#_Toc366154617)

[فهرست مطالب 128](#_Toc366154618)